

۸۰ زن و دختر دستگیر شده در زندان مخوف خورین

چهره
ایران
دگرگون
می شود
صفحه: ۱۷



ایران
دمکراتیک
در
راه
است
صفحه: ۱۵

سبز
بازتاب رویداد ۱۳ آبان در
نشریات بزرگ دنیا
اکنون میست:
آبان سبز در ایران
کنسرت گوگوش با مج بند
سبز در مالزی
صفحات: ۱۳ و ۲۳


اطلاعیه مشترک محسن سازگارا و محسن مخملباف
درباره حوادث ۱۳ آبان
روایت ها: عمومی شدن مخالفت بارهبری
چگونه جنبش سبز بمب ۱۳ آبان را در سراسر
تهران ترکاند
گزارشی از دل رویداد
تجمعات اعتراضی گسترده دانشجویان بیش از
۲۰ دانشگاه سراسر کشور
صفحات: ۱۴-۲

۱۵	حسین باقرزاده
۱۶	مسعود پهنود
۱۷	علی اصغر سلیمی
۱۸	عبدالله شهبازی
۲۰	ابراهیم نبوی
۲۰	مرتضی کاظمیان

جنبش سبز
روایت ها، گزارش ها و تحلیل
ها از ۱۳ آبان
صفحه: ۲

هنر سبز
جلیل آهنگر نژاد، بهاره بشارتی
شهرلا بهار دوست، شهرلا زرلکی
نسیم عرب امیری، آذر کتابی
محمود کویر، علی مومنی
صفحات: ۲۴-۲۵

راههای سبز
تهدید سبزه های خارج از کشور
توسط سپاه
۸۰ زن در زندان
صفحات: ۱۲ و ۲۳

ناشر

موسسین:
خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا
مدیر اجرایی:
شهرلا بهار دوست
اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



یادگار ۱۳ آبان سبز -

سیزدهم آبان ماه 1338 از سبز تیرن روزهای ایران معاصر است. در این روز جنبش سبز باز به خیابان آمد، روز سرخ سی سال پیشتر را رنگ سبز داد و صدای زندگی را بجای مرگ نشاند. همه ایرانیان در سراسر جهان باز یک صدا شدند و آزادی را فریادکشیدند.

روزنامه سبز این حادثه تاریخی را در چند بخش ثبت می کند و بدست تاریخ می سپارد.

روایت ها و گزارش ها

کلچین گوگل خوان: تلخ مثل عمل

۱- پیرمرده با عصاش میزد به آنج گاردیه و می پرسید: امروز چند تا آدمکشترین آدمکشا؟ (سمیه)
۲- درد اونیه که دیگه نه دستت رو حس می کنی، نه پات رو، نه هیچی رو. دیگه هیچی رو.

یکی از ما، برنگشت. - ماندانا

مادرم رفته بود بود بیرون امروز. گویا توی مترو نزدیک های هفت تیر مردم شعار می دادند: "نترسید نترسید ما همه با هم هستیم." مادر گفت: "من نمی ترسیم برای خودم. ولی راستش را بخواهی برای جوان ها خیلی می ترسم. دست خودم نیست. می ترسم. یاد شصت و هفت می افتم. آیدا ما چه نسلی هستیم که شاهد دو انقلاب و یک جنگ و کلی قتل عام بوده ایم؟ برای یکبار زندگی خیلی زیاد است." من جوابی برای مادرم ندارم. - آیدا

خیلی خندیدیم، آن قدر خندیدیم که یادم بره قد خر ترسیده بودم، همون اول کار یارو با اسپری فلفل زد تو چشم رابی، فقط می گفت دارم می سوزم، از ترس حلقم خشک شده بود، بعد اومدیم بریم سمت بالای میدون که گیر افتادیم جلوی کرکره های یک مغازه بسته، داشتن می زدن، من فقط می گفتم نزنین، نزنین تو چشمش اسپری زدن، اونا هم می زدن، زن و دختر و پیر و جوان ... چه قدر ترسیده بودم خوبه؟ خیلی ... بعد باتوم ها رسید به من، یکی رو بازوی راست، یکی پشت کمر، یکی به پا، پشت هم ... اون وقت آن قدر درد نداشت، پیچیدیم تو کوچه، یکی با لگد گذاشت تو کمرم، قبیلش ولی حواسم بود یکی با لگد زد تو کمر رابی...

بعدش خیلی خندیدیم، تمام مدتی که از این کوچه می رفتیم اون کوچه از این خیابون به اون خیابون من چرت و پرت می گفتم که بخندیم که یادم بره چه قدر ترسیده بودم و چه قدر پر از نفرتم... - رکسانا

توی آن هم همه و بگیر و ببند یک پسر را گرفتند ... رفتیم جلو و هو کردیم شان ... یک نفر از این لباس شخصی ها بود که شروع کرد به کتک زدن ... پسر می خواست فرار کند ... مردم هو می کشیدند ... پرتش کرد توی جوب بغل ما ... یک دختره دوید بغلش کرد. تکان نمی خورد ... صدای مردم بالا گرفته بود ... هیچ تکان نمی خورد ... با تمام قوا جیغ می کشیدیم ... جیغ می کشیدیم ... یارو که پرتش کرده بود را نگاه کردم ... یک لحظه ی بزرگ بود! یارو

عقب عقب رفت، صدای مردم بلندتر از همیشه و من همین طور که می لرزیدم و داد می کشیدم دیدم ... دیدم که چه طور یارو توی تکتک اجزای صورتش ترس وحشت زده دنبال مامنی می گشت و نمی یافت ...

نمی یافت ... دوست داشتم تا ابد ادامه پیدا می کرد ... دوست داشتم اما یکی از همین باتوم به دست ها کوفت پشت پام ... زانوم خم شد ... ضعف کرد پام ... چشم پی افسانه گشت ... هنوز داشت داد می زد، می کشیدمش باز می دوید پسر از جا جست و فرار کرد ... همه خیال کردند که مرده یا دست کم بی هوش است ...

وحشی شدند ... افتادند به جان مان اما یک چیزی در من سبک سراسره می خندید، شاد بود ... آن قدر که وقتی دم پاساژ افتخاری که همیشه با طمانینه توش می کردم موتورهای هاشان رسیدند بهمان مثل آن پسر چاقه دست و پام را گم نکردم ... حتی وقتی موتورهای دنبال مان گاز می دادند داشتم مقنعه ام را با یک دست آزاد روی سرم درست می کردم ... وقتی هم صاحب مغازه را هل دادیم تو و پرت شدم روی خرت و پرت هاش

خندیدیم ... دیدن چهره ی آن یارو که سخت ترسیده بود مومن ام کرد: ما پیروزیم ... گیرم که نگذاشتند شعار بدهیم، با دوربین هاشان فیلم مان را گرفتند، کتک مان زدند، چند نفر را بردند، عربده زدند، وحشی گری شان را ... ما برنده بودیم ...

به میمنت این 13 آبان و جمهوری اسلامی! امروز در حال فرار وقتی یکی توی فرار مقنعه ام را کشید با موهای افشانی که در باد تکان می خورد یکی از حسرت هام هم جواب گرفت و من با موی رها دویدم

--- مرجان

امروز زیاد دیدم مردم را که در همان حال که شعار می دادند یا فرار می کردند از دست گاردی ها، در همان وضعیت داشتند می خندیدند. طوری که آدم شک می کرد آن ها دارند مبارزه می کنند یا تفریح دسته جمعی! نه این که خشم یا حتی نفرت در کار نباشد، نه، ولی آن قدر هست که اگر کوچکترین بهانه ای برای خنده و شوخی به دست بیاید، لب ها همه خندان می شود. نوعی اعتماد به نفس جمعی شاید ...

در خیابان ولی عصر کمی بالاتر از تقاطع زرتشت، در یکی از آن فراوان نقاطی که عده ای از مردم جمع شده بودند و رفته بودند لابه لای ماشین ها شعار می دادند، و ماشین ها هم به نشانه ی همراهی، صدای بوق شان بلند بود، یک آقای سپیدموی جا افتاده رفت حاشیه ی پیاده رو و شروع کرد مثل رهبر ارکستر بوق ماشین ها، به مبری همنوایی بوق ها. خیلی باکلاس. و مردم هم برایش ابراز احساسات کردند حسابی ...

یکی دو دقیقه بعد هم اتوبوس شرکت واحد از همین نقطه داشت آرام آرام در ترافیک جلو می رفت و در اتوبوس هم مردم و به خصوص خانم های نیمه ی عقب اتوبوس با جدیت دست می زدند و شعار می دادند. و مردمی هم که در پیاده رو ایستاده بودند، برای اتوبوس سواران شادان علامت وی نشون می دادند ... خیلی ها این سیزده آبان باتوم خوردند، یا گاز اشک آور استنشاق کردند، یا حتی خودشان یا نزدیکان شان دستگیر شدند. ولی این همه نمی تواند باعث شود این امید یا سرور جمعی را که به وضوح در میان اهالی جنبش سبز (بخوانید مردم) دیدم از یاد ببرم. - مریم

زمین بازی ابتدای خیابان ویلای جنوبی، ضلع غربی.

احتراما، در خاطر ام، باز هم بشو همان زمین بازی که توش پسر های نوجوان جوش جوشی و گاهی تک و توک دختر های ریزاندام، با قیافه های غمگین و پسرانه بسکتبال بازی می کنند.

نه یک محوطه ی کوچک سیمانی، که دور تا دورش را فنس کشیده اند و جان می دهد برای این که چند نفر، بریزند سر جوانکی نحیف و دست هاشان یک لحظه بی کار نماند از زدن و زدن و باز هم زدن.

نه جایی که زنی ایستاده کنار فنس ها و اندازه ی تمام قلبش، اندازه ی فاصله ی بی نهایت این فنس های نازک، میان او و آن پسر، اشک می ریزد.

نه جایی که زنی دیگر را دارند می کشند و می برند، چون داد زده که رها کنند پسرک را، این جور بی رحم نزنندش.

... آذین

ولی هنگامه ای بود حقیقتن. جمعیت که اولش ساکن بود؛ یک عده داد می زدند، یک عده غر می زدند، یک عده هم بی خودی می خندیدند که لابد نترسند. بعد آن ها که جلو جلو بودند، داد و بیداد کردند و کشیدند عقب و تا بجنبیم یک جمعیت عظیمی داشت اینور و آنور می شد. این وسط یکی خوش مزگی کرد و گفت موج مکز یکی ناخواسته همین است دیگر. حالا همه خندیدند. با صدای بلند خندیدند. بعد کف زدند. از آن کف های یا حسین، میر حسینی.

ولی هنگامه ای بود حقیقتن و من یک عذر خواهی بده کارم به همه ی دهه ی شصتی های که شجاع تر از بقیه، نترس تر از بقیه، آن جلو بودند. من معذرت می خواهم از شان رسمن

و چه روزی بود امروز. سرم درد می کند هنوز. پایم هم که چلاق بود و چلاق تر شد شکر خدا. ولی چه هنگامه ای بود و چه قدر حالم خوب است، با این که سرم درد می کند هنوز. - آرم

پدرم را تصادف توی هفت تیر دیدم. برای این که نزوم قول داده بود که نرود. حالا ما هر دو روی بوی هم بودیم و نمی دانستیم که اول کدامان زیر قول مان زده ایم. اشک آور هم باعث نشد من جلوی سیگار بکشم. یک تکه روزنامه پیدا کردم و آتش زدم.

سیگار یا روزنامه، چه فرقی می کند؟ پدرم می گوید پشت کروی بودیم و می رفتیم سمت هفت تیر که زیر پل تخت طاووس اشک آور زدند. یکی از اشک آورها صاف آمد توی عمامه ی کروی. خبرها می گویند

اشک آور خورده است به محافظش اما. خودش یا محافظش؛ چه فرقی می کند؟ می گوید گاردی ها گرفتند و بردندش. گاردی ها! چه بازی غربی دارند این تشابهات اسمی! خبرها می گویند محافظانش کروی را از صحنه برده اند بیرون. گاردی ها یا محافظان؛

چه فرقی می کند؟ می گوید تو راست می گویی؛ کاش من هم به کروی رای داده بودم. می خندم و می گویم میر حسین یا شیخ؛ چه فرقی می کند؟ توی دلم می گویم خوشا به سعادت این مرد، کروی، که این چنین خوش نام می ماند در تاریخ. مگر چند نفر در هر

صدسال از فرصت های تاریخی شان این قدر درست استفاده می کنند؟

... ترسا



بشینه، فکر کردم وسط این هاگیر و آگیر چه کاریه ... اصلن به من چه!

۵- قائم مقام پایین عباس آباد: سر کوچه یک اتوبوس در ترافیک مانده و ملت دارند توی اتوبوس شعار می دهند. نصف حواسمان به اتوبوس است، نصف بقیه به عابرین، الله مع الصابرين! چند فقره اغتشاشگر مونث می آیند رد می شوند، همین طور بی جهت از مغزم می گذرد یک وقتی مادرها برای پسران شان در حمام زنانه دختر پسند می کردند، یک وقت هایی در سونا و استخر، حالا باید مادران را به صفوف اغتشاشگران هدایت کرد و جنبش نرم افزاری زن بسرم می شی یا نه، راه اندازی نمود. جان؟ مغزم مرد سالار و متحجر و انتی فمینیست است؟ بد کردم دنبال حل مشکل ازدواج جوانان بودم؟ ... اصلن به من چه!

پی نوشت: این همه مزخرف نوشتم تا تلخی امروز یادم برود، نمی شود، نرفت. یکی از بچه ها هنوز برنگشته شرکت. دوست دیگری هنوز نرفته خانه ... دلنگرانم، می دانستم امروز نمی گذارند مثل روز قدس دور هم جمع شویم، می دانستم شمشیر را از رو بسته اند اما ... اما دلم نمی خواهد تسلیم تلخی شویم، روز سختی بود که بود ... اصلن به من چه!

- هم کارمان برنگشته ... دوستم هم ... عصبی و بی قرارم. موبایل آنتن نمی دهد. مادر هم کارمان پنج دقیقه یکبار زنگ می زند سراغش را می گیرد.

مرتب زنگ می زدم به دوستم جواب نمی دهد ... هزار لعنت خدا بر صدر تا ذیل تان که گرفتار این روزها کردیدمان. نفرت می کارید و دیر یا زود توفان خشم درو خواهید کرد ... تا آن روز فقط چه خون دل ها که باید بخوریم ... چه خون دل ها

- ص دختر لاغر اندام کوچولوی مهربانی ست. ان قدر ریز نقش است که من توی شرکت صدایش می کنم دخترم، او هم به من می گوید پدر جان. صبح با ما آمد. آخرین بار که میان جمعیت دیدمش، داشت کیتکت می خورد. در اولین موج حمله گمش کردم. همه تقریباً هم دیگر را گم کردیم، هر کس دودید یک طرف. دیگر ندیدمش تا برگشتیم شرکت. ص نیامده بود. موبایلش در دسترس نبود. مادرش را به هر ترفندی که می شد آرام کردیم و دیگر داشتیم مطمئن می شدیم که بلایی سرش آمده که آمد ... کتک خورده و ویران!

داشته بر می گشته شرکت. با همان پورش اول حضرات از ادامه ماجرا منصرف شده، اما سر خیابان مشاهیر سه نفر می آیند سراغش. می گویند دیده اند که میان جمعیت بوده، کتکش می زنند، با باتوم. لنگ می زند و روی ساعدش خون مردگی بزرگی عیان است. سومی قوی هیکل ترین شان بوده، با یک دست ص را نگه می دارد و با دست دیگر چند بار محکم مشت می کوبد به دهانش ... لب هایش هنوز منورم است. بعد رهاش می کنند و به تمسخر می گویند دفعه دیگر که خواسته بیاید تظاهرات، یاد مزه ای این مشت ها بیفتد ... ان قدر حال ص زار بوده، که کسی می بردش خانه، تا هم اوضاع آرام شود و هم سر و وضع ص مرتب.

از آن وقت، من فقط دارم با خودم فکر می کنم این بی شرف ها را وقتی مثل سگ ها به جان مردم نمی اندازید، کجا نگه می دارید؟ جدی هم دیگر را نمی درند؟ نمی ترسید روزی شما را هم تکه پاره کنند؟ می ترسم برای تان. سگ ها باید گاز بگیرد تا آرام شود، ما که همیشه نیستیم، نوبت شما کی می شود که گزیده شوید؟ - تلخ مثل عسل

گزیده و بلاگ ها: عمومی شدن مخالفت با رهبری 2- حضور جنبش سبز در مراسم سیزده آبان امسال تحسین برانگیز بود. هر چند که حمله نیروهای امنیتی به مردم در نقاط مختلف اجازه شکل گیری جمعی مانند روز قدس رو نداد، ولی تجمعات گسترده در نقاط مختلف باز هم شکل گرفت. به سه نکته در رابطه با امروز اشاره می کنم:

۱- بازگشت جنبش به فاز تجمعات پراکنده و برخورد های خشونت بار نیروهای انتظامی نباید باعث دلسردی بشه. جنبش سبز در سخت ترین روز های خودش در روز های آغازین تابستان به این شیوه در مقابل موج سهمگین سرکوب دوام آورد.

۲- روند گسترش جنبش سبز به شهر های دیگر هم چنان ادامه داره و امروز مشهد و رشت و اراک هم به اصفهان و شیراز قهرمان پیوستن. حتی بعضا تجمعات در این شهرها با سرکوب کمتری همراه بوده.

۳- ولی مهم ترین سوال اینه که آیا امروز جنبش گامی به جلو برداشت؟ به نظر من امروز جنبش یکی از مهم ترین گامهای خودش رو برداشت و اون هم عمومی شدن شعار بر ضد رهبری بود. دلوری محمود وحیدنیا در انتقاد رودرو از آقای خامنه ای و وادار کردن او به اعتراف به پذیرش انتقاد، شجاعت مردم رو در ابراز مخالفت با رهبری تقویت کرد. او نظور که شعار "خامنه ای قاتله ولایتش باطله" به شعار اصلی تجمعات امروز بدل شد. من فکر می کنم این یکی از مهم ترین پیروزیهای جنبش سبز در ماه های اخیر بوده و ثمرات اون در روزها و ماه های آینده معلوم می شه.

جنبش سبز علوی، لجنی شد!

به حول و قوه الهی مکر دیگر کودتاچیان غاصب به خودشان بازگردانده شد. در روزی که کودتاچیان قصد داشتن برای کمرنگ کردن جنبش اعتراضی سبز مردم، با ایجاد جنبش التقاطی موسوم به جنبش سبز علوی قصد به انحراف کشیدن جنبش مردمی را داشتند امروز چنان آشفته و سردرگم بودند که تنها چیزی که به آن فکر نمی کردند رنگ سبز علوی بود. بنده به شخصه تنها چیزی که دیدم سگانی بودند بدون قلاذه! چه رسد به پوشیدن شال سبز. مردم چنان آنها را آشفته کرده بودند که عملاً جنبش سبز علوی به جنبش سبز لجنی تبدیل شد. از همه عزیزان که امروز اینگونه ایستادند ممنون. به امید برگزاری ضدحال بعدی!

چون سروی سبز در دل پاییز

بسیاری از ما ایرانیان غربت نشین امروز دوباره از حماسه شما هموطنان سبز، چون سروی سبز در دل پاییز سربرافراشتیم. من با درد خواهر عزیزم که دژخیم به پیشانی نازنینش کوبید درد کشیدم. با عزیزانی که با گاز اشک آور چشمشان را غرق اشک کرد اشک ریختم. چون مادری که جوانش را به امید خدا برای آزادی وطنش رهسپار خیابان های اشغال شده شهرش می کند، دعا کردم.

ما تابو ها را شکستیم. تابوی قداست رهبر فرزانه ای که نه مقدس است و نه فرزانه. او لگد مال شد. فحش خورد و سیاست رذیلانه اش با شعار «ایران سبز آباد

بمب اتم نمی خواد.» در برابر چشم جهانیان آشکار شد. قداست نداشته اش که خط قرمز نظام بود در برابر دوربین های موبایل ها به باد رفت و به سراسر جهان مخابره شد. ما به دنیا نشان دادیم که همزمان می توان هم رهبر گمنام یک قیام مردمی بود، هم یک خبرنگار شجاع گمنام. هم میتوان یک شهید بود هم یک راهنما.

کاری که هر کدام از ما کردیم. هم رهبر بودیم، هم تظاهر کننده ای غیور و هم خبرنگاری بی پروا و مهمتر از همه تابو شکنی بی باک. ما بودیم که به بی رسانه، بالاترین را تبدیل به هسته اصلی رسانه سبز کردیم. قدرت ما که از نفرتمان از وضعیت موجود ناشی می شد. دستاوردهای سبز سیزده آبان امسال فراوانند. اما این تازه شروع مبارزه ماست. ما قدم در راه مارا تن پیروزی گذاشتیم. نمی ایستیم تا آنرا به پایان برسانیم. وعده دیدار مجدد ما شانزده آذر.

بالاخره نسل من هم تاریخ ساز شد

همیشه با خودم کلنجر میرفتم که من هیچ جایی در تاریخ ایران زمین عزیز ندارم. همیشه فکر میکردم که ذهنم قدر خالیه. خالی و عاری از هر گونه حماسه، دلیری، شجاعت و رشادت که بتوانم برای بچه هام تعریف کنم. اما امروز، امروز به ملت ایران زمین و همت و تاریخ سازیشون افتخار میکنم و امشب با خیال راحت میخوانم که نسل من هم در تاریخ این مملکت نقش حساس خودشون رو به عالی ترین شکل ایفا کرد.

روز چهارشنبه شعارهایی بینظیری داده شد که تمام خطوط قرمز نظام را رد و جنبش را وارد فاز تازه ای کرد.

بعضی از این شعارها عبارت بودند از:

ای رهبر آزاده، خمینی چشم براهه

معاویه حیا کن، سلطنت رو رها کن

مرگ بر اصل ولایت فقیه

نه هاشمی نه احمدی، لعنت به بیت رهبری

رهبر ما جو علفه، ولایتش معلقه

ننگ ما، ننگ ما، رهبر الدنگ ما

محمود جنایت میکنه رهبر حمایت میکنه

شعار ملت ما، دین از سیاست جدا

رهبری، رهبری، ننگ به نیرنگ تو، خون جوانان

ما میچکه از چنگ تو

سید علی پینوشه، ایران شیلی نمیشه

پول نفت گم شده، خرج بسیجی شده

حسین حسین شعار شه، تجاوز افتخار شه

سفارت روسیه، لانه جاسوسیه

نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران

جنتی لعنتی، تو دشمن ملتی

بسیجی حیا کن، مفت خوری رو رها کن

بسیجی واقعی، همت بود و باکری

ستاره دانشجو، مدال افتخاره

دانشجو میمیرد، ذلت نمیپذیرد

راههای سبز



روزهای سخت حاکمیت!

امروز شهر من غوغاست.. این رو برای اون هایی می نویسم که ایران نیستند و دلشان اما برای اینجا می تپد.. می نویسم که بگویم جای همه شما خالی است.. حتما لحظه به لحظه گزارش ها را چک می کنید و با اینکه آپلود کردن تصاویر بسیار دشوار است اما عکسهای زیادی ارسال شده است. تا به حال يك گزارش مستقیم از شهادت يك دانش آموز و دستگیری تظاهرکنندگان داشتیم..

می خواستم از مفاهیم سیال یا از سیال بودن مفاهیم و واژه ها چند کلمه ای بنویسم.. ویژگی جالبی که اتفاقات اخیر ایران، بیش از هر واژه نامه سیاسی روی آن صحنه گذاشت. ۱۳ آبان از آن دسته واژه هاست که تا به حال پاشنه آشیل جمهوری اسلامی ایران بود که سالها حاکمیت روی آن مانور می داد. سالهاست که اتوریته حکومت، دانش آموزان را سوار بر اتوبوس مدرسه مقابل سفارت آمریکا می کشاند.. اما امسال این مفهوم از يك واژه مشروعیت بخش به ضد خود تبدیل شده است. درست اتفاقی که بر سر شعار حماسی الله اکبر روی پشت بام ها افتاد.. به طور حتم حاکمیت هرگز تصورش را نمی کرد که روزی از ریختن مردم به خیابان ها در روز قدس تا حد مرگ بترسد. اما حکومت جمهوری اسلامی ایران روزهای سختی در سال ۸۸ در پیش دارد.

می خواهم بدانم که حکومت از کدامک از ظرفیت های وحشیگری خود برای سرکوب اعتراضات مردم در ۱۶ آذر، ۲۲ بهمن و از همه مهم تر دهه محرم در شب های تاسوعا و عاشورا استفاده کند؟ بطور یقین در روزهای محرم شب دست مردم است.. می خواهم بدانم که حاکمیت چطور می تواند رسم ۱۰۰۰ ساله را شکسته و با باتون و گاز اشک آور و حتی گلوله مردم را در خانه هایشان محبوس کند؟ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران روزهای سختی در پیش دارد..!

آشکارتر شدن خوی بربریت

دیگر برای کسانی که تا امروز شک داشتند با دیدن دو فیلم پایین آشکار می شود که سگ های هاری به اسم دین به جان ناموس و دختران مردم افتاده اند و اینکه لایب مطلقه و قیج می خواهد به هر قیمتی همچنان خود را در قدرت باقی نگه دارد. هر ایرانی بی که دین دارد، وجدان دارد، غیرت دارد، انسانیت دارد نمی تواند فیلم های زیر را ببیند و بر کسانی که چنین نامردی و بی شرفی را در حق دختران و ناموس ایرانی روا می دارد لعنت نفرستد و برای سرنگونی اش نکوشد. مطمئن باشید مردان ایرانی در کنار زنان شجاع و شیردلش نخواهند گذاشت این جنایت ها و وحشی گری ها بی پاسخ بماند.

پیروزی بزرگ تر از این؟

به شهادت دو فیلمی که در زیر می بیند شیردلان ایرانی (زن و مرد) در روشنایی روز پرده ی بزرگ علی خامنه ای را پاره می کنند، دست می زنند، سوت می کشند و در روزی که کودتاچیان می خواهند توجه ها را به بیرون از مرزها منحرف کنند هوشمندان سبز به سراغ دشمن داخلی رفته اند و

عکس مسبب اصلی این ناآرامی ها و کودتای ۲۲ خرداد را لگد مال می کنند. این کار را عراقی ها فقط زمانی با مجسمه ی صدام کردند که نیروهای آمریکایی پایتختشان را اشغال کرده بودند اما امروز جوانان ایرانی اند که پایتخت را به اشغال خود در آوردند. آیتی بهتر از این می خواهید برای افتخار به پ دلبران ایرانی؟

جنبش سبز جنبش فتح کردن سنگر به سنگر است طوری که به زبان مهندس میرحسین رییس جمهور منتخب بعد از آن که دیکتاتور صحنه را ترک کرد باعث تخریب ایرانمان نشده باشیم. امروز نیروهای انتظامی با مردم مهربان بودند و فقط جیره خواران ویژه بوده اند که مردم را ضرب و شتم می کرده اند. این یک پیروزی است. امروز دانشگاه فردوسی مشهد بیدار شد و این به تنهایی می تواند یک پیروزی بزرگ باشد. امروز حدود ۵۰ هزار کودتاجی در شهر حکومت نظامی راه انداخته بودند و مردم هر چه دلشان خواست گفتند و فریاد زدند که بت بزرگ شکسته است. مگر این پیروزی کمی است؟ می دانید وقتی هموطنان دیگر این فیلم ها را ببینند چه دیوارهای فراوان ترس فرو می ریزد؟ واقعیت این است که ایران دارد صبورانه و با برنامه سبز می شود و این خبر خوبی است.

هسته های مقاومت

تجربیات ارزشمند انقلاب ۵۷ در ایران می تواند در انقلاب ۸۸ نیز مورد استفاده قرار گیرد. برای حکومت حاکم آسانترین کار پراکنده کردن توده تظاهرکنندگان است، آنها با تجهیزات کامل و آمادگی لازم به هدف مشخصی که روبروی آنها است حمله کرده و با توجه به بافت مردمی تظاهرکنندگان که از هر قشر و سنی هستند بطور طبیعی آنها در مقابل حمله عقب نشینی می کنند.

برای این نیروهای مجهز و مسلح و بظاهر قدرتمند، سختترین کار حمله به هدفی است که نامعلوم باشد. توانایی آنها برای حمله به چنین هدفی صفر است. هدف نامعلوم همان هسته های مقاومت هستند. در انقلاب ۵۷ نیز در هر تظاهراتی وقتی که گارد حمله می کرد همه فرار می کردند. اما آنچه گارد را از پا در آورد فعالیت گسترده و فراگیر هسته های مقاومت بود. هسته های مقاومت سبب شدند که هزینه سرکوب مردم برای رژیم بسیار زیاد شده و همچنین باعث پراکندگی شدید نیروهای سرکوب و خسته شدن آنها گردیدند. هسته های مقاومت سلسله اعصاب حکومت را هدف قرار داده و آنچنان فشاری به آنها وارد آوردند که تظاهرات و اجتماعات آرام مردمی را بناچار تحمل نموده و همین سبب گسترش و تداوم انقلاب گردید.

پس از مدتی نیروهای گارد حتی از تظاهرات بسیار آرام و معمولی هم فاصله خود را حفظ نموده و کمتر به توده مردم نزدیک شده و یا اقدام به سرکوب می کردند. آنها از هسته های مقاومت وحشت داشتند و می ترسیدند که افراد مقاومت در درون صفوف تظاهرکنندگان نیز باشند و بیکباره به آنها حمله کنند. عملیات هسته های مقاومت در سراسر ایران از سال ۵۶ شروع و در سال ۵۷ به اوج خود رسید. حتی حکومت نظامی و قانون منع رفت و آمد شبانه نیز نتوانست مانع از حملات هسته های مقاومت شود.

هسته های مقاومت از گروه های ۲ تا ۵ نفره ای تشکیل می شد که سالها یکدیگر را می شناختند و کاملاً بیکدیگر اطمینان داشتند. برای انجام عملیات مقاومت ۲ نفر کافی بود ولی به هر حال به هیچ وجه تعداد آنها از ۵ نفر بیشتر نمی شد زیرا احتمال لو رفتن و گیر افتادن افراد بیشتر می شد. هسته های ۳ و ۴ نفره خیلی رایج بود و تعدادی نیز در هسته های ۲ یا ۵ نفره فعالیت می کردند. این هسته ها هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند و اساساً لزومی به اینکار نبود، هدف کاملاً مشخص بود، انهدام سلسله اعصاب حکومت و مختل نمودن سیستم اقتصادی آن. برقراری ارتباط بین هسته ها خطرناک، بیمورد و زائد بود، هر هسته سعی می کرد تا حد امکان مخفی مانده و شناسایی نشود. هسته های که تلاش می کردند با برقراری ارتباط با دیگر هسته ها، گروه بزرگتری تشکیل داده و عملیات بزرگتری را انجام دهند خود را بیشتر در خطر می انداختند. لزومی به کارهای بزرگ و قهرمان بازی نبود، عملیاتهای کوچک و پراکنده هزاران هسته مقاومت، هنگامی که در کنار هم قرار می گرفت مقیاسی وسیع و خردکننده می یافت. هسته های مقاومت هرگز جایگزین موج تظاهرات مردمی که سرنوشت انقلاب را تعیین میکرد نبودند بلکه در کنار و جزئی از آن بودند. توجه این هسته ها فقط به مردم و جریان مردمی انقلاب بود و هیچگاه تسلیم نظریات مبارزات مسلحانه و پیروی از گروههایی نظیر مجاهدین خلق و چریکهای فدائی نشدند و رمز موفقیت آنها نیز این بود که بجای خزیدن در خانه های تیمی و تئوری پردازی و تحلیل سیاسی و ترورهای کور و بی نتیجه، در متن مردم ماندند. شاید بهمین دلیل مردمی بودن این هسته ها بود که بعد از انقلاب اثری از آنها نماند و مطالبه و ادعایی مطرح نکردند، آنها متعلق به هیچ گروه و حزب و تشکیلاتی نبودند، آنها از جنس مردم بودند.

ابتدای کار از تظاهراتها شروع شد، گارد حمله می کرد و درد باتوم و اندوه اینکه چرا جمعیت زود فرار می کنند حالتی از یأس و ناامیدی پدید آورد، این فکر که رژیم زورمند و بیرحم است و نهضت بجایی نخواهد رسید بجان همه افتاده بود. جو وحشت عظیمی همه را فرا گرفته و ترس وجود همه را پر کرده بود. تعداد تظاهرکنندگان بشدت کاهش یافته و برای گارد سرکوب کردنشان راحت تر شده بود، جیره باتوم هر فرد چند برابر شده بود. در کنار جو رعب و وحشت سرکوب نظامی، اقدامات وسیع امنیتی نیز در جریان بود و هر روز تعداد بیشتری دستگیر می شدند. کمک دیگر هوا آنقدر سنگین شده بود که نفس کشیدن دشوار و همه دچار خفقان شده بودند.

از طرفی رهبران انقلاب تاکید بر راهپیمایی مسالمت آمیز و پرهیز از خشونت داشتند، این موضع گیری آنها طبیعی بود زیرا آنها یک جریان سیاسی را رهبری می کردند و بجز این نمی توانستند بگویند، در غیر این صورت و در صورت دعوت به خشونت، حمایت مردمی و حمایت بین المللی را از دست می دادند.

جوانان به این نتیجه رسیدند که بی سروصدا و آرام و بدون جاروجنجال هسته های مقاومت تشکیل دهند، دو نفره، سه یا چهار نفره و حداکثر پنج نفره. تنها سلاح قابل دسترس و فوق العاده موثر کوکتل مولوتف بود. بچه ها تأثیر شگرف آنرا در جریان مبارزه مردم فنلاند در سال ۱۹۳۹ بر علیه ارتش سرخ اشغالگر



راههای سبز

خوانده بودند ولی حتی کسی روش ساخت آنرا نمی‌دانست. روشن بود که مردم فاقد سلاح فلاند بر علیه ارتش اشغالگر شوروی که با تمام تجهیزات و تانک و توپ کشورشان را اشغال کرده بود فقط با اتکا به کوکتل مولوتف آنچنان خسارات سنگینی بر اشغالگران وارد نمودند که آنها را سرانجام وادار به عقب‌نشینی کردند.

آنموقع در سال ۵۷ تلفن موبایل و اینترنت وجود نداشت و بسیار دشوار بود که فرمول این کوکتل جادویی که ارتش سرخ را شکست داده بود بتوان پیدا کرد. بالاخره تلاشها بثمر رسید و بعضی هسته‌ها به فرمول دسترسی یافتند و بتدریج همه هسته‌های مقاومت یاد گرفتند که با ترکیب بنزین و روغن موتور در بطری شیشه‌ای و استفاده از یک تکه پارچه بعنوان فیتیله می‌توانند کوکتل مولوتف را بسازند.

دلیل موفقیت کوکتل، سادگی و قدرت آن بود. فنلاندی‌ها سر شیشه را خالی می‌گذاشتند، فیتیله پارچه‌ای داخل مواد قرار میدادند، و در آنرا با چوب پنبه یا چسب نواری می‌بستند، تا محتویات آن بیرون نریزد.

فیتیله که آتش می‌گرفت، چون سر بطری بسته بود به مواد نمیرسید، اما بعد از پرتاب بطری و شکسته شدن شیشه، فیتیله مشتعل مواد پراکنده شده را آتش میزد. فنلاندی‌ها به زودی دانستند که با اضافه کردن

شکر، مایع ظرفشویی، یونولیت یا حتی سفیده تخم‌مرغ میشد به کوکتل خواص دود زانی، دیر سوزی یا کم پخشی داد. در انقلاب ۵۷ بیشترین کوکتلها با فرمول بنزین و روغن موتور یا بنزین و صابون رنده شده ساخته و مورد استفاده قرار گرفتند. بعضی افراد نیز آنقدر یونولیت داخل شیشه محتوی بنزین می ریختند تا یک مخلوط ژله ای خاکستری رنگ تشکیل شود و برخی دیگر هم بجای یونولیت، قیر یا پارافین یا روغن گریس استفاده می کردند.

بانکها، پمپبنزینها، ادارات دولتی و خودروهای دولتی اهداف اولیه هسته‌های مقاومت بودند. رژیم بتدریج مجبور شد نیروهای گارد را از سطح شهر پراکنده نماید و برای هر بانک و پمپبنزینی و اداره و ساختمانی، نگهبان بگمارد. خود این نیروهای پراکنده و قلیل در مراحل بعدی هدف قرار گرفتند. گارد مجبور بود شبانه‌روز در شهر حضور داشته باشد و بتدریج آثار خستگی و عصبیت در آنها آشکار و کنترل اعصابشان را از دست دادند. تحت شرایط سخت پدیدآمده تمرد و نافرمانی و فرار از خدمت در نیروهای نظامی گسترش یافت.

هسته‌های مقاومت در برخی از تظاهرات نیز حاضر و بهنگام حمله گارد از آنها با کوکتل پذیرایی می‌کردند و پس از مدتی و در پی تلفاتی که گارد متحمل شد دیگر بسادگی حاضر نبودند بسمت تظاهر کنندگان بورش کنند، آنها دستورات را نادیده می‌گرفتند و خود را کنار می‌کشیدند.

بانکها که ستون مرکزی اقتصاد کشور بودند شعب زیادی را در آتش کوکتلها از دست داده و قادر بانجام وظایف خود نبودند، ادارات دولتی آتش گرفته تعطیل شده و با توجه به وابسته بودن ادارات به یکدیگر، اختلال شدیدی در سیستم اداری کشور بوجود آمده بود. شرکتهای بزرگ بیمه روزانه باید خسارات مالی انبوهی که هسته‌های مقاومت بوجود آورده بودند را پرداخت نموده و با توجه به دولتی بودن بیمه‌ها، هزینه سنگینی بر دولت وارد می‌آمد.

هسته‌های مقاومت ابتدا از تلفن برای مکالمات خود استفاده نمی‌کردند زیرا تلفنها شدیداً تحت کنترل بود، فقط ملاقات حضوری و هیچ کس هم حق نداشت یادداشت بردارد، همه چیز باید در مغز ثبت می‌شد تا مدرکی بهمراه آنها نباشد، بهنگام عملیات باید حتماً کفش ورزشی پوشیده و کسی حق استفاده از کفش چرمی را نداشت زیرا هنگام فرار سرعت را کم و باعث سر خوردن و زمین خوردن افراد می‌گردید.

هیچ هسته‌ای برای برقراری تماس با هسته‌های دیگر تلاش نمی‌کرد و تحت هیچ شرایطی برای هیچکس، حتی بستگان نزدیکش از فعالیتهای خود تعریف نمی‌کرد. در سال ۵۷ کسی واقعاً پیش‌بینی نمی‌کرد همه چیز بسرعت بپایان برسد و لذا هسته‌های مقاومت خود را برای نبردی طولانی و برای سالیان دراز آماده می‌کردند. ورزش و کوهنوردی جزء لاینفک برنامه‌های هسته‌های مقاومت بود. آنها نوک

پیکان انقلاب و مدافعین مردم و امید توده‌ها بودند. آنها آسیب‌ناپذیر بودند، آنها به رهبر احتیاج نداشتند. آسیب‌ناپذیر بودند زیرا رژیم حتی اگر موفق بدستگیری هسته‌ای می‌شد فقط چند نفر بدستش می‌افتادند و هیچ راهی به هسته‌های دیگر پیدا نمی‌کرد. به رهبر احتیاج نداشتند زیرا فقط یک هدف و وظیفه را دنبال می‌کردند، خسارت زدن به اموال دولت تا سرحد امکان.

رژیم و واقعاً به استیصال و درماندگی افتاده بود، هسته‌های مقاومت همرنگ مردم بودند و لذا نامرئی و غیر قابل کشف، هسته‌های مقاومت در هر ساعتی و به هر مکانی ممکن بود حمله کنند لذا گارد نمی‌دانست باید کجا انتظار آنها را بکشد و از کجا محافظت کند. هسته‌های مقاومت اسلحه نداشتند تا نیاز به فشنگ داشته باشند، اسلحه آنها کشف‌نشده و تمام نشدنی نبود، بنزین که همواره درون باک ماشین بود و شیشه خالی آلبیوم هم که در هر خانه‌ای فراوان. هسته‌های مقاومت سرعت عمل داشتند، برق آسا، پرتاب کوکتل به یک بانک یا پمپبنزین یا ساختمان خودروی دولتی لحظه‌ای بیش طول نمی‌کشید و هنگامی که شیشه کوکتل در هوا بسمت هدف می‌رفت آنها در حال دویدن و ترک صحنه بودند. هسته‌های مقاومت خوشبختانه هرگز این اشتباه را مرتکب نشدند که بسمت مبارزه مسلحانه بروند، ورود به فاز نظامی سبب خروج توده مردم از صحنه می‌گردید. رژیم شاه خودش با سرکوب تظاهرات آرام آنرا اجباراً بسمت نهضت مقاومت سوق داد و متحمل هزینه سنگینی شد.

امروز هم رهبران نهضت در ایران بر روی تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز تاکید می‌کنند، فکر می‌کنید حرف دیگری هم می‌توانند بزنند؟ این بهترین موضع‌گیری است که آنها می‌توانند داشته باشند تا دستگیر و زندانی نشوند، نهضت به آنها نیاز دارد و آنها نباید اقدامی کنند که خود را بخطر بیاندازند. اما وقتی ماشین سرکوب رژیم با وحشیگری هر چه تمامتر بحرکت درآمده است و به روی زنان و مردان ایرانی سیلی می‌زند و ندا و نداها را از ما می‌گیرد در حقیقت بعنوان یک نیروی اشغالگر عمل می‌کند که مردم را دشمن خود دانسته و در صدد نابودی آنها است. جوانان ما نمی‌توانند بنشینند و نظاره‌گر باشند که چطور نیروی اشغالگر نهضت را سرکوب و مردم را مایوس و خانه‌نشین می‌کند. ما اجازه نمی‌دهیم که ابتکار عمل بدست آنها باشد، هسته‌های مقاومت نبرد را در سراسر خاک ایران گسترش داده و با این حرکت خود سبب متفرق شدن قوای سرکوبگر و

فرسوده شدن آنها می‌گردد. هسته‌های مقاومت بلاپی بر سر قاتلان ندا خواهند آورد که آنها حتی از تکان خوردن برگ درختان هم بهراسند و هر لحظه در انتظار فرود آمدن کوکتل مولوتفی در وحشت بسر برند. آنها بتدریج خواهند فهمید که نباید مثل سگ وحشی به مردم عزیز ما حمله کنند چرا که جانشان در آتش کوکتل مولوتفها خواهد سوخت، سیرها و لباسهای ضد شورش آنها در مقابل کوکتل مولوتفها ذلیل و بی‌اثر است. واحدهای موتورسوار و خودروهای آنها از بهترین هدفهای هسته‌های مقاومت خواهد بود. بگذارید در حالی که مردم در خانه‌هایشان آسوده خوابیده و برای تظاهرات بعدی آماده می‌شوند، گارد سرکوبگر سراسر شب را از ترس بیدار بماند که شاید بتواند جلوی حمله هسته‌های مقاومت را بگیرند.

در تظاهراتی سال ۵۷ که بعد از فعال شدن هسته‌های مقاومت و بیخوابی‌های گارد صورت می‌گرفت مردم بخوابی می‌دیدند که اکثر سربازان گارد در طول روز یا خواب بودند یا چرت می‌زدند و خستگی وجودشان را پر کرده بود، گارد خسته و بیخواب به جمعیت تظاهرکننده حمله نمی‌کرد و خود را کنار می‌کشید.

خامنه‌ای جلا می‌خواهد در دل تک‌تک ایرانیان چنان ترس و وحشتی بکارد که تا سالها جرات سر بلند کردن نداشته باشند، برای همین به نیروی سرکوبگرش دستور داده محکم بزنید، فرقی بین زن و مرد و پیر و جوان قائل نشوید، آنچنان بقصد کشت بزنید که صدای شکستن استخوانهایش برای همیشه در گوش دیگران بماند.

هسته‌های مقاومت بسرعت شکل خواهند گرفت و انتقام این وحشیگری را خواهند گرفت. اما فرقی که این هسته‌های مقاومت با هسته‌های مقاومت سال ۵۷ خواهند داشت دقیقاً فرقی است که نیروی سرکوبگر خامنه‌ای با گارد شاهنشاهی داشت. در تاریخ بشر همیشه در همه جنگها و سرکوبها کودکان و زنان از مصونیت برخوردار بوده‌اند و گارد شاهنشاهی نیز با تمام بیرحمی‌اش هرگز روی زنان و کودکان ما دست بلند نکرد، مردان را شدید می‌زدند ولی به صف زنان که می‌رسیدند دستشان پانین می‌آمد، حداقل اینقدر شرف داشتند، اما این خبیثان بنا بفرمان خامنه‌ای زنان ما را بدتر از مردانمان می‌زنند و ذره‌ای شرف ندارند، هسته‌های مقاومت ما نیز با هسته‌های مقاومت ۵۷ بهمین نسبت فرق خواهد داشت، آتششان سوزنده‌تر و عملیاتشان کوبنده‌تر خواهد بود، در مقابل دشمنی که به هیچ قاعده اخلاقی پایبند نیست باید همانند خودش عمل کرد تا سر جایش بنشیند، و بهمین دلیل هرچه که متعلق به حکومت و یا مرتبط به آن و یا در مسیر سیستم اقتصادی و خدماتی آن باشد هدف قرار خواهد گرفت.

اشغالگران و در راس آنها خامنه‌ای جلا در آتش جهنمی که به آنها هدیه خواهیم کرد خواهند سوخت



راههای سبز

چگونه جنبش سبز بمب ۱۳ آبان را در سراسر تهران ترکاند

سیامک قادری
blogsky.com.
بخش اول

امروز روز 13 آبان است و هزاران نفر از مردم تهران قصد دارند تا این روز را که دیرگاهی به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی تبلیغ می شد، به روز اعتراض مدنی به نمادهای استبداد و استکبار تبدیل کنند.

از صبح خیلی زود و قبل از اینکه مردم تهران بیدار شوند، صدها گروهان سازماندهی شده توسط نیروی زمینی سپاه (بسیج سابق) در نقاط مرکزی تهران و مقابل دانشگاههای سراسر تهران مستقر شدند. تراکم نیروهای سراسر زرهپوش در میدان 7 تیر و خیابان کریم خان مشاهده می شد جایی که قرار بود مهدی کروبی در ساعت ده و نیم به جمعیت معترض پیوسته و برای تظاهرات به سمت سفارت سابق آمریکا در خیابان طالقانی حرکت کنند.

خیابان کریم خان در مرکز تهران از ساعت 8 صبح مملو از نیروی انتظامی بود که لباسهای ضد ضربه سر تا پای آنان را پوشانده بود و مجهز به باتوم، شوکر، گاز اشک آور و سایر تجهیزات ضد شورش بودند.

صدها اتوبوسی که این نیروها را به صحنه درگیری احتمالی منتقل کرده بودند به صورت دیواری فلزی شرق تا غرب خیابان طویل کریم خان زند را از دو لاین رفت و برگشت از پیاده روها جدا کرده بود و هزاران تن از مردمی که از خیلی زودتر به محل آمده بودن فقط اجازه داشتند در پیاده روها و آرام و بی صدا تردد کنند.

ورودی ها و خروجی های خیابان کریم خان زند بر روی خودروهای شخصی و غیر نظامی بسته بود و مغازه ها کرکره های خود را پایین کشیده بودند.

در میانه خیابانهای جنوبی کریم خان که به خیابان طالقانی - محل برگزاری تظاهرات حکومتی - منتهی می شد، خیابانهای فرعی با فنس های

انتظامی بسته شده بود و دهها گرهان نیروی بسیج و انتظامی آماده بودند تا از ورود راهپیمایان جنبش سبز به محوطه امن تظاهرات حکومتی ممانعت کنند.

خودروهایی با انواع نوشیدنی و خوردنی در این کوچه ها آماده پذیرایی از مأمورانی بود که معلوم بود خیلی قبل از طلوع آفتاب به محل آورده شده بودند.

مدعوین تظاهرات حکومتی از مسیرهای جنوبی با اتوبوس و مینی بوس به محل آورده می شدند و مسیر حرکتی آنان را از مسیر حرکت جنبش سبز جدا کرده بودند.

در خیابان کریم خان زند و میدان 7 تیر اما مردم زیادی در حال تردد بودند و اجازه توقف به کسی داده نمی شد. هنوز حدود یک ساعت به زمان

حضور مهدی کروبی در میان تظاهر کنندگان مانده بود که هزاران تن از طرفداران وی و جنبش سبز با سر دادن شعارهایی توانستند میدان 7 تیر را از تسلط مأموران خارج سازند و شروع به سر دادن

شعارهای جنبش کنند.

در چشم به هم زدنی تمامی ضلع غربی میدان 7 تیر مملو از جمعیتی بود که شعار "زندانی سیاسی، آزاد

باید گردد" سر می دادند.

تسلط مردم بر میدان دیری نپایید و هزاران لباس شخصی به همراه مأموران نیروی انتظامی با حملات بی امان و وحشیانه به سوی مردم حمله بردند و اغلب تظاهر کنندگان را از ناحیه سر و صورت مضروب کردند.

با وجود استفاده از شلیک کپسول های گاز اشک آور، اسپری های فلفل، باتوم های معمولی و الکتریکی و شوکرهای برقی مردم به راحتی صحنه را ترک نکردند و به دادن شعارهای خود ادامه دادند.

شعارهایی نظیر "کروبی قهرمان، امید نسل جوان"، "ما منتظر کروبی هستیم"، "مرگ بر روسیه" و "درد بر موسوی، سلام بر کروبی" به همراه شعار محوری "یا حسین، میرحسین" و "مرگ بر دیکتاتور" به رغم اعمال خشونت وسیع همچنان در پیاده روهای خیابان اصلی و خیابانهای فرعی به گوش می رسید.

تعدادی زیادی از مردم در حمله اول مجروح شده و عده ای از پسران جوان بازداشت شدند.

بخش دوم

جنگ و گریز میان جوانان معترض که به آرامی شعار می دهند با نیروهایی که به تدریج آنان را تا مناطق شمالی تر هدایت می کرد، ادامه یافت و تماسهای تلفنی حاکی بود که نیروهای ضد شورش مأموریت داشتند تا پراکنده کردن و منصرف ساختن تظاهر کنندگان آنان را تا خیابانهای تخت طاووس و عباس آباد و حتی دورتر تا میدان آرژانتین عقب بزنند.

یگانهای موتورسوار نیروی انتظامی و لباس شخصی های بسیجی مأموریت تاراندن جمعیت را داشتند اما عده از تظاهر کنندگان که به پایداری شیخ اصلاحات بر وعده اش مبنی بر حضور در میدان 7 تیر باور داشتند در خیابانهای فرعی اطراف میدان 7 تیر ماندند و از این خیابان به آن خیابان به یک بازی فرسایشی با نیروهای انتظامی مشغول بودند.

ساعت 10 صبح بار دیگر فریادهای مرگ بر دیکتاتور در حوالی تقاطع خردمند در خیابان کریم خان بلند شد و در آنی مردم خود را به آن نقطه رساندند.

عده از دانشجویان دانشگاه امام حسین در ضلع جنوبی این محل به سر دادن شعارهای حکومتی مشغول بودند اما درگیری میان آنان و طرفداران جنبش سبز رخ نداد.

با اینحال صدها موتور سوار نیروی انتظامی و بسیج با یورش به سوی مردم و در پیاده روها به ضرب و شتم مردم پرداختند.

حالا دیگر زمان رسیدن شیخ اصلاحات بود چرا که ساعتها زمان 10:30 را نشان می داد. اما خبری از شیخ نشد اما گزارشها حاکی بود که شیخ به رغم تدابیر بسیار شدید امنیتی در میدان 7 تیر حاضر شده و توسط عده ای از رجاله های حکومتی با شلیک مستقیم کپسول گاز اشک آور کمی هم مجروح شده و وی را مجبور به بازگشت کرده اند.

این خبر به نظر دقیق می آمد چرا که به عنوان یک تظاهر کننده ناشناس می توانستی مرتب تغییر مسیر دهی و در میان معترضان حضور داشته باشی اما چنانچه شناسایی می شدی مطمئنا همواره عده ای مزاحم مانع از حضور مجدد می شد.

ساعت 11 صبح جنگ و گریز در خیابان کریم خان زند همچنان ادامه دارد و مراسم رسمی و حکومتی نیز در مقابل سفارت سابق امریکا آغاز شده است. به نظر می آمد که نیروهای عمل کننده در کریم خان زند از این وضعیت راضی هم بودند که جمعیت را در همین خیابان سرگرم نگاه دارند تا مراسم رسمی بدون دردسر برگزار شود.

از شب گذشته برخی از سایتهای اینترنتی اعلام کرده بودند که میر حسین موسوی نیز در خیابان طالقانی به تظاهر کنندگان خواهد پیوست و بنابر این عده ای تلاش داشتند تا با گذشتن از سد نیروهای انباشته شده در خیابان فرعی خود را به این نقطه برسانند اما گویا یگانهای موتور سوار با تجمع در مقابل خانه میرحسین مانع از خروج وی از منزل شده وی را محبوس کرده اند.

به آرامی و همچون یکی از شهروندان سر به راه به سوی تظاهرات حکومتی حرکت کردم. خیابان ایرانشهر جنوبی به سمت طالقانی دقیقاً ضلع غربی سفارت سابق امریکا است.

در جای جای خیابان نیرو مستقر است و معلوم است که این حجم نیرو برای آرام نگاه داشتن تظاهرات دولتی تمهید شده تا در مقابل خبرنگاران خارجی که صرفاً به این محل آورده شده اند، نشان دهند که گویی که هیچ اتفاقی در خیابانهای تهران جریان ندارد و انگار که در مقابل خوردنی های رنگ و وارنگی که در حاشیه مراسم رسمی توزیع می شد، در طرف معترضان هیچ باتومی بر سر کسی نمی خورد و کسی از تنفس گاز اشک آور و فلفل نفش نگرفته بود.

در حالیکه در خیابان کریم خان و 7 تیر عده ای از مأموران فقط به دنبال روزنامه نگاران آماتوری بودند که با دوربین های کوچک و موبایل مشغول فیلمبرداری بودند و دهها تن از ذئانان بازداشت شدند و موبایلهای آنان ضبط شد، در بخش حکومتی صدها روزنامه نگار داخلی و خارجی اجازه داشتند با دوربین های مستقر و مجهز از آیین تکراری و کسالت باری که به مد بادکنک های رنگی و ... برای کودکان دانش آموز تحمل کردنی شده بود، تصویر برداری کنند.

بخش سوم

در حصار انبوهی از نیروهای امنیتی که از چند روز پیش عهد کرده بودند نگذارند صدای مخالفان در مراسم رسمی شنیده شود، عده ای متفاوت از مردم در این نقطه گرد آمده و به سخنان حداد عادل گوش می دادند.

چهره تجمع کنندگان در این محل نشان می داد از چند خیابان آن طرف تر اصلاً اطلاعی ندارند چرا که نه ترس و واهمه ای در چهره آنها بود و نه احساسی از خستگی فیزیکی اما تا جایی که به راحتی می شد حس کرد، هزاران دانش آموز بی توجه به آیین و سخنرانی مشغول خوردن و شیطنت های کودکانه بودند.

معلوم بود که نیروهای امنیتی کاملاً موفق شده اند تا نگذارند پای هیچ یک از طرفداران جنبش سبز به این محل برسد. سخنرانی پایان یافته بود و سر گروهها به طور منظمی مردم را به سمت خودروهای جمعی پارک شده در خیابانهای اطراف قبل از کریم خان هدایت می کردند.



راههای سبز

از پشت تریبون گوینده ای از رفتگران شهرداری خواست دهها تن زباله (شامل بسته بندی های خوراکی و نوشیدنی) و تراکت ها و اقلام تبلیغاتی که از سوی کودکان در جای جای خیابان رها شده بود ، جمع آوری کرده و خیابان را به حالت عادی در آورند.

چند خبرنگار خارجی یک دختر بچه چادری را که چفیه ای بر گردن داشت مرتب مقابل پرچم نقاشی شده امریکا بر روی دیوار سفارت قرار داده و از زوایای مختلف عکس می گرفتند. چندین دوربین فیلمبرداری هم مشغول مصاحبه و گفت و گو با شرکت کنندگان بودند. اوضاع ناراحت کننده ای بود نه به این دلیل که تظاهرات حکومتی در کمال آرامش برگزار شده بود ، بلکه به این دلیل که قرار بود گزارش های نوشتاری و تصویری که تظاهرات جنبش سبز را پوشش می داد در فضای رعب و وحشت و بدون تجهیزات اختصاصی پوشش داده شود و در این سوی صدها خبرنگار آزادانه مشغول تهیه گزارش هایی از این مراسم تکراری بودند.

از خیابان مفتح جنوبی و از مقابل ورزشگاه امجدیه که اکنون پر بود از نیروهای ضد شورش به سمت میدان 7 تیر بازگشتم و الان ساعت حدود 11:30 دقیقه بود.

سراسر خیابان را تا میدان هفت تیر لباس شخصی های بسیج و نیروی انتظامی در فرق خود داشتند و به میدان که نزدیک می شدی ، گهگاه چهره های گر گرفته آشنا را می دیدی که اشک چشمان آرایش صورتپاشان را ریخته بود و یا سر و صورت خونین خبر از ادامه درگیری می داد.

گزارش های همکاران به صورت تلفنی از مقابل دانشگاه تهران حاکی بود به رغم ممانعت صدها پلیس ضد شورش برای پیوستن دانشجویان دانشگاه تهران به مردم ، درهای دانشگاه بسته شده و به کسی اجازه خروج داده نمی شد.

از خیابان آزادی و کارگر شمالی هم خبر درگیری ردم با پلیس ضد شورش می رسید. میدان 7 تیر همچنان شلوغ بود . در جای جای میدان مردم منتظر ایستاده بودند و ماموران گویی خسته از درگیری به تماشای آنان مشغول بودند. هر از چندگاهی که فریادهایی از گلوهای خشکیده و گاز خورده به هوا بلند می شد ، عده ای موتور سوار به آنها حمله کرده ، آنها را به خیابانهای اطراف پراکنده می ساخت.

تا پیش از ساعت 11 ، اغلب جمعیت معترض را جوانان زیر 30 سال تشکیل می دادند اما اکنون افراد مسن تر نیز کارهای اداری خود را رها کرده و به میدان آمده بودند.

عده ای از تظاهر کنندگان در حوالی پل کریم خان به سردادن شعار الله اکبر و یا حسین میرحسین پرداختند. حمله ای صورت نگرفت و جمعیت تا سر خیابان حافظ بدون درگیری ادامه داد و اندک اندک جمعیتی زیادی به آنان پیوست اما بار دیگر نیروهای موتورسوار که اینک با موتورهای قویتری به میدان آمده بودند ، وارد عمل شدند.

از برخوردهای خشن صبح معلوم بود مشابه شرایط بعد از خطبه های رهبری یعنی شرایط 30 خرداد در خیابان جریان داشت . باتوم ها بی ملاحظه بر سر و صورت مردم می خورد و عده زیادی خونین و مالین در خیابان سرگردان بودند. جمعیت از حوالی تقاطع حافظ یا کریم خان به سمت

میدان ولی عصر و خیابانهای فرعی خیابان ولی عصر در حال فرار بود.

تیراندازی هم شد و عده ای هم عمدتاً زنان و مردان مسن زیر دست و پا ماندند. در میدان ولی عصر یک خودروی اورژانس مشغول شست و شوی زخم سر جوانی بود که دستبند سبزی بر دستان داشت .

همسرم تماس گرفت و گفت که مکرراً تلفن زنگ زده و ماشینی اعلام می کند شرکت در هرگونه تجمعی برابر یک سری قوانین جرم بوده و مرتکب به مجازات می رسد ! معلوم است که شرایط در شهر پیچیده شده و بمب 13 آبان اگر چه صدایش در حوالی سفارت امریکا شنیده نشد اما در سراسر شهر ترکیده است و از قرار جنبش به شهر حال و هوایی دیگر داده است .

بخش چهارم

در بین آماده سازی این بخش از گزارش که آخرین بخش تظاهرات صبح محسوب می شود ، یکبار دیگر تلفن زنگ می زند اینبار به دقت گوش فرا می دهم: "مشترک گرامی !!! برابر اطلاعات رسیده شما در تظاهرات غیر قانونی شرکت جسته اید و چنانچه اخبار یا تصاویری به خارج از کشور مخابره کنید و الخ " . خوب خوشبختانه تا به امروز با حفظ نگاه انتقادی ، از تباطی با اجانب نداشته و تا به آخر هم نخواهم داشت ! برای هموطنانم می نویسم و برای ثبت در کارنامه ایرنا که این روزها گویی فقط عادت به شنیدن صدای کودتاچیان دارد و فریاد هزاران مردم زجر دیده را هرگز نخواهد شنید.

بگذریم! جمعیت زیادی در میدان ولی عصر حضور دارد و فشار باتوم ها و گازهای اشک آوری که همه جا را فرا گرفته است مردم را به شمال میدان هدایت می کند.

بر وبچه هایی که از جنوب میدان به جمعیت ملحق شده اند به نظر در وضعیت بدتری قرار دارند . عده ای از آنها از میدان فردوسی و بقیه از میدان انقلاب و خیابان آزادی به جمعیت ملحق شده اند. کتک خورده و خسته . همان قصه سرکوب و برخوردهای خشن و همان لباس های گلی و سر و صورت ورم کرده و گاه خونین .

با آغاز شعارهایی که بی امان و بی توجه به تشنگی و گرفتگی از حلقوم های خشکیده به بیرون می آمد تکه پاره های جمعیت به سان رودهایی کوچک به هم پیوسته و به رودخانه ای طغیانگر تبدیل شد . به یکباره صداهایی به قوت و قدرت تظاهرات صبح برخاست .

خشونت ها عاجز از ربودن عقلانیت تظاهر کنندگان بود و این هم از عجایب جنبش قابل احترام - و صد البته مقتس - سبز بود ، چرا که هر از گاهی که عده ای قصد برانگیختن جمعیت با نام بردن از اشخاص و مرگ برقلانی داشت ، جمعیت شعار را تغییر داده و بدون مصداق شعار مرگ بر دیکتاتور سر می داد. قصه سرکوب تظاهرات معقول جنبش سبز ، داستانی تکراری و مظلومانه است . در خیابان ولی عصر عمدتاً نیروهای لباس شخصی عمل کننده بودند و به همین دلیل بعضاً افراد خودی را هم مورد ضرب و شتم قرار می دادند که صحنه های کمیکی از برخورد میان نیروهای حکومتی وجود می آورد.

جمعیت پراکنده شد و به سمت بالای پمپ بنزین زرتشت ، فرار کرد اما فقط اندکی بعد ، جمعیت

باز به دسته های کوچک تقسیم شد و شعارها متفاوت تر به صدا در آمد.

در خیابان طویل ولی عصر ، خیابانهای فرعی بسیاری وجود دارد که در این ساعت پذیرای اهالی محل بود که بدون همراهی در راهپیمایی مردم معترض با تظاهر کنندگان همناوبی می کردند. گروههای پراکنده جمعیت به تقاطع فاطمی که رسید عده ای به سمت فاطمی ادامه دادند و عده ای مقابل خبرگزاری ایرنا به سمت شمال حرکت کردند. از این ساختمانی که روزگاری بلندگوی خواسته های مردم بود دیگر رفتارهای معمولی نیز مشاهده نمی شود . در طول راهپیمایی امروز بارها و ابرها ماموران تفنگ های نارنج انداز خود را به سوی مردمی که بر بام خانه ها یا قاب پنجره ها نظاره گر بودند نشانه رفتند و یا از آنها فیلم و عکس تهیه کردند اما دریغ که از هیچ پنجره ای از ایرنا سری بیرون نیامده بود و این نشان می داد که مدیران اخیر ایرنا واقعا فضایی ایجاد کرده اند که خبرنگاران ایرنا حتی اجازه مشاهده این وقایع ملی را از پنجره ها نیز ندارند.

باری عده زیادی از مردم به سوی تخت طلوس حرکت کردند که 3 ساعت پیش به آوردگاه پیش قراولان جنبش سبز و ماموران حکومتی بود و این را می شد از وضعیت خیابان حدس زد چرا که هزاران مامور نیروی انتظامی این خیابان را در فرق خود داشتند.

مردم اجازه داشتند به آرامی و بدون سر دادن شعار از پیاده روها ترد کنند ولی شعار ممنوع بود. کمی دیگر راهپیمایی با جمعیت و حالا دقیقاً ابتدای عباس آباد در خیابان ولی عصر بودم جایی که خیلی پیشتر توسط دولت کودتا برای جلوگیری از تردد رفت و برگشت معترضان یک طرفه شده بود. دیگر رمقی باقی نمانده بود.

سوار تاکسی شدم و به سمت ونک حرکت کردم . قبل از سوار شدن صدای شعارها بلند شده بود . پشت سر به جمعیت نگاه کردم باتوم ها بالا بود و بار دیگر حمله به جمعیت.

سراسر ولی عصر تا ونک خیابان حالت عادی ندارد . گله گله مردم در ابتدای خیابانهای فرعی به انتظار پیام آوران جنبش نشسته اند.

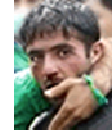
تا حاضر شدن نهار رستوران و صرف آن در میدان ونک ، حدود یک ساعتی وقت گذراندم . جمعیت به میدان ونک رسیده بود. عده ای به سمت ملاصدرا حرکت کردند از دور گروهانهایی از پلیس ضد شورش و لباس شخصی ها به سوی آنان حمله بردند. حالا ساعت 3:30 دقیقه بود و به نظر می رسید اغلب مردم صحنه را ترک کرده اند اما بر خلاف تاکیدات مکرر رهبران جنبش مبنی بر اجتناب از افراط و تفریط ، گویی عده ای قصد دارند امشب را در خیابان بگذرانند. باید منتظر شد و دید . امشب قصد دارم با ماشین یک گشتی در خیابان بزنم.

چنانچه ماجرا ادامه یابد گزارش آن را ذیل همین گزارش اضافه خواهم کرد و در غیر اینصورت فردا گزارش های موثق دیگران و بقیه شهرهای میهن را تقدیم خواهم کرد.

در گشت شبانه دیشب به مورد خاص برخوردیم. هنوز در میادین اصلی پلیس ها مستقر بودند . شهر آرام بود و طرفداران جنبش برای حضور سبزی دیگر به خانه های خود رفته بودند تا راه سبز امید را زندگی کنند



راههای سبز



از دل رویداد علیرضا فرزاد

می گویم ما نمی توانیم مثل آن ها باشیم. می گوید نه نمی توانیم. آدم نیستند این ها، آن موقع گفتیم. حالا می گویم هستند. اگر نمی ترسیدند نبودند، ترس شان را که دیدم می گویم آدم اند، همین امیدوارم می کند. هر چه قدر وحشی که باشی، آدمی، انسانیت یک جایی در تو هم هست، هر چه قدر مخفی، بیدار می شود بالاخره، می ریزد بیرون.

"همین عذاب چندین و چندساله، یعنی فکر کردن به نحوی و عمل کردن به نحوی متضاد، او را در نهانخانه ی دل به آنجا کشید که تروخیو را به مرگ محکوم کند، خود را متقاعد کند که تا وقتی تروخیو زنده ست، او و بسیاری از مردم دومینیکن محکوم به این بیماری اند، محکوم به اینکه پیوسته به خود دروغ بگویند و دیگران را فریب دهند، محکوم به اینکه دو شخص در یک قالب باشند، دروغی عمومی و حقیقتی خصوصی که به بیان در نمی آید. وقتی توانست احساساتش را با دیگری در میان بگذارد دیگر آن دوگانگی مرکب از زندگی اش را رها کرد." *

* رمان سور بز - ماریو بارگاس یوسا
ترجمه عبدالله کوثری

وقتی رسیدیم داشتیم فرار می کردیم. هرکس می دود پس ما هم می دودیم... توی کوچه پس کوچه های میرزای شیرازی، قایم مقام. خندیدیم که هنوز نیامده باید بدویم. گرم نشده بودیم هنوز. دیر رسیدیم. راه نبود. از خانه که راه افتاد هیچکس نبود توی خیابان هر چه نزدیکتر می شدم به مرکز شهر معلوم می شد چرا. معلوم بود از اولش هم. باز با ماشین رفتیم، نزدیکترین جایی که می شد. یکی می گفت می زند مائین را داغان می کنند. از توی مائین می شود همه چیز را بهتر دید. کسی کاری ت ندارد. تا جایی که می شود باید رفت. من رفتم. آن روز هم رفته بودم، سی خرداد. قیلن هم گفته ام. فکر کردم سی خرداد است. آنقدر قاطی کرده بودم که پرسیدم. یکی گفت سیزده آبان و یادم آمد. آن وقتها هم می بردندمان سیزده آبان با مینی بوس از مدرسه. می رفتیم که کلاس نرویم. شعار می دادند بگویم. پرچم می دادند. همه ی ما این تجربه ها را داریم. همه مان با مدرسه رفتیم، حداقل یکبار رفته ایم. می دانیم چه خبر است. نمی دانیم؟ پیشانی بند هم می دادند. رویش نوشته بود یا مهدی یا زهر یا محمد یا حسین یا یکی دیگر، چه فرقی می کرد؟ رنگش مهم بود. من قرمز دوست داشتم، روی پیشانی ام می نشست، اما نمی زدم، بدم می آمد، اصلا چه کاری ست؟ از پرچم هم بدم می آمد از هر چه اجباری ست بدم می آمد، برویم نمازخانه نماز اجباری، برویم مشهد حرم اجباری، برویم راه پیمایی دروغ اجباری. برای همین به یکی که کنارم بود گفت برویم طالقانی، می خواستم ببینم چند نفرند. یکی گفت از صبح که می آمده، تمام مسیر پر بوده از نینجا و موتور و سپر و باتوم. چقدر ترسیده اند؟ خیلی. یکی رد می شده زیر لب می گفته مرگ بر دیکتاتور، اینطوری می گفته: ادایش را در آورد که چطور از کنار یکی از این نینجا سیاه ها رد که می شده زیر لبی می گفته، خفه می گفته اما یکی شنیده بود پس نینجا هم شنیده بود، نینجا اما کسی نیست زیر لباسهای سنگین اش. برای همین یکی دیگر گفت اگر حمله

کردند، نزدیکت که شد، نترس، آنقدر سنگین است که با لگد بروی توی سینه اش، تعادلش می افتد. افتاد. راست می گفت. من نرفتم توی شکمش، دورتر بودم، نگاه می کردم، یکی رفت، زد، یارو پهن شد روی زمین، مردم هو کردند، خندیدند، کف زدند. زور می زد که بلند شود. یک جای دیگر هم این را دیدم. یکی از اینها که می افتاد، هرچه کتک هرکه خورده بود، پادش می رفت و از دل می خندید یا کف می زد یا داد می زد. هیجان داشت. فرق می کرد با قبل. کسی نمی ترسید. می ترسیدیم اما، یکجور دیگر. می ترسیدیم نیاییم. یک هفته، دو هفته، سه هفته بود که شهید درست نمی خوابیدیم. فکر می کردم نکنند نیاییم؟ عجب آدمهایی هستیم. شین می گفت. توی خیابان، توی تاکسی، توی جاهای دیگر، هیچکس به روی خودش نمی آورد. هیچکس نمی گوید چه خبر. مگر بشناسد طرفش را. هیچکس ریسک نمی کند. می ترسد. حرف نمی زند. شین می گوید این توی خون ماست. دوگانه ایم. ماسک می زنی می روی بیرون. می روی سیزده آبان. برمی گردیم و به روی خودمان نمی آوریم. شاید راست می گوید. به همین فکر کردم. می ترسیدیم نیاییم. سیزده آبان نشود آنچه باید بشود، که شد. دختری رد شد گفت نمی گذارند هیچ طرف برویم. گفت بی خیال. او هم گفت بی خیال و رفت. کجا رفت؟ یکی گفت برویم ولیعصر، آنجا هم حتما شلوغ است. همیشه شلوغ است. بعد از آنجا می رویم فلسطین، می رویم پایین برسیم به پدر، طالقانی. این بار اما فرق می کرد. ما ترس نداشتیم. یاد بهزاد نبوی افتادم. سال هفتادوشش قبل از انتخابات رفته بودم خواجه نصیر، سخنرانی بود یا میزگرد یا چیزی دیگر. حرف داشت می زد. همانطور که همیشه می زند. به هرکس هرچه می خواهد می گوید، دل دارد که بگوید، می دانم هنوز هم همان است، روی تخت بیمارستان یا توی سلول یا هر جایی که هست، آن روز هم داغ بود، ایراد می گرفت، لابد می گفت این چه وضعی ست. یادم نیست. مهم هم نیست. یکی از بچه ها یادداشتی نوشت که بده دستش، وسط حرفهاش. شلوغ داشت می شد. نینجاها که آن روزها جوجه بودند هنوز، داشتند شروع می کردند، همین کارهایی که حالا هم می کنند. نوشت "آقای مهندس ما به شجاعت شما ایمان داریم و حرفهایتان هم همه درست است، اما جو دارد به هم می ریزد، اگر می شود کمی رعایت اینها را بکنید." همینطور که حرف می زد یادداشت را خواند بهزاد، گفت "پسر جان من شجاع نیستی، شعور ترسیدن ندارم." این حرف توی گوشم ماند که دیروز نمی ترسیدم. هیچکس نمی ترسید. آنها می ترسیدند زیر زره هایشان؛ با خودم گفتم لابد تورانی اند، ایرانی که نیستند با این همه پال و کوپال و این همه هراس. باید می دیدی، صورتهایشان را، ترس داشتند بیچاره ها. توی ولیعصر خیلی خوش گذشت. نرسیده به میدان، سر زرتشت، مردم را دوپاره کرده بودند، بیشتر پایین چهارراه بودند، کمتر بالا. من با یکی بالا بودم و دستهای پایینی ها را می دیدیم که کف می زدند و شعار می دادند. آنها هم ایستاده بودند و منتظر بودند. دیگر فهمیده ام چه کار می کنند. می زنند به جماعت و کم کم گروه را از هم جدا می کنند. آنهایی که جلوتر بودند مجبور می شدند بیایند طرف دیگر چهارراه که ما بودیم، کمتر بودیم و نگاه می کردیم. کم آوردند، بیسیم زدند از بالاتر نیرو آمد، از پشت سر ما، کنار که رفتیم تا رد شوند، یکی هو کرد. من هم هو کردم. بغل دستی ام هم هو کرد. همه هو

کردند. روی پشت بامها هو کردند، موتوری ها که رد می شدند هو کردند، اتوبوسی که رد می شد هو کرد، جدول خیابان هو کرد، دیوار هو کرد. آنها هراسیده نگاهمان می کردند و می رفتند پایین. موتوری ها که رد می شدند ایستادند به نگاه. رد نمی شدند، با موتور آمده بودند اعتراض یعنی که ما هم موتور داریم. زیاد شدند، صد تا شاید. عجیب بود. همه با هم بوق زدند و همانطور که ایستاده بودند، پشت شان به گاردی ها بود گاز دادند به موتورهاشان و صدای وحشتناکی شد، ترسیدند نینجاها برگشتند ببینند چه شده. خندیدیم. دست زدیم. من داد زدم. همه داد زدند. زنده باد آزادی. آنطرف چهارراهی ها که در شش و بش دودین و ماندن بودند جان گرفتند، آمدند بالا. نینجای فراری دیده ای؟ باید می دیدی. برگشتنا تعریف می کردم برای پدر که نیامده بود. تقصیر من شد که نیامد. گفتم نیا. همین من می روم نگرانی خودم بس است. تو نیا. او هم نیامد. دل توی دلش نبود که بیاید. خون انقلابی هنوز کار می کند، به یکی گفتم اینها آرام ندارند، انقلاب کرده اند، جنگ رفته اند، خون داده اند، حق دارند. دلم می خواست بگویم پدرجان آرام بگیر، نوبتی هم که باشد، نوبت ماست. سی خرداد هم می گفت ترسویی اگر نروی. گفتم می زنده، می برند، می کشند، گفت مگر ما نرفتم، کتک نخوریم، زندان نبود، خون ندادیم؟ خجالت می کشم توی صورتش نگاه کنم. حالا می فهمم. به اعتقاداتش ربطی ندارد. جوانیش رفته. همه شان مثل هم. چه فرقی می کند با چه عقیده ای. مهم عمری ست که رفت. دود شد. یکروز گریه اش گرفت توی همین گیرودار، ندیده بودم گریه اش را، گفت چه می دانستیم اینطور می شود، بچه بودیم، مگر چند سالم بود؟ بغض گرفت. می خواستم بغلش کنم، بیوسمش. مردم که از چهارراه آمدند بالا، خودش پیروزی بود، شکوه داشت. لذتش غرور داشت. باورت نمی شود. به یکی گفتم برویم دیگر و از فلسطین پایین توی بولوار رفتیم. خیلی ها روی پشت بام بودند. رد که می شد می گفتم بیایید پایین. دست تکان می دادند. داد می زد آنها می ترسند، بیایید پایین. توی ولیعصر پیروزی کنارم بود که وقتی داد می زد، تحسینم کرد، گفتم مادر جان مراقب باشی. بعد شنیدم یکی گفت توی هفت تیر دیده بود که پیروزی را می زدن، بیچاره را با مشت و لگد. یاد او افتادم که کنارم ایستاده بود توی ولیعصر. گفته بودم اینها شرف ندارند مادر، مراقب باشی. خندید، لابد پیش خودش گفت از ما که گذشت شما باشی، شاید گفت و من نشنیدم قاطی ی آن همه صدا که نمی شد شنید. توی فلسطین خبری نیست. می رویم پایین. آرام می گیریم. یکی می گفت خوشحالم. می گفت دیدی چطور چشمهایشان می لرزید؟ اضطرابشان را دیدی؟ همین که اینطور زرد کرده اند، بس است. گفتم دیدی راه را بستند روی مردم که کسی نرسد به سفارت، که دلفک بازی خودشان را بگیرند، بعد بگویند ما بودیم، کسی نبود، خبری نبود، باتوم؟ اشک آور؟ زخمی؟ مردم؟ کجا؟ نبود. حالا مانده، "میم ح" بعدا برایم گفت که توی دفتر شان نشسته بوده که صدای شعار می آمده، دفتر شان توی سپهرودی ست، نزدیک آپاداناست، مردم همینطور رفته اند بالاتر، تا سیدخندان، تا میرداماد، هر جا. با یکی موافق. کشم پایم را زده. گفتم دیر آمدیم. زودتر شلوغتر بود. شنیدم که بوده. مهم نیست. توی بولوار خبری نیست. طرف میدان را نگاه می کنیم. شلوغی هست. می رویم پایین. دیگر مردم نیستند. آنهاپند. از ریش و



راههای سبز

تجمعات اعتراضی گسترده دانشجویان بیش از ۲۰ دانشگاه سراسر کشور

همه علیه استبداد و دیکتاتور

در روز ۱۳ آبان دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور همگام با عموم مردم، تجمعات گسترده اعتراضی در صحن دانشگاه ها برگزار کردند. دانشجویان دانشگاه های تهران، صنعتی شریف، شیراز، صنعتی بابل، فردوسی مشهد، چمران اهواز، آزاد اهواز، کرمان، اصفهان، تبریز، آزاد قزوین، اراک، شهرکرد و ... با همراه داشتن نماد های سبز و خواندن سرود یار دبستانی و سر دادن شعار هایی در اعتراض به دولت کودتایی احمدی تژاد و حمایت از مهدی کروبی و میرحسن موسوی رهبران جنبش سبز تجمعات و راهپیمایی های گسترده برگزار کردند.

شعار های مشترکی که در اکثر دانشگاه های کشور در این دو روز توسط دانشجویان داده شد، عبارتند از:

"پاحسین میرحسین"، "کروبی با غیرت برس به داد ملت"، "مرگ بر دیکتاتور"، "دولت کودتا استعفا استعفا" و ...

همچنین در روز ۱۲ آبان نیز دانشگاه های آزاد تهران مرکز و تهران جنوب، کاشان، یاسوج، مازندران، آزاد کرج و ... نیز شاهد تجمعات اعتراضی گسترده دانشجویان، نسبت به کودتا ۲۲ خرداد، بودند.

بنا به این گزارش نیروهای امنیتی و انتظامی با یورش به برخی از دانشگاهها به ضرب و شتم و بازداشت دانشجویان پرداختند. گزارشهایی مبنی بر بازداشت دانشجویان از دانشگاه های کاشان،

شیراز، مازندران، اهواز، تهران، فردوسی، و برخی دیگر از دانشگاه ها منتشر شده است.

اعتراض گسترده و بی سابقه دانشجویان به استبداد داخلی

خبرنامه امیر کبیر

از میان رویدادهای تاریخی ۱۳ آبان، ۱۳ آبان ۵۷ یادآور استبدادستیزی است و امسال پس از ۳۰ سال بازگشت به ۱۳ آبان استبدادستیزی ماه ها و اتفاقاتی سبز را نوید می داد. ۱۳ آبانی علیه استبداد برای یادآوری سال ۵۷. دیروز ۱۳ آبانی متفاوت از همه ۱۳ آبان های پس از انقلاب ۵۷ رقم خورد. دیروز هزاران دانشجوی معترض در شهر های بزرگ کشور، به دنبال فراخوان و بیانیه ی تشکل ها و گروه های دانشجویی برای شرکت در راهپیمایی ۱۳ آبان و اعتراض به سیاست های فعلی حاکم بر کشور و اتفاقات پس از انتخابات، از ساعات اولیه صبح به صفوف مردم معترض پیوستند. دیروز در اغلب شهر های بزرگ کشور؛ میادین اصلی شهر و محوطه دانشگاه ها صحنه روبرویی دانشجویان معترض با نیروهای دولتی و پلیس ضد شورش بود. اگر سال ۵۷ دانش آموزان به سوی دانشگاه تهران آمدن و همبستگی شان را با دانشجویان برای ادامه مسیر استبدادستیزی اعلام داشتند، دیروز دانشجویان برای همبستگی و همراهی با جنبش مردمی ملت ایران آمادگی خود را اعلام کردند.

به گزارش خبرنامه امیرکبیر دانشگاه های تهران،

می دانست یا نه. نگاه کردم به دخترها که چه می کنند. می خندیدند و می رفتند، انگار نه انگار. همین بی اعتنایی بی چاره شان می کند. چه عجزی دارند. زیر پل گله ی نینجاهای موتوری دارد می رود به سمت هفت تیر. معلوم است که با بیسیم برایشان سوت زده اند که بیایند. با خودم می گویم کلاخودشان را که بردارند زبان بیرون افتاده شان از هاری، معلوم می شود، همان بهتر که بردارند. آقای مسافر هم می گوید وحشی ها. همه اش حرف می زند از هيجان. خیلی دویده. هم او دیده بود پیرزنی را می زده اند. دیده بود توی قایم مقام پسری می دویده روی ماشینها، سقف و کاپوت تا فرار کند. می گوید یکی بود توی لیان شامپو که تند می دوید، یادت هست؟ دودستی شمشیر می زد و فرزند بود، یادت هست؟ آنطور می پرید از روی ماشین ها. یکی که سیگارش افتاده بود از پنجره توی خیابان به من گفت و ایسا که سیگار را بردارد، ترافیک بود و ایستاده که بودیم، یعنی باید جلوتر می رفتم که در باز شود، چه جمعیتی، یاد گرفته اند مردم. ماشین برای شلوغی خوب است. یکی که سیگار را برداشته می گوید آدم از ترس جانش پرواز هم می کند. مسافر می خندد. خیلی ها کنار خیابان منتظر ماشین اند. خیلی ها خسته اند و نشسته اند. نگاه می کنم. همه سرحال اند ولی با همه ی این همه اتفاق. کف خیابان اشغال ریخته و سطل اشغال های حالا دیگر فلزی از تویش دود بلند می شود. شیشه خرده کف خیابان فراوان است. چه خبر بوده اینجا؟ به یکی می گویم. کاش می شد همه جا بودیم. نمی شد. همه جا رفتیم اما بعضی جاها دیر رسیدیم. حیف. می گوید یکی از اینها داشت از مردم فیلم می گرفت. زنی رفت و دوربین اش را گرفت و انداخت زمین و شکانش و لگش کرد و خردش کرد و بعد مردم ریختند سرش، زدند بارو را که تا عمر دارد دیگر فیلم بیجا نگیرد از کسی. می گوید خیلی عصبانی بودم، اگر دستم به آنی که پیرزن را زده بود می رسید، می کشتمش. می گوید آن لحظه می توانسته حالا نه با خشونت مخالف است. نباید آنها را زد. کاریش نمی شود کرد. آدم عصبانی می شود. کنترلش را از دست می دهد. بعدا یکی از من می پرسد اگر یکی از اینها را یک جای خلوت دیدی، فرض که محال نیست، محافظ هم همراهش نباشد، چه کار می کنی؟ گفتم نمی دانم. فکر کردم. خیلی فکر کرده ام قبلا هم که چه کار می کنم. نمی دانم. توی خونم نیست. نمی توانم. دستم بالا نمی رود که بزنم. باور کن. این خوب نیست؟ نمی دانم. نمی توانم مثل آنها باشم. این را می دانم. مسافر هم همین را می گوید. باید اما در موقعیتش بود. مسافر می گوید یکی دیگرشان را مردم گیر انداختند، زدند، من هم رفتم و یک لگد زدم، لگد حساسی. عصبانی بودم. حالا ناراحت بود مسافر که چرا زده. می فهمم ناراحتیش را. حق دارد. می گویم ما نمی توانیم مثل آنها باشیم. می گوید نه نمی توانیم. آدم نیستند اینها، آن موقع گفتم. حالا می گویم هستند. اگر نمی ترسیدند نبودند، ترسشان را که دیدم می گویم آدم اند، همین امیدوارم می کند. هرچه قدر وحشی که باشی، آدمی، انسانیت یک جایی در تو هم هست، هرچه قدر مخفی، بیدار می شود بالاخره، می ریزد بیرون. حق داشت مسافر. می گفت کاش یکی این چیزها را بنویسد. با خودم فکر کردم که سوار شده بود برای همین، که همین را بگوید، به یکی گفتم. باید این ها را بنویسم: وقتی رسیدیم داشتیم فرار می کردیم...

لباس و پرچم معلوم است. توی میدان فلسطین مسجدی تازه ساخته اند، لانه زنبور دیگری، راهمان را از همان اول کج می کنیم به سمت ولیعصر. یکی می گوید هیچی نگو. هرکس از کنارمان رد می شود، از آنهاست. کم اند اما. خیلی کمتر از قبل. آرام به یکی می گویم. می گوید معلوم است، یا باید بیایند بزنند یا بروند شعار بدهند، آنقدر نیستند به اندازه ی دو تا کار. با خودم می گویم عقل شان هم قد نمی دهد برای دوتا کار با هم. می خندم. توی چشمهایشان نگاه می کنیم وقتی رد می شویم. انگار نه انگار باتوم دارند، تفنگ دارند، گنده لات اند بعضی هایشان، هر کدام دوتای من. خیره نمی شوند توی چشم آدم. همین نشانه ی خوبی ست. به یکی می گویم. او هم سر تکان می دهد. تصدیق می کند. سی خرداد می خواستند سرت را ببرند، پاره ات کنند، از کنارشان رد شدن سخت بود. حالا مهم نیست. یکی می گوید همین کلاخودشان قبلا ترس داشت، حالا ندارد. ما که هیچی نداریم، صدا داریم و پای دویدن و جان تاب آوردن، ترسشان از همین هیچی ست. توی صورت بعضی هایشان می خندم. نیشخند. زهرخند. تلخ خند. آدم نیستند، اگر باشند آب می شوند می روند توی جوی خیابان، پیش موشها. چه وقاحتی! یکی می گوید. از جلوی فرهنگستان هنر که رد می شویم، به یکی می گویم ببینم چه خبر موتور و نینجا گذاشته اند جلوی آنجا. برای چه؟ راست طالقانی را می گیریم و می رویم. ماشین نمی گذارند توی خیابان.

همینطور از وسط خیابان خالی می رویم. هیچکس نیست. متحیرم که خودشان کجا پند؟ راه پیمایی شان چه شد؟ انگار وسط صحنه ای از فیلمی وسترن. همه جا آرام. باد ملایم که خاک از روی زمین بلند می کند و دو تا کابوی که قرار است دوئل کنند. اما هنوز مانده تا برسند به وعده گاه مبارزه. بعد که می رسند، آن که خوب است، همیشه تنهاست، آدم بده ی داستان اما، یک ایل را توی سوراخ سنبه های اطراف قایم کرده. یاد آن روزهای مدرسه می افتم باز و شعارهای اجباری. دلم می گیرد. برگشتن که توی تخت طاووس گیر افتاده ایم از شلوغی، مردم بوق می زنند، یکی می گوید سوار کنیم پیاده را. آقای سوار می شود. هم سن و سال خودمان. می گوید بی شرف ها. ناراحت است، غمگین نیست اما. خوشحال است. من هم هستم، یکی هم هست. هیجان زده ایم. می گوید چرا ماشین آورده ای؟ توی خردمند که بوده، دفترشان بوده، از پشت بام نگاه می کرده، با باتوم شیشه ی ماشینها را خرد کرده اند. مردم با سنگ می زدندشان. زورشان به مردم نمی رسیده، ماشین ها را زده اند. باید بزنند. به یکی می گویم روانشان اینطوری ست. دلم برایشان می سوزد. باید بزنند، هرچه باشد. مفتاح را رد می کنیم، می رسیم به قرنی، جلوتر نمی گذارند بروی. سپرشان از اینجا شروع شده از صبح. نمی گذاشته اند جز اتوبوسها و دلقکهای خودشان، آدم برود آن طرف. خندیدیم با یکی. گفتم برویم بالا. کریمخان. همینطور کنار خیابان به ردیف نشسته اند. کیک و آب میوه میل می کنند. بچه اند خیلی هاشان. شانزده، هفده ساله. کلفتی ی باتوم و سنگینی کلاه همه ی لذتشان است. رد که می شویم نگاهشان می کنیم. به یکی می گویم همینطور دلم می خواهد زل بزنم توی چشمشان تا بیایند بگیرندم به جرم نگاه. اینکه می گویم می خندیدیم، خنده ای بود واقعا، باید می دیدی، به پدر می گویم. چندتا دختر که می آمدند پایین، جوجه نینجایی فحش داد. نمی دانم خودش معنی ناسزاش را

راههای سبز



پلی تکنیک، شریف، تبریز، علامه، شیراز، قزوین، اصفهان، فردوسی مشهد، باهنر کرمان و چمران اهواز، ۱۳ آبان پر حادثه ای را پشت سر گذاشتند و حضور بی شمار نیروهای دولتی اعم از لباس شخصی، بسیجی و پلیس ضد شورش در محوطه و اطراف دانشگاه ها هم نتوانست مانع پیوستن آنان به صفوف مردم معترض به دولت کودتا در خیابان ها و میدانی اصلی شهرهای مختلف کشور شود. یورش یگان های ویژه مستقر در اطراف دانشگاه ها به دانشجویان و گاه ورود آن ها به محیط های آموزشی و استفاده غیرمعمول از گاز اشک آور و باتوم در برخی دانشگاه ها صحنه هایی خونین را در پی داشته است. از برخی دانشگاه ها همچون دانشگاه شیراز اخبار تأیید نشده بازداشت های گروهی دانشجویان نیز گزارش شده است.

طی روزهای قبل از ۱۳ آبان و در هفته جاری در برخی دانشگاه ها از جمله دانشگاه های مازندران، کاشان و فردوسی مشهد تعدادی از دانشجویان بازداشت شدند. اشکان ذهابیان و سیاوش رضائیان دانشجویان دانشگاه مازندران و ۳ تن از دانشجویان دانشگاه کاشان طی هفته جاری بازداشت شدند. همچنین روز گذشته علی مضمولی عضو انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی اصفهان بازداشت شد. از روز گذشته فیلم های بسیاری از تجمعات دانشجویان در دانشگاه مختلف از جمله تبریز، تهران، اهواز، شیراز و اصفهان منتشر شده است. در دانشگاه تهران دانشجویان با وجود آنکه یک ماه نیم گذشته را در فضایی کاملاً امنیتی و نظامی بسر برده بودند و از شامگاه سه شنبه شب خوابگاه ها و حتی کلاس های درس شان هم به محاصره نیروهای بسیجی و امنیتی درآمده بود، از ساعت نه صبح در قالب گروه های چند صد نفری و بدون توجه به حضور بی شمار نیروهای امنیتی و لباس شخصی در اطراف دانشگاه با شعار "نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این دولت مردم فریب" از مقابل دانشگاه تهران به سوی میدانی محل تجمع مردم و مکان هایی که مهدی کروبی یکی از کاندیداهای معترض به کودتای انتخاباتی در بیانه خود اعلام کرده بود، راهی شدند. بعد از ظهر نیز در دانشگاه تهران تجمع و اعتراض ادامه یافت و جمعیت بیش از ۲۰۰۰ نفری دانشجویان با حرکت به سوی درب اصلی دانشگاه پس از ممانعت نیروهای ضد شورش به سرود خوانی و سردادن شعار پرداختند. دانشجویان با شعار "دانشجو می میرد، ذلت نمی پذیرد"، ایستادگی خود را اعلام کردند تا با حمایت از موسوی و کروبی و با شعارهایی تند به سرکوب و برخوردهای امنیتی موجود اعتراض نمایند. شعارهای تند دانشجویان علیه رهبری از تمایزات تجمع دانشجویان در مقابل سر در دانشگاه تهران بود. "معاویه حیا کن، سلطنت و رها کن"، "مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر چه دکتر" و "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" از جمله شعارهای دانشجویان دانشگاه تهران بود. دانشجویان پس از آنکه با بسته شدن فضای مقابل خود با اتوبوس و شلیک گاز اشک آور روبرو شدند پس از دفاعی به تجمع خود پایان دادند. دانشجویان دانشگاه تهران به بازداشت چند دانشجو در جریان اعتراضات صبح و ظهر معترض بودند. با توجه به حضور پر شمار نیروهای امنیتی در اطراف دانشگاه احتمال بازداشت تعدادی از دانشجویان پس از پایان اعتراضات می رود. دیروز سایر دانشگاه های تهران نیز شاهد تشکیل

جمع های چند نفره و پیوستن به اجتماع اعتراضی مردم بود. دانشجویان دانشگاه های شریف و پلی تکنیک از صبح به جمع معترضان در میدان ۷ تیر و خیابان های اطراف پیوستند. اعتراضات دانشجویان در دانشگاه علامه نیز با شعاردهی دانشجویان همراه بود. دانشجویان پلی تکنیک از حضور نیروهای حراست و کمیته انضباطی در میان نیروهای امنیتی سخن گفته اند. حمله نیروهای یگان ویژه به دو خوابگاه دانشگاه امیرکبیر نیز از دیگر اتفاقات این دانشگاه بوده است. حداقل ۳ دانشجوی دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک) در اعتراضات روز گذشته بازداشت شده اند.

به گزارش خبرنگار امیرکبیر در اعتراضات دیروز نوشته هایی در میان مردم حاضر در راهپیمایی توزیع شده است. دانشجویان دانشگاه های تهران در راهپیمایی دیروز در دو نقطه اصلی برگزاری راهپیمایی، فراخوانی را قرائت و پخش کردند که در آن از همه دانشجویان خواسته شده بود خود را برای برگزاری بزرگداشت ۱۶ آذر پیش رو آماده کنند؛ این دعوت علاوه بر دانشجویان خطاب به حامیان جنبش سبز نیز که در نقاط مختلف شهر حضور داشتند، بوده است.

در تبریز و اهواز نیز دانشجویان معترض و هوادار جنبش سبز حضوری کم سابقه در متفاوت ترین راهپیمایی ۱۳ آبان داشتند. در تبریز هزاران دانشجوی دانشگاه سهند با سر دادن شعار "یا حسین میر حسین" به راهپیمایی مردمی پیوستند و در اهواز نیز دانشجویان با نمادهای سبز و با در دست داشتن پوسترهایی از رهبران جنبش سبز و زندانیان سیاسی، همراه و همصدا با مردم علیه دولت کودتا شعار سر دادند. گفتنی است که هم در اهواز و هم در تبریز بارها نیروهای امنیتی و انتظامی تلاش کردند دانشجویان معترض را با استفاده از گاز اشک آور متفرق کنند اما با مقاومت دانشجویان روبرو شدند. در قزوین، در دانشگاه بین المللی امام خمینی که از ساعات اولیه صبح به محاصره نیروهای بسیجی و لباس شخصی درآمده بود، اوضاع، شکل متفاوت تری داشت. به گزارش خبرنگار امیرکبیر در محوطه این دانشگاه بیش از دو هزار دانشجوی معترض پشت درهای بسته دانشگاه حبس شدند و نیروهای امنیتی و بسیجی به آنان اجازه بیرون رفتن از محوطه دانشگاه را ندادند. دانشجویان این دانشگاه در تقابل با این ممانعت، در محوطه دانشگاه شعارهایی علیه دولت سر دادند و سپس مانع برگزاری مراسمی شدند که ریاست دانشگاه و بسیج دانشجویی ترتیب داده بودند. آنان با شروع سخنرانی معاون فرهنگی وزیر دولت کودتا که برای شرکت در مراسم ۱۳ آبان به این دانشگاه دعوت شده بود، ضمن سردادن شعارهایی علیه محمود احمدی نژاد، سردار علی رضا افشار را مجبور کردند سخنرانی خود را نیمه کاره بگذارد و بلافاصله این دانشگاه را ترک کنند.

در دانشگاه شهید بهشتی کرمان هم دانشجویان معترض، تجمعی با شکوه برگزار کردند. دانشجویان این دانشگاه راس ساعت ۹ صبح به طور خود جوش و به مدت یک ساعت گردهم آمدند. این مراسم که زیر نظر نیروهای امنیتی و بسیجی برگزار شد با خواندن سرود یار دبستانی شروع و با سردادن شعارهایی در حمایت از میرحسین موسوی و مهدی کروبی ادامه یافت. برگزار کنندگان مراسم همچنین بیانیه ای در همبستگی با دانشجویان دانشگاه های تهران صادر کردند و خواستار آزادی فوری را

دانشجویان در بند و اسرای جنبش سبز شدند. دانشجویان این دانشگاه ساعت ۱۰ محوطه دانشگاه ترک کردند و بدون هرگونه درگیری و خشونت، به مردم شرکت کننده در راهپیمایی ۱۳ آبان درمیدان اصلی شهر پیوستند.

اما در شیراز درگیری ها خونین بود. دانشجویان دانشگاه شیراز تجمع سه هزار نفری را در محوطه دانشگاه شروع کردند که با خشونت و درگیری های پراکنده در محوطه این دانشگاه همراه بود. با پیوستن مردم حاضر در خیابان ها و میدانی نزدیک به دانشگاه به دانشجویان در مقابل درب اصلی دانشگاه، نیروهای موتور سوار به جمع دانشجویان و مردم هجوم بردند که جراحات شدید چند نفر گزارش زده است. در داخل دانشگاه نیز دانشجویان ابتدا از نیروهای امنیتی و بسیجی حاضر در محوطه دانشگاه خواستند به آنان اجازه شرکت در راهپیمایی ۱۳ آبان داده شود، اما نیروهای امنیتی نه تنها به دانشجویان اجازه خروج از محوطه دانشگاه را ندادند بلکه با باتوم و سلاح سرد چندین بار به تجمع آرام آنان حمله ور شدند و تعدادی از دانشجویان را مجروح و تعدادی را نیز بازداشت کردند. در مشهد و اصفهان حضور دانشجویان در راهپیمایی روز گذشته بی سابقه بود.

به گزارش خبرنگار امیرکبیر در مشهد راهپیمایی آرام بیش از شش هزار دانشجو با حمله گسترده نیروهای ضد شورش در خیابان های اطراف دانشگاه به خشونت کشیده شد، اما این خشونت ها نتوانست دانشجویان را متفرق و از مردم جدا کند. برخی منابع خبری اینترنتی از زخمی شدن دستکم ۶۰ دانشجوی معترض خبر داده و شمار دستگیر شدگان را نیز بالغ بر ۱۰۰ تن اعلام کرده اند.

در اصفهان نیز اوضاع به همین شکل بود و حضور بی شمار دانشجویان معترض دانشگاه صنعتی اصفهان در صفوف مردم، با حمله گسترده نیروهای امنیتی و انتظامی همراه شد. بنا بر گزارش خبرنگار امیرکبیر دانشجویان دانشگاه اصفهان با تشکیل زنجیره ای انسانی و صفوفی فشرده، اندکی بعد از ساعت ۹ محاصره نیروهای امنیتی مستقر در اطراف دانشگاه را شکستند و وارد خیابان های اطراف دانشگاه شدند. خبرهای مرتبط در خصوص درگیری ها و حواشی حضور دانشجویان اصفهانی در راه پیمایی ۱۳ آبان حاکی از آن است که علاوه بر دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان، چند تن از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی از جمله علی مضمولی دستگیر و به مکان نامعلومی انتقال یافته اند.

راهپیمایی سیزده آبان امسال متفاوت ترین راهپیمایی سیزده آبان در سی سال گذشته بود که بر خلاف سال های گذشته شعار اصلی نه خطاب به جهان و استکبار جهانی که مسائل داخلی و خطاب به استبداد داخلی بود.

دانشجویان علاوه بر فریاد مرگ بر دیکتاتور، شعار مرگ بر روسیه را جایگزین شعار مرگ بر آمریکا کردند تا اگر اعتراضی هم فراتر از مرزها می رود اعتراض به حمایت و بازی رذیلانه روس ها در بهره کشی از استیصال دستگاه ماجراجو دولت ایران باشد.

در تجمع ۱۳ آبان امسال همچنین شعارهای تندی علیه مقامات در قدرت کشور داده شد. از دیگر خواست های مشهود در اعتراضات امسال دانشجویان آزادی همه زندانیان سیاسی و از جمله یاران دبستانی و هم دانشگاهیان ایشان بود.

نزدیکی به ۱۶ آذر و تأثیرات مستقیم اعتراضات دانشجویی در رشد و بلوغ جنبش سبز و استمرار اعتراضات به حاکمیت از مهمترین دلایل توجه بیش از اندازه به دانشگاه ها در ۱۳ آبان می باشد. بازداشت فعالان ادوار تحکیم وحدت و دفتر تحکیم وحدت و سایر بازداشت ها و احضارهای چند روز اخیر و ایجاد ترس و وحشت در میان دانشجویان نشان از شکست سیاست های ۲ ماه گذشته در دانشگاه ها دارد که نه تنها دانشگاه را آرام نکرده است که بر تب و حرارت آن نیز افزوده است.



راههای سبز

عبدالکریم سروش، محسن سازگارا، محسن مخملباف به طور ویژه به عنوان سران خارج از کشور جنبش سبز نام برده و همزمان از چهره هایی که طیف گسترده ای از ایرانیان به لحاظ فکری و حوزه فعالیت های شان را شامل می شود به عنوان کسانی یاد کرده که علاوه بر حمایت از جنبش اعتراضی پس از انتخابات به فعالیت علیه جمهوری اسلامی پرداخته اند.

"حمله به جایگاه رهبری نظام اسلامی و ولایت مطلقه فقیه"، "همه به حاکمیت دینی و حکومت اسلامی"، "حمله به نظام مقدس جمهوری و متهم ساختن آن به ناپاکی و ناکارآمدی"، "تکرار موضوع تقلب در انتخابات"، "هدایت، آموزش و تشویق اغتشاشگران برای ایجاد ناامنی و آشوب"، "هدایت، آموزش و تشویق اندک هواداران داخلی به نافرمانی مدنی"، و "هتک حرمت بزرگان نظام اسلامی و توده های ملت حزب الهی حاضر در صحنه" از جمله 7 اتهامی است که در گزارش دفتر سیاسی سپاه به ایرانیان خارج از کشور وارد شده است.

اتهام هشتم چهره ها و جریان های فعال در خارج از کشور بنابر گزارش دفتر سیاسی سپاه پاسداران "زیر سوال بردن نهادهای قانونی نظام اسلامی از جمله شورای نگهبان، وزارت کشور، قوه قضائیه، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، سپاه و بسیج و ..."

عنوان شده است.

در گزارش منتشر شده در سایت دفتر سیاسی سپاه پاسداران از "وبلاگ های شخصی، سایت های سیاسی و شبکه های اجتماعی اینترنتی به عنوان رسانه هایی که "از بیرون کشور هدایت می شوند"، یاد شده است.

منبع: شهاب نیکزاد - بی بی سی

اطلاعیه مشترک محسن سازگارا و محسن

مخملباف درباره حوادث ۱۳ آبان

مردم ایران دیشب تا به صبح نخوابیدند و از خود می پرسیدند: پس کی این شب تار ما صبح می شود؟ پاسداران شب، از نیمه شب، سوار بر موتور، خانه مهندس موسوی را محاصره کردند و مانع از خروج وی و همراهانش برای پیوستن به صبح مردم شدند. از صبح زود مردم ایران که از ۳۰ سال دشمنی حکومت با مردم جهان خسته شده بودند، برای اعلام دوستی با جهان خسته از جنگ و خسته از دشمنی به خیابان ها ریختند اما با سرکوب وحشیانه حکومت وحشتزده روبرو شدند. حکومتی که اگر دشمنی و سرکوب نکند، باقی نخواهد ماند.

اکنون طبق اطلاعات واصله از درون حکومت دوباره زمزمه بازداشت و محاکمه کروی به گوش می رسد و تمایل برای ادامه حصر خانگی مهندس موسوی.

ما به حکومت نظامی کودتا هشدار می دهیم: مردمی که از ترس گذشتند و به خشم رسیدند را به جنون انقلابی نکشاند. به نفع همه ایران است که ما از دیکتاتوری به دموکراسی، گذار آرامی داشته باشیم. ما می دانیم که وحشت شما را به رفتار وحشیانه کشانده است. خود را آرام کنید. کمی شب ها بخوابید تا بهتر فکر کنید. مردم ما برای فردای خوب ایران، خواب اعدام شما را ندیده اند.

دیکتاتورهای ایرانی ما، دیکتاتور بزرگ، خامنه ای، کمی خواب. اکنون نوبت بیداری ماست.

جریان نیز فعالیت های تبلیغی و تخریبی خود را با شدت مضاف آغاز نمود.

معرفی 5 جریان حامی جنبش سبز در خارج از کشور

سایت دفتر سیاسی سپاه پاسداران "روشنفکران سکولار"، "روزنامه نگاران"، "فعالان دانشجویی"، "هنرمندان" ایرانی مقیم کشورهای خارجی را به عنوان چهار جریان حامی جنبش اعتراضی پس از انتخابات معرفی کرد و در باره جریان پنجم نیز ادعا کرد که "سلطنت طلبان، معاندین و ضدانقلابیون با سابقه، اعضای گروهک منافقین و دیگر گروهک های ضدانقلاب" در شمار حامیان جنبش سبز هستند.

دفتر سیاسی سپاه به توصیف هر یک از این جریان ها پرداخته و نوشته است: "جمعی از روشنفکران سکولار که با حاکمیت دینی و حکومت اسلامی تعارض بنیادی داشته و جمهوری اسلامی را اندیشه های پارادوکسیکال می خوانند"

و "روزنامه نگاران مطبوعات زنجیره ای که صحنه گردان مطبوعات در دوران حاکمیت دولت دوم خرداد بودند" دو جریان نخست حامی جنبش سبز در خارج از کشور به شمار می روند.

این گزارش فعالان دانشجویی را که طی دهه گذشته به خارج از کشور مهاجرت کرده اند به عنوان جریان سوم حامی اعتراضات اخیر معرفی کرده و در توصیف آن افزوده است که جمعی از چهره های افراطی جنبش دانشجویی "که بعد از دوم خرداد در اعتراضات دانشجویی پس از 18 تیر 78 نقش داشته و به ادعای سایت بصیرت در "ایجاد انحراف و استحاله در بخشی از جنبش دانشجویی" طی سال های پس از دوم خرداد نقش داشتند، بخشی دیگر از حامیان اعتراضات پسر از انتخابات هستند.

دفتر سیاسی سپاه پاسداران با مستثنی کردن "سلطنت طلبان" و کسانی که از آنان با عنوان "معاندین و ضدانقلابیون با سابقه" و گروه هایی نام برده که "سابقه سه دهه مقابله با انقلاب اسلامی" را دارند، تاکید کرده که "چهره های شاخص 4 گروه اول" ایرانیان خارج از کشور "اغلب کسانی هستند که نام و نشان خود را نیز از انقلاب اسلامی وام دارند و این روزها نمک خورده و نمکدان شکسته، قلم و زبان ناتوان خود را در خدمت تهاجم به انقلاب اسلامی قرار داده اند."

در این گزارش با تاکید حمایت جریان های مورد اشاره از میرحسین موسوی و مهدی کروبی در پیش و پس از انتخابات ادعا کرد که "اعلام مواضع ضدانقلابی این افراد در این روزها، هیچگاه توسط موسوی، کروبی و خاتمی مورد نفی و نقد قرار نگرفته و با این نگاه تا قبل از برائت از این سخنان می توان مواضع اعلام شده توسط این تیم خارج نشین کودتاگران را به حساب سران داخل نشین کودتای سبز از جمله موسوی و کروبی و خاتمی نوشت."

به گفته دفتر سیاسی سپاه چون "قوانین جمهوری اسلامی اجازه اظهار نظرات صریح" را به کاندیداهای معترض و سران جنبش سبز نمی دهد، "شاخه خارج نشین این جریان در پناه حاشیه امن ایجاد شده توسط کشورهای غربی از زبان خود سخنان" آنها را بیان می کنند.

معرفی یا تهدید؟

گزارش دفتر سیاسی سپاه از چهره هایی چون شیرین عبادی، محسن کنیور، عطاءالله مهاجرانی،

تهدید سبزهای خارج از کشور توسط سپاه

سرتیپ مسعود جزایری، معاون فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی با تاکید بر شناسایی بسیاری از معترضان در داخل و خارج از ایران و عده داده است که با آنها چه در داخل و چه در خارج از کشور در زمان مناسب برخورد خواهد شد. آقای جزایری همزمان با حضور معترضان به نتایج اعلام شده انتخابات در راهپیمایی روز 13 آبان در اظهاراتی که در روزنامه کیهان منتشر شد، از اعتراضات پس از انتخابات با عنوان "فتنه" و "کودتای آمریکایی-انگلیسی" یاد کرد و گفت: "تاکنون طیف قابل ملاحظه ای از پیاده نظام جریان فتنه شناسایی و به موقع با آنها برخورد خواهد شد." او همچنین تهدید کرد که "جمهوری اسلامی ایران در عین سعه صدر، نمی تواند به عناصر برانداز و دنباله های کودتای نرم اجازه فتنه گری بدهد و چنانچه ناچار شود حتی خواهد توانست عقبه های برون مرزی کودتا را با چالش جدی مواجه سازد." وی در باره جزئیات آنچه آن را چالش جدی خواند، توضیح نداده است.

جمهوری اسلامی به ویژه در دو دهه نخست حیات خود به ترور شماری از چهره های سرشناس مخالف خود در خارج از کشور متهم شده است.

مسعود جزایری در بخشی دیگری از اظهاراتش که از سوی معاونت فرهنگی و تبلیغات دفاعی ستاد کل نیروهای مسلح در اختیار رسانه های رسمی ایران قرار گرفته، نسبت به آنچه "تبلیغات منفی دخالت جویانه رسانه های غربی در سالروز تسخیر لانه جاسوسی شیطان بزرگ" خواند، هشدار داد و رسانه های غربی را متهم کرد که با "ایجاد فضا سازی های کاذب و تشویق و ترغیب عده ای از شهروندان" بستری را فراهم کرده اند که "شروع و خاتمه آن هر دو مبتنی بر مدل باخت-باخت است."

تهدید معاون ستاد کل نیروی های مسلح در مورد ایجاد چالش جدی برای حامیان جنبش اعتراضی ایران در خارج از کشور در حالی صورت می گیرد که در آستانه 13 آبان، اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی نیز در اظهارات مشابهی با تاکید بر اینکه "نیروی انتظامی به طور جدی با هر نوع حرکتی در راستای براندازی مقابله خواهد کرد"، نسبت به بی توجهی عده ای در خارج از کشور به قوانین جمهوری اسلامی هشدار داده بود.

آقای احمدی مقدم گفته بود که "بعضی از جریان های سیاسی به دنبال کشاندن پلیس به حاشیه ها به دلیل برخورد با اخلالگران در نظم و آرامش هستند. این عده در خارج و داخل کشور به قوانین بی توجه هستند و می خواهند بدون مجوزهای قانونی دست به جمعاعتی بزنند و پلیس نیز وظایف قانونی خود را انجام خواهد داد."

به رغم تهدیدات ضمنی دو مقام بلندپایه نظامی و انتظامی علیه معترضان در داخل و خارج از کشور آنها از توضیح بیشتری در این مورد خودداری کردند.

همزمان اما سایت "بصیرت" ارگان اینترنتی دفتر سیاسی سپاه پاسداران به معرفی 5 جریان و شماری از ایرانیان خارج از کشور به عنوان "سران خارج نشین کودتای سبز" پرداخت.

به نوشته این وبسایت "در کنار ستاد جنگ روانی کودتاگران در داخل کشور، ستاد خارج نشین این



راههای سبز

بازتاب جهانی رویداد ۱۳ آبان

در تظاهرات روز چهارشنبه علاوه بر تهران، شهرهای اهواز، اصفهان، شهرکرد، قزوین، شیراز، تبریز و رشت نیز شاهد حضور معترضان در تظاهرات ضد اعتراضی بر ضد دولت و رهبر جمهوری اسلامی بود.

درگیری شدید میان مخالفان دولت و نیروهای امنیتی در روز ۱۳ آبان در شهرهای مختلف ایران بازتاب وسیعی در رسانه های جهان داشته است و روزنامه ها و تلویزیون های آمریکا، بریتانیا و جهان عرب به بازتاب اخبار و تحلیل تحولات این روز پرداختند.

رسانه های آمریکایی با پوشش وسیع رویدادهای روز چهارشنبه ایران و درگیری میان معترضان با پلیس ضد شورش، تحلیل های خود را پیرامون وقایع چند ماهه گذشته و همچنین گسترش نا آرامی ها به شهرهای مختلف ارائه کردند.

در تظاهرات روز چهارشنبه علاوه بر تهران، شهرهای اهواز، اصفهان، شهرکرد، قزوین، شیراز، تبریز و رشت نیز شاهد حضور معترضان در تظاهرات ضد اعتراضی بر ضد دولت و رهبر جمهوری اسلامی بود.

رسانه های آمریکا همچنین به تقارن این برخوردها در سالروز اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری ۵۲ دیپلمات این کشور اشاره کرده و فریاد «مرگ بر آمریکا» را که قریب سی سال در تهران طنین می افکند، شعاری کهنه قلمداد کردند که اکنون به فریاد «مرگ بر دیکتاتور» تبدیل شده است.

از جمله، روزنامه «نیویورک تایمز» در شماره روز چهارشنبه خود نوشته است: «بحران سیاسی که به دنبال انتخابات خرداد ماه گذشته آغاز شد، نشان می دهد که قدرت سیاسی در ایران تا چه حد دگرگون شده و سیاست تا چه میزان رشد کرده است.»

«نیویورک تایمز» همچنین با اشاره به نام هایی چون محسن میردامادی، از نخستین اعضای «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» می نویسد: کسانی که با اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان گرفتن دیپلمات های آمریکایی، از آیت الله خمینی لقب «قهرمان» گرفته بودند، امروز به اتهام «دشمنی با مملکت» به زندان افتاده اند.

این روزنامه آمریکایی در پایان به اظهار نظر آیت الله منتظری، مرجع تقلید شیعه، اشاره کرده و نوشته است که وی به عنوان یکی از نزدیک ترین یاران خمینی، اشغال سفارت آمریکا را یک «اشتباه» می خواند.

برخوردهای شدیدتر با معترضان

روزنامه آمریکایی «لس آنجلس تایمز» در گزارشی از روز ۱۳ آبان از یک زن حاضر در تظاهرات نقل می کند که گفته است: «یک پلیس به شدت با باتوم مرا مورد ضرب و شتم قرار داد و این در حالی بود که پلیس دیگر از روی ترحم درخواست می کرد که همکار وی، کتک زدن مرا متوقف کند.»

این زن با این حال گفته است: «اما من نترسیده ام و تا پایان راه به اعتراض خود ادامه می دهم.» روزنامه «وال استریت ژورنال» نیز این شعار تظاهرکنندگان را مورد توجه قرار داده است که خطاب به رهبر جمهوری آمریکا گفته اند: «اوباما، اوباما، یا با ما یا با اونا». به گفته این روزنامه،

چنین شعاری یک پیام به آقای اوباما است. وال استریت ژورنال، راهپیمایی مخالفان در روز ۱۳ آبان را «چالشی اساسی» برای محمود احمدی نژاد، رییس دولت دهم و همچنین روحانیون محافظه کار حاکم بر جمهوری اسلامی، بویژه آیت الله خامنه ای دانسته است.

به گفته این روزنامه، جمهوری اسلامی ماههاست که تلاش می کند تا بر نا آرامی های در حال غلیان سرپوش بگذارد ولی رهبران مخالفان، به نحو فزاینده ای مراسم مختلف دولتی از جمله «روز قدس» را مصادره کرده و از آن برای سرازیر شدن به خیابان ها و بیان اعتراض های خود استفاده می کنند.

شبکه های تلویزیونی سراسری آمریکا، نیز صحنه هایی از تظاهرات و شعارهای «ضد دیکتاتوری» معترضان را که از طریق شهروندان ایرانی دریافت کرده اند، برای میلیون ها بیننده خود پخش کردند. روزنامه بریتانیایی «گاردین» نیز در گزارشی با عنوان «معترضان مراسم سی امین سالگرد اشغال

سفارت آمریکا را مصادره کردند» به «لگد مال» کردن پوستری از آیت الله علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی، از سوی تظاهرکنندگان ۱۳ آبان اشاره کرده و خشونت به کار گرفته شده علیه معترضان را بی سابقه دانست.

این روزنامه می نویسد: «شاهدان گفته اند رفتار نیروهای امنیتی نسبت به ماه سپتامبر (روز قدس) وحشیانه تر شده است.»

گاردین از یک ایرانی نقل و قول می کند که گفته است: «من تا کنون چنین خشونت را ندیده ام.» یک تظاهرکننده دیگر نیز گفته است: «ما راهپیمایی مسالمت آمیز خود را آغاز کردیم ولی بلافاصله پلیس ضد شورش با باتوم و گاز اشک آور در خیابان ولی عصر به ما حمله کرد. من افرادی را دیدم که بجزوری از سر آنها خون جاری شده بود.»

اشتباه رهبران ایران

از سوی دیگر، رسانه های عرب زبان نیز به پوشش اخبار درگیری های روز ۱۳ آبان پرداخته و بخش عمده ای از گزارش های خود را به ایران اختصاص دادند.

شبکه تلویزیونی «العربییه» در گزارش های خود اعلام کرد: نیروهای پلیس با هواداران میر حسین موسوی در خیابان های تهران درگیر شده و عده ای و از آن جمله یکی از خوشاوندان «ندا آقا سلطان» توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده اند. ندا آقا سلطان در جریان درگیری های خردادماه گذشته بر اثر شلیک گلوله کشته شد.

تلویزیون الجزیره عربی و انگلیسی نیز در بخش های مختلف خبری خود درگیری های روز چهارشنبه تهران را در صدر خبرهای خود پوشش دادند.

روزنامه «الشرق الاوسط»، چاپ لندن، در مقاله ای به قلم «عبدالرحمان الراشد» می پرسد که پس از گذشت سی سال از اشغال سفارت آمریکا در تهران چه اتفاقی افتاده است؟ وی در پاسخ می گوید، همه از آنچه که در گذشته اتفاق افتاده است توبه کرده اند. به نوشته این روزنامه، «بسیاری از فعالان قدیمی اکنون افکار انقلابی را کنار گذاشته اند و اکثریت مردم دیگر نه با انقلاب کاری دارند، نه با صدور آن، و نه با اعراب و پاکستانی ها و یا آمریکایی ها. آنها خواستار تغییر اوضاع سخت و دشوار خود هستند.»

اما این در حالی است که به گفته عبدالرحمان الراشد، رهبران ایران در پی یافتن راه حلی برای لبنان، فلسطین و یمن هستند.

نویسنده این مقاله در پایان می نویسد: «رهبران کنونی ایران همان اشتباهی را می کنند که حکومت شاه در پایان کار خود انجام داد و آن عدم توجه به خواسته های میلیون ها ایرانی است.»

گزارش لس آنجلس تایمز و نیویورک تایمز

روزنامه های لس آنجلس تایمز و نیویورک تایمز طی گزارش هایی حوادث روز چهارشنبه در ایران همزمان با مراسم 13 آبان را منعکس کرده اند.

لس آنجلس تایمز نوشت که در این روز بخش های وسیعی از پایتخت ایران با درگیری تظاهرکنندگان ضدولتی و نیروهای امنیتی شاهد هرج و مرج و خشونت بود.

بنابه این گزارش همچنین ویدئوهایی در اینترنت ظاهر شد که تظاهرات پر سر و صدای مخالفان در شهرهای رشت، اهواز و مشهد را نشان می داد. همچنین برای اولین بار طی چند ماه گزارش های موثق و تصاویر ویدئویی از یک تظاهرات قابل توجه در محوطه دانشگاه اصلی شهر تبریز حکایت دارد، منطقه ای که لس آنجلس تایمز اشاره می کند به طور سنتی یکی از مراکز فعالیت سیاسی بوده است.

این روزنامه نوشت: «با غروب خورشید، تظاهرکنندگان در تهران همچنان به جمع شدن در خیابان ها ادامه می دادند و برای آنچه پیش بینی می کردند یک شب طولانی و پر از درگیری با نیروهای امنیتی مستقر در میدان اصلی پایتخت باشد، آماده می شدند.»

یک زن تظاهرکننده 54 ساله که سه فرزند دارد و نخواست نامش فاش شود به این روزنامه گفت: «با باتوم چنان مرا می زدند که یک پلیس از همکاریش تمنا کرد ترحم کنند و دست از زدن من بردارند. اما من ترسی ندارم. تا آخر ایستاده ام.»

این گزارش همچنین به تظاهرات سازمان داده شده توسط دولت در برابر سفارت سابق آمریکا اشاره می کند و می نویسد: «همان زمان که هزاران نفر از هواداران دولت و دانش آموزان شعار "مرگ بر آمریکا" سر می دادند، تظاهرکنندگان مخالف به دولت اوباما هشداد دادند که اکنون وقت معامله با دولت ایران نیست.»

در ویدئوهایی که از تجمع های امروز منتشر شده شعار "اوباما اوباما، یا با اونا یا با ما" شنیده می شود.

در طول روز چهارشنبه مشاهدات شاهدان عینی، عکس، ویدئوهای زیادی از تقابل خشن میان نیروهای شبه نظامی تحت نظارت سپاه و تظاهرکنندگان در پایتخت منتشر شد. وبسایت های اصلاح طلبان از بازداشت تعداد زیادی از تظاهرکنندگان خبر دادند.

به گزارش لس آنجلس تایمز درحالی که تظاهرکنندگان شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "سفارت روسیه لانه جاسوسیه" سر می دادند نیروهای امنیتی با شلیک گاز اشک آور و گلوله لاستیکی سعی می کردند مانع تشکیل تجمع های بزرگ شوند.

این روزنامه نوشت: «به گزارش وبسایت های اصلاح طلبان، دانشجویان دانشگاه های ناآرام تهران در این روز در ترمز از نیروهای امنیتی که در

راههای سبز



ورودی دانشگاه‌ها مستقر شده بودند به خیابان‌ها ریختند. یک شاهد عینی از حضور جمعیت‌هایی دو هزار نفری در چند نقطه تهران خبر داد."

گزارش نیویورک تایمز

نیویورک تایمز نیز گزارش خود درباره حوادث 13 آبان را این طور شروع کرد: "در روز چهارشنبه با تظاهرات ده‌ها هزار نفر از معترضان علیرغم ضرب و شتم و شلیک گاز اشک‌آور توسط پلیس در حاشیه یک تجمع عمده دولتی بر علیه آمریکا، جنبش مخالفان ایران که تحت محاصره است بار دیگر برای خودنمایی کوشید."

بنابه این گزارش این تظاهرات در تهران و چند شهر دیگر ایران بزرگترین حضور خیابانی مخالفان طی تقریباً دو ماه بود و هرچند پلیس با استقرار گسترده بسیاری از آنها را عقب زد و متفرق کرد اما تظاهرکنندگان از این موضوع قوت قلب گرفتند که توانایی به چالش گرفتن علنی دولت علیرغم اخطارهای شدید کلیه سطوح تشکیلات محافظه‌کار حکومت ایران را دارند.

بنابه این گزارش تهران شاهد تظاهرات پراکنده و خشونت در بخش‌های مرکزی بود و به نظر می‌رسید که حتی برخی مقام‌های دولتی با آکراه اذعان می‌کنند که مخالفان برای اولین بار تجمع دولتی ضد امریکایی را تحت الشعاع قرار داده‌اند. این روزنامه با اشاره به شعار تظاهرکنندگان خطاب به اوپاما، آن را نشانه بی‌صبری آنها نسبت به سیاست رئیس‌جمهوری آمریکا برای گفتگو با دولت ایران تعبیر کرد.

این روزنامه در بخش دیگری از گزارش خود نوشت: در مجموع به نظر می‌رسد که پلیس با شدت بیشتری در مقایسه با روز قدس با تظاهرکنندگان مقابله کرده باشد.

بنابه این گزارش به گفته شاهدان عینی خیابان‌های تهران از اوایل صبح آکنده از نیروهای پلیس و بسیجی بود و در متروها مأموران کسانی را که نشان‌های سبز - مثل دستبند، بازوبند و شال سبز - داشتند را نگاه داشته و این نشانه‌ها را پاره می‌کردند. نیویورک تایمز نوشت: "مشارکت در این تظاهرات ممکن است به دلیل اینکه برخلاف روز قدس در یک روز کاری روی داد محدود بوده باشد."

یک مرد جوان که در میدان ولیعصر شعارهای ضد دولتی را هدایت می‌کرد حوادث این روز را چنین خلاصه کرد: "بعضی روزها ما می‌آیم و آن را تصاحب می‌کنیم، اما روزهای دیگر آنها ما را سرکوب می‌کنند. امروز، نتوانستیم حرفمان را بزنیم، اما همینقدر که آنها (نیروهای پلیس و ضدشورش) را به خیابان کشانیدیم خوب بود."

اکونومیست: آبان سبز در ایران

هفته‌نامه اکونومیست چاپ لندن در مطلبی در شماره 5 نوامبر این نشریه گزارشی را به تظاهرات مخالفان در روز 13 آبان (4 نوامبر) در شهرهای ایران اختصاص داده و به ارزیابی این واقعه پرداخته است.

این مطلب در اشاره به نماد سبز مورد استفاده مخالفان دولت محمود احمدی‌نژاد با عنوان "نوامبر سبز: مخالفان بار دیگر به خیابان‌ها می‌ریزند" چاپ شده و در آن آمده است که سی سال پیش، تصاویر پنجاه و دو ایلمت آمریکایی که دانشجویان ایرانی آنان را در سفارت ایالات متحده در تهران به گروگان

گرفته بودند جهانیان را متحیر ساخت.

اکونومیست می‌نویسد سالروز این واقعه در هفته جاری، صحنه‌های محسوس کننده تری را به همراه آورد زیرا مردم ایران با بهره‌برداری از فرصت برگزاری مراسم رسمی، بار دیگر به خیابان‌ها ریختند تا این بار علیه دولت خود و محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهوری بحث برانگیز این کشور دست به تظاهرات بزنند که انتخاب مجدد او در ماه ژوئن هنوز محل مناقشه است.

این هفته‌نامه می‌افزاید که از زمان راهپیمایی روز قدس در اواسط ماه سپتامبر که تظاهرکنندگان یک مراسم دولتی را به نفع خود به تظاهرات ضد دولتی تبدیل کردند، جنبش سبز، نامی که مخالفان بر خود نهاده‌اند، گردهمایی عمده‌ای برگزار نکرده بود اما در روز 4 نوامبر (13 آبان)، با وجود اخطارهای هول‌آور مقامات، هزاران تن به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات گسترده‌ای در تهران، و براساس گزارش‌ها در سایر استان‌ها و شهرها از جمله اراک، اصفهان، مازندران، رشت، شیراز و تبریز برگزار شد.

اکونومیست می‌نویسد که فضای مجازی شبکه‌های اینترنتی ناگهان با سیل گزارش اعتراضات مخالفان، همراه با فیلم‌های ویدیویی و عکس‌های آنها، به جنب و جوش در آمد هر چند امکان آن نبوده است که شمار تظاهرکنندگان در نقاط مختلف را به درستی تخمین زد.

نشریه بریتانیایی در ادامه به حضور مهدی کروبی در راهپیمایی اشاره کرده و می‌نویسد که آقای کروبی، از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری که از آن زمان به بعد صریح‌اللهجه‌ترین منتقد دولت احمدی‌نژاد و انتخاب مورد مناقشه او بوده، در خیابان‌های تهران حضور یافت اما پس از آنکه اتومبیل و محافظانش هدف حمله نیروهای امنیتی قرار گرفتند، ناگزیر بازگشت.

اکونومیست می‌افزاید که گفته شده میرحسین موسوی، دیگر رهبر مخالفان که به اعتقاد مردم برنده واقعی انتخابات است، در یک مرکز فرهنگی در حصر نیروهای دولتی قرار گرفت و از حضور احتمالی محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری اصلاح‌طلب سابق و حامی مخالفان هم‌خبری در دست نیست اما حتی بدون حضور سرشناسان جنبش هم دشمنان دولت به خیابان‌ها ریختند.

مرگ بر هیچکس!

اکونومیست می‌نویسد که مانند قبل، این بار هم نفرات نیروی انتظامی و بسیج، که یک واحد شبه نظامی و حامی آقای احمدی‌نژاد و تحت امر سپاه پاسداران است، به خیابان‌ها آمدند، تظاهرکنندگان را کتک زدند، بازداشت کردند و زیر رگبار گاز اشک‌آور گرفتند در حالیکه تظاهرکنندگان شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر می‌دادند و آیت‌الله علی‌خامنه‌ای، رهبر ارشد حکومت را قاتل می‌خواندند هرچند در این میان، تعدادی از تظاهرکنندگان هم، در یک نوآوری بی‌سابقه، شعار "مرگ بر هیچکس" دادند. به نوشته این نشریه، در مراسم رسمی سالگرد اشغال سفارت آمریکا، طبق معمول نسبت به رهبران رژیم ابراز وفاداری شد، تظاهرکنندگان پرچم‌های آمریکا و اسرائیل را به آتش کشیدند و به سخنرانی علیه آمریکا گوش دادند، اما فیلم‌های ویدیویی تظاهرات مردم نشان می‌دهد که در گردهمایی معترضان، به جای پرچم دیگر کشورها، تصویر چهره ریشدار آقای خامنه‌ای بود که لگدمال می‌شد.

اکونومیست می‌افزاید که در بحران پایان‌ناپذیر پس از انتخابات، چهره رهبران حکومتی ایران همچنان مخدوش می‌شود و اگر خواست معترضان در برکناری دولت هم محقق نشود، مشروعیت آن به شکلی که پیشتر حتی تصور آن هم نمی‌شد زیر سؤال رفته است.

این هفته‌نامه می‌نویسد که اختلاف‌های اساسی باعث شکاف در رده‌های بالای سیاسی و مذهبی جمهوری اسلامی شده و یک روز قبل از مراسم اشغال سفارت، آیت‌الله حسینی منتظری، از مراجع تقلید شیعیان که زمانی جانشین آیت‌الله روح‌الله خمینی محسوب می‌شد، گفت که اشغال سفارت در سال 1979 اقدامی اشتباه بود.

اکونومیست اظهار می‌دارد که دولت ایران در برابر جدیدترین پیشنهاد غرب برای حل بحران هسته‌ای این کشور هم دچار چند صدایی شود.

این هفته‌نامه یادآور می‌شود که باراک اوپاما، رئیس‌جمهوری آمریکا، در بیانیه‌ای در آستانه سالگرد اشغال سفارت آمریکا، گفت که مایل به دخالت در امور داخلی ایران نیست اما تأکید کرد که اگرچه هنوز هم به جای مشت‌گره کرده، دستی‌گشاده به سوی ایران دارد، اما بر عهده دولت ایران است که این دست را بفشارد و در مقابل، آقای خامنه‌ای، در واکنش نسبت به این اظهارات، بار دیگر آمریکا را به خاطر دیدگاه آن کشور نسبت به برنامه اتمی جمهوری اسلامی هدف حملات شدید لفظی قرار داد.

ارزیابی: بسوی دشت سبز

ایران دمکراتیک در راه است...

دکتر حسین باقر زاده

(اشاره: متن زیر ترجمه گفتاری از نویسنده است که در کنفرانسی در پارلمان دانمارک در روز دو شنبه 2 نوامبر عرضه شد. این کنفرانس از سوی گروه «اسپات آن ایران و» «انجمن سیاست خارجی دانمارک» تدارک دیده شده بود و در آن چهار نماینده پارلمان دانمارک (از جمله یک وزیر پیشین امور خارجه) و آقایان حسین باقر زاده، محسن مخملباف و علیرضا نوری زاده سخن گفتند. به علت محدودیت وقت خلاصه‌ای از گفتار به صورت شفاهی عرضه شد و بقیه محتوای آن در مرحله گفتگو بین اعضای پانل مطرح گردید.

موضوع کنفرانس حول سه سؤال زیر شکل گرفته بود:

- آیا تحولات اخیر در ایران راه را برای یک ایران دموکراتیک هموار کرده است؟
- گزینه‌های پیش رو چیست؟
- اتحادیه اروپا و دانمارک چگونه می‌توانند عمل کنند؟

آیا تحولات اخیر در ایران راه را برای یک ایران دموکراتیک هموار کرده است؟

جنبش سبز نشان داده است که تمایل به دموکراسی در ایران امروز بسیار قوی است. این مشخصه اصلی جنبش سبز است: جنبشی سرتاسری، مسالمت‌آمیز و دموکراتیک. جنبش طیف وسیعی از گرایش‌های سیاسی و همچنین گروه‌های مختلف جامعه مدنی، از زنان و دانشجویان گرفته تا معلمان، حقوق‌دانان، کارگران، بازرگانان، شخصیت‌های فرهنگی و هنری و فعالان حقوق بشر را در بر می‌گیرد.

در واقع، جنبش سبز یک تغییر فرهنگی در ایران را برجسته می‌کند. هیچگاه در تاریخ ایران، جمعیتی با این عظمت به صورت مسالمت‌آمیز و با انضباط برای مطالبه دموکراسی و حقوق اولیه بشر به خیابان‌ها نریخته بوده است. جمعیتی که بدون سازمان‌دهی، در شمار میلیونی به خیابان‌ها بیایند و آرامش و رفتار مدنی از خود نشان دهند. این نشان می‌دهد که خواست دموکراسی در ایران در سال‌های اخیر به سرعت رشد کرده، و این خواست با عناصر فرهنگی لازم برای تحمل و تفاهم ترکیب شده است. نباید فراموش کنیم که ایران در منطقه‌ای از جهان قرار گرفته است که مخالفت سیاسی با تفنگ و بمب‌گذاری انتحاری و خشونت ابزار می‌شود، و مردم ایران با حکومتی روبرو هستند که بدترین سابقه نقض حقوق بشر را در خاورمیانه دارا است.

ولی، به رغم سرکوب خشونت‌بار تظاهرکنندگان، جنبش سبز خصوصیات مدنی و رفتار مسالمت‌آمیز خود را حفظ کرده است. از این رو، از نظر تغییر فرهنگی و خواست مردم، ایران امروز بیش از هر زمان برای دموکراسی آماده است. ولی، نیروهای سرکوب و استبداد سیاسی قوی هستند و در قدرت. آنان مصمم‌اند که وضع موجود را به هر قیمتی نگه دارند. این به معنای آن است که یک ایران دموکراتیک ممکن است هنوز مدتی دور باشد، یا اگر حاکمان دریابند که دگر نمی‌توانند به تحمیل حکومت

خود ادامه دهند ممکن است این واقعیت در فاصله نزدیکی در جریان یک تحول پیش بینی نشده تحقق یابد.

گزینه‌های پیش رو چیست؟

گزینه‌های پیش رو چندان روشن نیست. تا آن‌جا که به مردم بر می‌گردد، بدیلی جز دموکراسی وجود ندارد. مردم صدای خود را در مقیاس میلیونی بلند کرده‌اند که ادامه حکومت خودکامه روحانیان را نمی‌توانند بپذیرند، که خشونت و سرکوب را تحمل نمی‌کنند، که دموکراسی می‌خواهند، حکومت قانون را می‌خواهند، پایان تبعیضات جنسیتی، قومی و مذهبی را می‌طلبند، که آنان می‌خواهند به عنوان شهروندان آزاد و برابر در جامعه‌ای آزاد و انسانی زندگی کنند.

این خواست‌ها با پاسخ‌های شدید و خشونت‌باری از سوی حکومت مواجه شده است. در فاصله چند ماه گذشته، عوامل حکومتی به صورت بسیار

بی‌رحمانه‌ای تظاهرات حمله کرده‌اند، ده‌ها نفر را کشته‌اند و سدها نفر را زخمی کرده‌اند. هزاران نفر دستگیر شده‌اند، بسیاری از آنان تحت شکنجه قرار گرفته‌اند و برخی از آنان زیر شکنجه کشته شده‌اند. سدها نفر با اعتراضاتی که به زور از آنان گرفته شده در دادگاه‌های نمایشی به محاکمه کشانده‌اند، ده‌ها نفرشان به زندان‌های دراز مدت محکوم شده‌اند و دست کم برای پنج نفر حکم اعدام صادر شده است. حکومت شخصیت‌های اپوزیسیون را به دستگیری و اتهامات اقدام علیه امنیت کشور تهدید کرده است.

رهبر انقلاب خامنه‌ای تا آن‌جا پیش رفته که (هفته پیش) زیر سؤال بردن انتخابات اخیر را «بدترین جرم» خوانده و میلیون‌ها نفر از شرکت‌کنندگان در جنبش سبز را مجرم خوانده است. این نشانه‌ای است از این که رژیم برای جلوگیری از تغییر تا کجا حاضر است پیش برود. تهدیدات مقامات حکومتی و به خصوص نهادهای نظامی و امنیتی رژیم علیه کسانی که بخواهند با استفاده از فرصت‌هایی مانند روز قدس (جمعه آخر ماه رمضان، روز تظاهرات حکومتی تحت عنوان حمایت از فلسطینیان) باز به خیابان‌ها بیایند تشدید شده است. یک فرصت آن،

چهارشنبه این هفته، سالروز حمله به سفارت آمریکا و گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی، پیش خواهد آمد. جنبش سبز البته بزرگتر از اصلاح‌طلبانی است که اکنون رهبری آن را به عهده گرفته‌اند. بسیاری از کسانی که در انتخابات شرکت کردند و به یکی از دو نامزد اصلاح‌طلب آقایان کربوبی و موسوی رای دادند خواهان تغییرات بنیادین در نظام حاکم بر کشور هستند. علاوه بر این، بسیاری در جنبش سبز حضور دارند که در انتخابات شرکت نداشتند. این واقعیت‌ها از شعارهای جنبش، و از تنوع هویت دستگیر شدگان و قربانیان سرکوب حکومتی کاملاً هویدا است. در عین حال، شجاعت و پایداری دو نامزد اصلاح‌طلب در برابر فشارها و تهدیدهای رژیم کمک بزرگی به ادامه حیات جنبش کرده است.

رژیم فعلی ایران آینده‌ای ندارد و در مسیر اضمحلال خود افتاده است. جنبش سبز از چنان توان بالقوه‌ای برخوردار است که به احتمال زیاد تا استقرار کامل دموکراسی به راه خود ادامه دهد. ولی مسیر این حرکت و روند آن تا تحقق این هدف، مبهم است. از جمله، تهدیدهای حکومت علیه رهبران فعلی جنبش اگر به مرحله اجرا در آید ممکن است تأثیر نامطلوبی بر روند جنبش بگذارد. حضور این رهبران در جنبش سبز برای انتقال نرم قدرت لازم است.

برداشتن آنان به معنای از بین بردن حائل نرمی است که هم اکنون بین حکومت و تحول‌خواهان وجود دارد.

از این رو، می‌توان گفت که گزینه پیش رو، تا آن‌جا که به هدف مربوط می‌شود، دموکراسی است و بدیل دیگری برای آن وجود ندارد. ولی از نظر وسیله و نقشه راه، این امر چندان روشن نیست. این راه می‌تواند به صورت مسالمت‌آمیز طی شود. برای این کار، حضور رهبران اصلاح‌طلب (که اکنون به نوعی تحول‌خواه شده‌اند) در درون جنبش ضرورت دارد. با حذف آنان از معادله، شانس تحول به صورت مسالمت‌آمیز کم خواهد شد. به این ترتیب، گزینه پیش رو از این نظر در دست حکومت است.

اتحادیه اروپا و دانمارک چگونه می‌توانند عمل کنند؟

مردم ایران خواهان یک تحول دموکراتیک در ایران هستند، و جهان دموکراتیک می‌تواند کمک کند که این تحول به صورت مسالمت‌آمیز رخ دهد. یک ایران دموکراتیک پایگاهی برای صلح و ثبات در خاورمیانه و غرب آسیا خواهد بود. جهان از خشونت‌های جاری و گسترش سلاح‌های هسته‌ای در این منطقه احساس خطر می‌کند. غرب به خصوص به بلندپروازی‌های هسته‌ای رژیم ایران مظنون است. نگرانی غرب به دلیل طبیعت ضد دموکراتیک و غیر قابل اعتماد رژیم حاکم در ایران تشدید شده است.

تنها یک ایران دموکراتیک می‌تواند شفافیت لازم را در مورد فعالیت‌های هسته‌اش فراهم کند و در روابط خارج‌اش به اعتماد سازی بپردازد. از این رو، یک ایران دموکراتیک هم برای مردم ایران و هم برای جامعه جهانی سودمند است. اتحادیه اروپا بزرگترین شریک تجاری ایران است و می‌تواند با استفاده از قدرت سیاسی و اقتصادی خود برای فشار بر ایران در زمینه حقوق بشر بهره بگیرد.

روند جدید مذاکرات غرب، به شمول آمریکا، با ایران می‌تواند ادامه یابد. مشکلی در اصل مذاکره نیست. مشکل وقتی پیش می‌آید که این مذاکرات به مسائلی محدود شود و حقوق بشر تحت الشعاع قرار گیرد. رژیم ایران در صدد آن است که در مسائلی هسته‌ای با غرب به نوعی توافق دست یابد تا شاید مانند لیبی از فشار آن در زمینه حقوق بشر در امان بماند. ولی ایران لیبی نیست. سرمایه‌گذاری روی رژیمی که با حرکت عظیمی مانند جنبش سبز روبرو است و پایه‌های حکومت آن از درون در حال پوسیدن و ریزش است حتا برای کوتاه مدت نیز بازدهی نخواهد داشت.

حکومت ایران از درون با چالش‌های سابقه‌ای روبرو است و همین چالش او را داشته است تا در برابر غرب ملایمت بیشتری نشان دهد. رژیم نمی‌تواند یا نمی‌خواهد هم‌زمان در دو جبهه بجنگد. او به دنبال آن است که با آرام کردن جبهه خارجی، توان خویش را بر سرکوب داخلی متمرکز کند. سکوت غرب در مسائلی حقوق بشر اجازه خواهد داد که او در این نقشه خود موفق شود. آیا غرب، اتحادیه اروپا یا دانمارک می‌پذیرد که به این وسیله در سرکوب مردم ایران به صورت نامستقیم شرکت داشته باشد؟

تصور این که حمایت غرب از حرکت دموکراتیک مردم ایران به این حرکت صدمه خواهد زد نادرست است. رژیم البته سعی دارد حرکت مردم ایران را به بیگانگان نسبت دهد تا شاید آن را بی‌اعتبار کند. ولی

این حربه زنگ زده است و کمتر کسی را می‌فریبد. علاوه بر این، به رغم ادعاهای مقامات رژیم، این حکومت در برابر فشارهای خارجی در زمینه حقوق بشر تأثیرپذیر است. آقای صادق لاریجانی، رییس جدید منصوب قوه قضاییه اخیراً گفته است: «تمام مسئولان کشور باید تلاش کنند که چهره‌ی حقوق بشر کشور، در حد میسور چهره قابل قبول و قابل اعتمادی باشد تا نهادهای بین‌المللی حقوق بشر، بهانه‌ای برای اعمال فشارهای ناجوانمردانه علیه جمهوری اسلامی ایران نداشته باشند».

این سخن نشان می‌دهد که حکومت در برابر فشارهای خارجی در مورد حقوق بشر حساس است، و به آن‌ها اعتنا دارد. در عمل هم موارد زیادی دیده شده که فشارهای خارجی در تخفیف سرکوب‌ها، آزادی زندانیان سیاسی یا لغو اعدام مؤثر بوده است. منتها دامنه نقض حقوق بشر در ایران چندان وسیع است که این نمونه‌ها کمتر به چشم می‌خورد. این امر به معنای آن است که باید فشار بر حکومت در زمینه حقوق بشر را تشدید کرد تا اثرات آن بیشتر ملموس شود.

مردم ایران برای استقرار دموکراسی در قالب جنبش سبز به پا خواسته‌اند. یک ایران دموکراتیک برای صلح و ثبات منطقه و تنش‌زدایی جهانی به صورت یک ضرورت درآمده است. جامعه جهانی می‌تواند کمک کند تا این تحول هر چه زودتر و به صورت مسالمت‌آمیز تحقق یابد. فشار بر رژیم ایران برای رعایت حقوق بشر نقش عمده‌ای در این جهت خواهد داشت. اتحادیه اروپا به شمول دانمارک از اهرم‌های سیاسی و اقتصادی قوی برای اعمال این فشار برخوردارند. باید کمک کرد تا یک ایران دموکراتیک هر چه زودتر تحقق یابد و از این طریق به حل بسیاری از مشکلات و بحران‌های دیگر خاورمیانه نیز بتوان کمک رساند.

عبرتی از سیزده آبان امسال

مسعود بهنود

آن چه دیروز در خیابان‌های تهران، و چنان که شنیده‌ام در چند شهر دیگر، گذشت، نه سخنی بود که کس نشنیده بود و نه می‌توان گفت که غریب است در کشوری هفتاد میلیونی که صد نفرشان هم چنین بگویند. اما به باورم این که جمعی هر چند کوچک در روز روشن و در خیابان فریاد بزنند و بالاترین مقام کشور را قاتل خطاب کنند و به همین ملاحظه بگویند ولایتش باطل است، معنای درونیش این است که چیزی شکست. حریمی به حق یا به ناحق فروریخت. آن هائی که شش سال پیش نامه نوشتن چند وزیر را به رهبر "حريم شکنی" می‌خواندند حالا موجدین این امر را نامگذاری کنند لطفاً. جنبش سبز به فتوای عقل و به توصیه آقای خاتمی شعار مرگ بر ... نمی‌دهد، به نظر می‌رسد و امید می‌رود همین‌ها که امروز گفته شد تندترین شعاری باشد که در ذهن سبز می‌چرخد. نسل گذشته در تظاهرات منتهی به انقلاب و سقوط رژیم پادشاهی، تا ماه‌ها، به شعار معروف "مرگ بر شاه" نرسیده بود، حتی آیت الله خمینی تا یک ماه قبل از انقلاب نگفته بود شاه باید برود.

شتاب امروزی شعارهای تند البته بیش‌تر از اثر وجود رسانه‌های خارج از کنترل حکومت است [همان‌ها که اصطلاحاً رسانه‌های بیگانه لقب

گرفته]. اما چنین نیست که گمان رود هر جنبشی و هر تظاهراتی الزماً سرانجامش به آن جا می‌رسد که شعارها می‌گویند، بلکه چه بسیار حرکت‌ها که با درایت و مدیریت به تفاهم و وحدت تبدیل می‌شود. نمونه نزدیکش افغانستان، انتخاباتی با تقلب برگزار شد. کاندیداها همه گفتند و رقیب اصلی و قوی اعتراض کرد و دنیا صدایش را شنید. کار به بررسی کشید. تا کمیسیون گفت تقلب شده است حامد کارزای پذیرفت. این یعنی برگزاری انتخابات در دور دوم. خطر بزرگی بود اما چاره‌ای نبود. و به همین سادگی هم از مهلکه رست. گمان نکنید که کارزای هم کسانی را نداشت که در گوشش بگویند سفت بایست و مقاومت کن مردم افراد قوی را می‌پسندند اندکی و ابدهی دیگر کار تمام است.

طرفه آن که سیستم مدیریتی ایران تنها کشوری بود که صبر نکرد تا تکلیف قطعی انتخابات افغانستان معلوم شود و در همان مرحله به کارزای تبریک گفت. انگار داشت همان را توصیه می‌کرد که در ایران به کار گرفت. یعنی تن ندادن به بازشماری واقعی. در ایران رهبر حاضر نشد بپذیرد در سیستمی که تحت نظر شورای نگهبان است خلی نشسته. از همین رو ولایت خود و ریاست جمهوری احمدی نژاد را به هم بست چرا که در جلسات خصوصی مدیریتی گفته شده بود اگر یک گام در مقابل این‌ها عقب بنشینید انتها ندارد.

اما امروز در میان شعارها، انگار مردمی این همه را می‌دانستند و دست مقابل را کاملاً خوانده بودند که شعار علیه آقای جنتی هم می‌دادند. به نظرم این اهمیت درجه اولی داشت. معیار و اندازه آگاهی مردم را می‌رساند که خوب می‌دانند مشکل از کجاست. می‌دانند آقای احمدی نژاد از کجا آمده است. می‌دانند که در خوشبینانه‌ترین نظر و قضاوت، صعود او حاصل سوء استفاده اش از اطلاعاتی است که از محل بیت المال، در شورای نگهبان گردآوری شده بود. و البته بستن با منابع قدرت و کاستن از رییسک اجرا. [این داستان باید روزی گشوده شود] در پایان امروز کم نخواهند بود کسانی مانند آقای حدادعادل که رفت و حرف‌های سی‌ساله را تکرار کرد آن بالا، که اگر گزارش امور را بخواهی بگویند "سیزده آبان با حضور میلیون‌ها تن از وفاداران نظام برپا شد و صدها نفری هم که به اغوای رسانه‌های بیگانه به خیابان‌ها ریخته بودند به همت امت حزب الله منزوی شدند" همان مضمونی که از صدا و سیما هم پخش شد. از این گونه گزارش‌ها پرست در آرشیوهای دولتی و نشان می‌دهد تا روز 21 بهمن سال 57 هم در جلسات دولتی و فرماندهان نظامی جز همین‌ها چیزی نبوده است. نمونه دیگرش محمد صحاف وزیر تبلیغات صدام که حتی وقتی تانک‌های آمریکائی وارد بغداد شده بودند همان سخنان را می‌گفت که سال‌ها گفته بودند. اما پیداست که واقعیت آن نیست که در گزارش‌های متعلق رییس‌پسند بروکراتیک می‌آید. اما در عین حال تمام واقعیت هم این نیست که در رسانه‌های بین‌المللی پخش شد که با دیدن آن‌ها گمان می‌رفت چند میلیون نفری در تهران و شهرهای بزرگ همه شعارهای مخالف داده‌اند.

درست این است که در این روزگاران که خبر از بالای پست می‌جوشد و مردمان جهان اگر بخوانند بی‌خبر نمی‌مانند شهریان خبر شنو و خبر شناس، در ذهن خود به هر رسانه ضربی داده‌اند. ضربی رسانه‌های جمهوری اسلامی نزدیک

سیزده است. یعنی از صد واحد، سیزده واحد درست و قابل اعتماد. رسانه‌های بین‌المللی و جهان آزاد گاهی ضربیشان به هشتاد می‌رسد.

شاید از همین روست که آن‌ها که در ایران متن‌های هفتگی برای امام جمعه‌ها می‌نویسند و همان را در روزنامه‌های هائی مانند کیهان هم چاپ می‌کنند یکی از سوژه‌های همیشگی‌شان تأکید بر این است که رسانه‌های بین‌المللی مستقل نیستند. تلاش دستگاه حکومتی بر بی‌اعتبار کردن همه رسانه‌های هائی است که مهارشان دست دولت ایران نیست. یعنی هر کس از نظرات استصوابی ارشادی ما نمی‌گذرد "بیگانه" است و چون بیگانه شد دیگر حسابش روشن است، گوشش نکنید و به من گوش کنید که راست می‌گویم. اما غافل که مردم می‌دانند و خوب می‌دانند که چه را باید از اخبار صدا و سیما شنید و کدام خبرها را از منابع دیگر.

اما جز ضربی که مردم برای رسانه‌ها دارند، ضربی هم در اهمیت دادن به اخبار، در ذهن مردم و روزنامه‌نگاران وجود دارد. کاربرد این ضربی کجاست. وقتی که خبر برسد هشت نفر آدم در قاهره وسط خیابان الحمرا علیه حسنی مبارک شعار دادند، یا در جده علیه ملک عبدالله، یا در عراق سابق علیه صدام حسین، این خبر هم برای رسانه‌های خبری مهم است و هم برای بینندگانشان. چنان که تا 29 بهمن سال 56 چنین خبری از تهران هم اگر می‌رسید مهم بود و هزار حرف و حدیث بر می‌انگیخت. اما همین تعداد و بلکه بیشتر اگر علیه روسای دولت اروپائی تظاهرات کنند برای هیچ کس خبر نیست. معمولی است. در کلاس اول روزنامه‌نگاری در این باره می‌گویند اگر سگی پای یک کودک را گاز بگیرد خبر نیست اما اگر کودکی پای سگی را گاز گرفت خبرست و باید منعکس شود. البته اگر یک باره صد سگ پای صد کودک را گاز گرفتند باز هم خبرست.

کسانی مانند مدیر روزنامه کیهان و مدیران خبر شبکه‌های تلویزیون که می‌نویسند توجه رسانه‌های جهانی به تحرک مخالفان در ایران زیادست و همین را نشانه ارتباط جنبش سبز با بیگانگان می‌گیرند، خود می‌دانند که چنین نیست. چرا که اگر به برخورد رادیوها و مطبوعات جهانی به مسائل ایران در پائیز و زمستان 1357 نگاه کنند، آن زمان تلویزیون‌های ماهواره نبود، ولی از روزی که آیت الله خمینی به پاریس رفت صدها خبرنگار و فیلمبردار دهکده نوفل لوشاتو را پر کرده بودند. با استدلال امروز کیهانیان، لابد در آن زمان هم رسانه‌های بین‌المللی با آیت الله سر و سر داشتند. که چنین نبود و نیست. علت اصلی عملکرد حکومت شاه و حکومت آقایان است که چنان فضای ساکتی ایجاد می‌کنند که هر صدائی با ضربی که دارد تبدیل به آوار می‌شود.

کسانی مانند صفارهرندی و معاونش که موقع خداحافظی اعلام داشت که تنها اشتباهمان این بود که مامشات کردیم. یعنی کم تعطیل کردند، کم توقیف کردند، لابد متأسفند که کاری نکردند که همه روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلبان به نان شب محتاج و در لبه خودکشی قرار بگیرند، ندانسته و گاهی برای خود شیرینی و حفظ مقام، مدام ضربی اعتماد به اخبار حکومت و کشور را کاهش می‌دهند و به همان نسبت ضربی بزرگ نمائی خبرهای علیه حکومت را افزایش می‌بخشند. آماري که به تازگی منتشر شده که ایران را در انتهای جدول آزادی بیان جهان نشان می‌دهد [به استثنای سه کشور] از همین



شهروند آگاه و بی باک کشور رقم می‌خورد. اخبار و رویدادهای روزهای اخیر نشانگر آن است که رودخانه‌ای که در ۲۲ خرداد با نگرانیها و بر اثر ضرورتها به حرکت افتاده بود، اکنون پهلو گرفته و به دریای مواجی پیوسته است که جزیره‌های کوچک (قدرت کودتاگران) را یکی پس از دیگری در خود فرو کشیده و منهدم می‌کند.

همبستگی ملی ایرانیان در این پیکار آزادیخواهانه اگرچه در آغاز این روند با موانع و نگرانیها و با پرسشهای جدی در رابطه با الگوهای توسعه سیاسی، فقدان پایه‌های رشد و توسعه اقتصادی، مشکلات اقتصاد رانتی نفتی، چیرگی بیش از حد دستگاه بوروکراتیک و نقش مسلط و قاطع دولت بر جامعه همراه بود، اما اکنون راه خود را در پی ضرورتها و تراکم خواستها و در نتیجه کوششها و مبارزات پیگیرانه ملت ما پیدا و هموار می‌نماید.

چهره ایران دگرگون خواهد شد. ایرانیان برخاسته‌اند. نوجوانان و معلمان در مدارس، جوانان و استادان در دانشگاهها و مدارس عالی، زنان در سراسر کشور، مردم در خیابانها، کارگران و زحمتکشان در واحدهای تولیدی و خدماتی، اقوام و اقلیت‌های عقیدتی و مذهبی هر یک به نوبه خود به این رستاخیز ملی می‌پیوندند. این رستاخیز از سوی صدها هزار ایرانیان برون مرزی پشتیبانی شده و به گوش جهانیان می‌رسد.

همبستگی ملی به رغم تفاوتها و تنوعات در خواسته‌های گروهها و قشرها، در اشتراک آمل و آرزوها و مطالبات آزادیخواهانه و دموکراتیک ملت در برابر استبداد دینی و تمامیت خواهی و زور رژیم ولایی راه خود را از درون سنگلاخها و ورای سدها، در مقابل چشمان بهت زده طراحان کودتا یافته و گشوده است.

اگر جنبش ملی، استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ایران در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ علیرغم موانع متعدد توسعه‌ای (سیاسی و اقتصادی) توانسته بود به رهبری پیر فرهیخته‌ای چون دکتر مصدق با گسترش همبستگی گروهها و قشرهای ملت و فراتر از آن با تامین یگانگی ملی، با غول استعمار انگلیس و دربار پنجه در پنجه بیفکند، امروز نیز با گذشت حدود شصت سال از آن تاریخ، خواهیم توانست با اندیشه‌ها و تجربه‌ها و آیین‌های ملتمان از لوح و منشور کوروش بزرگ تا راه و دکترین مصدق و با دانش و بینش و تجربه دهه‌ها و بویژه سالیان اخیر، به برپایی حاکمیت ملی و جمهوری ایران و دولتی حقوق مدار و مدرن نائل آئیم و این جنبش و اراده بزرگ و نیرومند سبز رهایی ایران را با رنگین کمان پرچم ایران برافراشته داریم.

۱۳ آبان ماه روز نسل آیندگان و روز همبستگی ملی ایرانیان است.

چهره ایران دگرگون خواهد شد علی اصغر سلیمی

۱۵۰ روز از رویداد ۲۲ خرداد می‌گذرد. در این مدت مردم ایران حوادث تلخ و روزهای پر امیدی را تجربه کرده‌اند. ما در هر گام و در پس هر واقعه در سهای بزرگی آموخته‌ایم. گسترش و ژرفش افکار عمومی آزادیخواهانه، فراگیری شیوه‌ها و روشهای نوینی از زندگی اجتماعی، همبستگی و وفای اجتماعی و ارتباط و مفاهیم فرهنگی از آن جمله‌اند. گام مهمتر از همه، گذر از ترسهای است که سی سال جان و روان ملت را بشدت آزرد و مجروح ساخته بودند و رسیدن به شکوفایی احساس، روان و گشودگی زبان احاد ملت در بیان و ابراز خواستهایی که سالها سرکوب شده بودند. در این گام ملت ایران به حرکت و رستاخیز ملی و شکوفایی اراده آزادیخواهانه نائل آمده و به حقوق انسانی و شهروندی خود آگاه شده است. اراده‌ای که از پس سالیان دراز تلاش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و کار سازمانگرانه آگاهان ملت انسجام و تشکل یافته و فرایند فرارویش تا آزادی و دموکراسی شتابان به پیش می‌رود.

مردم و ملتی که بدرجات نسبتاً پیش رفته‌ای از آگاهی و تجربه سازمانگری و همبستگی اجتماعی می‌رسند، در نگاهبانی و پاسداری از دستاوردها و تداوم، گسترش و تکامل رهیافت‌های خود نیز، بایسته است که هوشیارانه عمل کنند. دفاع هوشیارانه از ثمرات کنونی این جنبش بزرگ سبز، مردمی و دموکراتیک و راز گسترش آن نه تنها در ذات مسالمت آمیز آن، بلکه همزمان، در شجاعت و بی پروایی در پیشرفت دادن جنبش، گذشت و روحیه پذیرش هزینه و خطر در لحظات حساس معنا و تبلور می‌یابد. این امر به معنای تحقق فرایند شهروندی و قبول مسئولیت مردم نسبت به حقوق انسانی و شهروندی یکدیگر است.

در لحظات حساس رهبران و آگاهان ملت باید و می‌توانند، هدفمندانه، روشمندان و جسورانه از این روحیه گذشت و روان نیرومند بهره گیرند و مردم را در راستاها و سویه‌های اساسی خواسته‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعیشان رهنمون گردند. ۱۳ آبان ۱۳۸۸ یکی از آن لحظات حساسی است که ملت ایران نیرومندانه ولی فقیه و دولت حقیر کودتاگرش را به زانو درمی آورد. او در رویارویی با ملت و در پاسخ به یک جوان نخبه به اعلام ناتوانی دستگاه فقهاتی و عقب نشینی و ریزش قدرت خود مجبور گردید. حرکت ملی ۱۳ آبان، آنان را به عقب نشینی هر چه بیشتر وامیدارد. اکنون شمارش معکوس شتاب یافته است و ترفندهای جدید آنان در برابر اراده ملت و امواج میلیونی اعتراضات مدنی دوامی نخواهد آورد. مردم با همبستگی ملی و گسترش شبکه‌های اجتماعی رژیم ولایی را به محاصره مدنی خواهند کشید. مبارزه مسالمت آمیز مدنی و جسورانه ملت ایران سرانجام بخش بزرگی از نیروی‌های نظامی را به آغوش ملت باز خواهد گرداند، قدرت سرکوبگر نظامی - امنیتی را ذوب خواهد کرد و نیروهای متزلزل و مردد آن را به خود جلب خواهد نمود.

اکنون که یکروز به ۱۳ آبان مانده است، نه ساعتها، بلکه دقیقه‌ها شمرده می‌شوند. آهنگ پیشرفت جنبش و ضرب آهنگ امواج میلیونی فردا در تصمیمهای دهها و صدها هزار نوجوان و جوان و زن و مرد و

جا به دست آمده است. آن‌ها آیا نمی‌دانند در کشوری گوجه فرنگی و تخم مرغ گندیده زند به سر رییس دولت چیزی در حد سه روز حبس یا ۱۵۰ دلار جریمه دارد، و درکشور دیگری همین که دانشجویی با زبان احترام آمیز از رهبر بپرسد چرا کسی از ایشان انتقاد نمی‌کند، خبر بزرگی است و آن دانشجوی قهرمان می‌شود. و شایع می‌شود که او را بازجویی کرده‌اند.

این که نوشتن چیزی شکست بدان معنا نیست که معتقدم حکومت ایران راهی جز سقوط ندارد، بلکه سخن از شکستن و افتادن در روندی است که می‌تواند به قدرت کشور منجر شود و می‌تواند به نقطه ناگزیر. کافی است نگاهی به بالاترین گروه‌های تصمیم ساز سال‌های گذشته‌کنند و ببینند کسانی که تصمیم‌های بزرگ گرفتند و الان دیگر در بازی نیستند چه می‌گویند. نگاهی به کسانی اندازند که اینک در جلسات تصمیم‌گیری حاضرند و از خود بپرسند آیا ممکن است که عده‌ای این همه بر سر همه امور هم‌عقیده باشند.

در جست و جوی راه‌هایی برای ایجاد تفاهم ملی و توقف بحران باید گفت: طرح‌های ابتکاری و مضحکی مانند "جنبش سبز علوی" متعلق به سردار محمدرضا نقدی هیچ کاری نمی‌کند جز این که میلیاردها تومان ظرف سه روز برای تهیه شال و علم و کتل سبز از بودجه بیت‌المال خارج و در کیسه دیگران می‌رود. چه رسد که وی به محض قرار گرفتن در سمت تازه و عده داد که سه میلیون بسیجی مصنوعاً سبز را به میدان در آورد و به غائله پایان دهد. کاشکی دیگران چنین به شوخی نگرفته باشند ما را.

برای اثبات آن چه گفته شد این تحلیل خبرگزاری جمهوری اسلامی را که دیروز عصر مخابره شده بخوانید و لحظه‌ای تأمل کنید که افرادی با این میزان تسلط آیا قادر به حمل این بار بزرگ هستند:

بررسی همزمان اخبار رسانه‌های معاند و نحوه و محل حضور اغتشاشگران نشان می‌دهد که عوامل اغتشاش در تهران از خارج از مرزهای ایران و رسانه‌هایی که عمدتاً در خلاف مسیر خواست عمومی مردم ایران سخن‌پراکنی می‌کنند، خط می‌گیرند و عمده جریان از دست عواملی مانند کروی و موسوی خارج شده است. گزارش ایرنا حاکی است، برخی از این رسانه‌های خارجی مانند العربیه، الجزیره، بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان و فرانس ۲۴ با پخش گزارش‌ها و تصاویری از راهپیمایی روز گذشته مردم تهران به مناسبت سالروز تسخیر لانه جاسوسی و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی درصدد نمایش ناآرامی گسترده و خشونت پلیس علیه مردم برآمده‌اند. اطلاع‌رسانی لحظه به لحظه این رسانه‌ها از محل‌های تجمع و درگیری اغتشاشگران و در پی آن حضور پررنگ عوامل اغتشاش در نقاط مذکور، حکایت از آن دارد که مدیریت این جریان در آن سوی مرزهای کشور بوده و هدایت تجمعات از دست عواملی مانند کروی و موسوی خارج شده است! به هر رو برگزاری مراسم ۱۳ آبان دیروز که با حواشی بسیاری نیز همراه بود تا عصر روز گذشته نیز ادامه پیدا کرد.

تاملاتی در باره ۱۳ آبان ۱۳۸۸ عبداله شهبازی

ابتدا دو روایت را از حوادث ۱۳ آبان ۱۳۸۸ نقل می‌کنم و سپس تحلیل خود را.

روایت آقای حاجی کریمی از مصدوم شدن چشم پدرشان

آقای محسن حاجی کریمی را هیچگاه ندیده‌ام. وبلاگی دارد به نام «دغدغه‌هایم». [۱] از دانش‌آموختگان دوره پنج دبیرستان مفید دو است. [۲، ۳] انسانی است فریخته، عمیقاً متدین و پرورش‌یافته در خانواده‌ای مذهبی. وبلاگش را، در میان وبلاگ‌هایی که می‌شناسم، از بهترین‌ها یافته‌ام از نظر مضمون و بلوغ فکری. از حکمت‌هایش آموخته‌ام و قلم معتدل و طنز ظریفش را در دل تحسین کرده‌ام.

آقای حاجی کریمی پدری دارد متدین و مقید به اخلاق اسلامی و به تبع آن اعتدال در رفتار اجتماعی و سیاسی. در وبلاگش گاه از این پدر یاد می‌کند و اندرزهای او را متذکر می‌شود. و به خاطر این پدر می‌کوشد از «خط اعتدال» خارج نشود.

دیروز خواندم که این پدر دوست داشتنی و محتاط، ناخواسته قربانی حوادث ۱۳ آبان ۱۳۸۸ شد و از ناحیه چشم، به علت اصابت گلوله پلاستیکی، مصدوم. متأثر شدم. کامنتی گذاشتم و به عنوان خواننده ابراز همدردی کردم. مآل را این‌گونه شرح داده است:

من روز ۱۳ آبان ۸۸ چیزهای زیادی یاد گرفتم. یعنی چیزهای زیادی دیدم و از دیده‌هایم سعی کردم عبرت بگیرم.

چنانچه پیش‌تر گفته‌ام، ما، در تجمعات، چه قانونی و چه غیر قانونی، شرکت نمی‌کنیم. اگر آسیب هم نداشته باشد، دوست نداریم سیاهی لشکر برای این و آن باشیم. تنها لشکری که می‌ارزد سیاهی لشکرش باشی، لشکر عزاداران حسینی است. تنها بیرقی که پایش سیاهی لشکر شدن خجالت ندارد، بیرق اهل بیت است.

۱۳ آبان هم استثناء نبود. اما این بار، تجمع با پای خودش آمده بود درب دفتر کار ما! ما هم از خدا خواسته، از دور، تماشا می‌کردیم و شرایط را رصد می‌کردیم. وقتی شلوغ شد و مأمورها آغاز به ضرب و شتم مردم بی‌دفاع کردند، پدر جان فرمودند که دیگر ماست‌ها را کیسه کنید و دیگر کنار پنجره هم نایستید که خطر دارد. خلاصه به ما نیز امر کردند که برویم بنشینیم سر جایمان و کاری به این حرف‌ها نداشته باشیم.

چیزی نگذشت که گاز اشک آور زدند و ناچاراً پنجره‌ها را بستیم و چند ورق کاغذ آتش زدیم. ظاهراً مردم بی‌خیال نمی‌شدند. این‌ها هم مرحله به مرحله شدت عمل را افزایش می‌دادند. چیزی نگذشت که صدای شیبه به تیر اندازی به گوش‌مان رسید. نه به بلندی صدای گلوله واقعی یا مشقی، و نه آن قدر کم که بشود ندیده‌اش گرفت. دیگر هیچ جوره نمی‌شد بر کنجکاوای غلبه کرد. و البته نوعی ترس. آمدم کنار پنجره. دیدیم دارند با تفنگ پینت بال به مردم شلیک می‌کنند... گلوله‌های این تفنگ‌ها حاوی رنگ است و پوست آن شیبه به بادکنک. اندازه‌اش هم به قدر یک فندق است. هنگام برخورد به بدن درد و سوزش دارد، اما آسیب جدی ندارد مگر این که مستقیماً به چشم برخورد کند...

پنجره‌های اتاق من و سایرین (و احتمالاً بابا) بسته بود. ایشان، حسب احتیاط، پرده‌ها را هم کشیده بود. اما سر و صدای نامتعارف باعث شد که ایشان بخواهد از لای پنجره نگاهی به بیرون بیندازد. در همان حین، چند نفر از این سربازها [...] شروع کردند به شلیک کردن به طبقات بالای ساختمان. من مانده‌ام که ما چه کار به آن‌ها داشتیم؟ یک نفر که در طبقه سوم ساختمان ایستاده را چه کار داشتند؟ یک کسی در خیابان بیاید خودش را بکشد! ما که کاری به آن‌ها نداشتیم. چند گلوله هم به پنجره بابا شلیک کردند. از بخت بد، اولین گلوله به تخم چشم پدر برخورد کرد. بدترین جای ممکن. برای ساعات متمادی، تا پاسی از شب، حداقل ۱۲ ساعت پس از برخورد، چشم ایشان نمی‌توانست چیزی ببیند. اول، اورژانس چشم در بیمارستان لیبافی نژاد؛ بعد هم به یکی از متخصصان که از دوستان بود مراجعه کردیم در بیمارستان فارابی... عنبیه و قرنیه آسیب دیده.

خون‌ریزی داخلی هنوز بند نیامده و نمی‌شود قضاوت دقیق کرد. هنوز که هنوز است، بعد از یک شبانه روز، دیدن ایشان هنوز حداقلی و شبحی از اشیاء است. انشاء‌اله چیز مهمی نباشد و مشکل حادی پیش نیاید. و ما نیز از دوستان طلب دعای خیر داریم. تفنگ و باتوم... می‌دهند دست یک سری آدم‌تهی از مردانگی؛ این‌طور به مردم آسیب می‌زنند. چرا؟ اصلاً به من بگوید در بدترین حالت و تندترین شعارها، مگر مردم چه کرده بودند؟ بگذار اصلاً فحش خواهر و مادر بدهند و بدش برونند پی کارشان. این‌ها که به کسی کاری نداشتند. این چه روش برخورد است؟ این چه جفا و نامردی و نامردمی و بی‌دینی است؟ مردم در خیابان هیچ چه کار به کسی که در دفتر کارش نشسته داشتند؟ ما در ۱۳ آبان ۸۸ یاد گرفتیم که کسی حق ندارد تماشا کند که ما داریم تجاوز می‌کنیم و وحشی‌گری می‌کنیم. و هر کس دید، باید چشمش در بیاید. ما در ۱۳ آبان ۸۸ یاد گرفتیم که می‌شود سه نفر جوان، با باتوم، یک پیرزن ۶۰ ساله را، که توان فرار ندارد، به قصد کشت بزنند.

ما متوجه شدیم که روزگار لات و لوت‌ها و جاهلانی که با همه بی‌شرقی‌شان یک جو مردانگی داشتند و دست روی زن جماعت، پیرزن که جای خود، بلند نمی‌کردند، گذشته است. نوبت ارذلی است که آن حداقل از شرافت را هم ندارند.

روضه‌های فاطمیه را که می‌شنیدیم، با خود می‌گفتیم مگر می‌شود کسی که اسم خوش را مرد گذاشته، بیاید زنی را آن طور مورد ضرب و شتم قرار بدهد؟ آن‌ها به جرم یک بیعت نکردن و مخالفت ساده؟ ما متوجه شدیم که در اشتباه بودیم. حتی در کر بلا هم دیگر به زنان و کودکان کار نداشتند. ولی در اشتباه بودیم. لاف‌فکر می‌کردیم که دوران آدم‌های ملعون تمام شده است. کور بودیم.

ما در ۱۳ آبان ۸۸ یاد گرفتیم که می‌شود با وجدانی آسوده، که واقعاً نمی‌دانم چه‌طور ممکن است وجدان یک نفر را این طور تخدیر کرد، با باتوم به شقیقه یک نوجوان ۱۳-۱۴ ساله کوبید، بر زمین افتادش و دست و پا زدن و تشنجش را به تماشا نشست و حتی نگذاشت که ببایند و جمعی کنند، یا کمک اولیه بهش برسانند و... آخر به چه جرمی؟

ما در ۱۳ آبان ۸۸ حتی یک لحظه فکر کردیم روز قفس نزدیک است و داریم صدا و سیمای [...] ملی‌مان را، از پشت پنجره، تماشا می‌کنیم که دارد تصاویر اسرائیلی‌ها را نشان می‌دهد که چه‌طور

فلسطینی‌ها را ضرب و شتم کرده، مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند. در همان تخیلات که بودیم، از خودمان می‌پرسیدیم که «عجب! چه شده که این دفعه اسرائیلی‌ها عصبی‌تر و وحشی‌تر از همیشه‌اند!؟»

یک‌بار فریاد «آخ چشمم» پدرجان، چرتمان را پاره کرد و دویدیم و از این بیمارستان به آن بیمارستان. متوجه شدیم که این‌جا نه ارضی اشغالی که جمهوری اسلامی است. و این‌ها نه در خیابان صهیونیست که فداییان ولایت اند!

جای پاشیده‌شدن محتوای رنگ داخل گلوله هنوز روی سقف اتاق پدر هست. همچنین پوکه پلاستیکی نارنجی‌اش.

فکر کنم، وقتش رسیده که ما هم برویم شکایت کنیم. البته از آقای «میرحسین موسوی»!!! [4]

روایت آقای محسن حسام مظاهری

آقای محسن حسام مظاهری نیز از فریختگانی است که در بستر جمهوری اسلامی ایران پرورش یافته. در حوزه ادبیات و قلم سرشناس است. سردبیر نشریات «هابیل»، است (در زمینه دفاع مقدس) و «فتیان». [5] اندیشمند است و از چهره‌های مؤثر نسل خود. وبلاگی به نام «روستای فطرت‌آباد» دارد که مورد علاقه و محل رجوع من است. [6]

او نیز درباره حوادث ۱۳ آبان ۱۳۸۸ نوشته به همراه تحلیلی که از دید من حائز اهمیت فراوان است. **عنوان یادداشت او مؤید سخنی است که عرضه خواهیم کرد: «انذار یک تولد شوم».** [7]

محسن حسام مظاهری مشاهده‌اش را از صبح ۱۳ آبان می‌نویسد؛ زمانی که تظاهرات رسمی در جریان بود ولی معترضان حتی آنگاه نیز جسورانه حضور داشتند. گزیده‌ای را نقل می‌کنم:

- بازار هم مسیرون می‌خوره؟

- نه جناب! بسته‌س راه. امروز رامپیماییه. می‌خوای بری فقط باید سوار مترو بشی.

• مترو هم بسته‌س. ایستگاه هفت‌تیر وای نمی‌سته.

این را همان دختر چادری می‌گوید که سر دولت سوار شد و تا این‌جا یک‌ریز داشت به دوست‌هاش تلفن می‌کرد که: «پاشو بیا!» «با تاکسی خودتو برسون!»، «ترس چیه دختر؟ خبری نیست!»، «نصرت اسلام و مسلمین یادت نره!» [دقیقاً با هم این عبارات!]، «مگه نشنیدی آقا دیشب چی گفت؟» و... بالاتر از میدان، توی ترافیک گیر می‌کنیم. ناچار پیاده می‌شوم. هنوز چند قدمی نرفته‌ام که چشم شروع می‌کند به سوزش. و بلافاصله بینی‌ام و بعد هم گلویم. تجربه‌های قبلی می‌گوید که اشک‌آور است و احتمالاً کمی هم گاز فلفل. جمعیتی دختر و پسر که دو انگشت دست‌شان را به شکل V درآورده‌اند و سبز پوشیده‌اند، از طرف کریم‌خان به این سو می‌دوند. به فاصله‌ای مأموران هم دنبال‌شان. چهره میدان هفت‌تیر اساساً با همه روزهای دیگر متفاوت است. ملغمه‌ای شلوغ و آشفته است از نیروهای ویژه سپاه‌پوش پلیس و پلنگی‌پوش‌های باتوم‌بندست و قرمزپوش‌های آتش‌نشان و سبزپوش‌های درحال فرار و شعار. و مردم ناظر و عابر؛ که حالا یکی بگ دست‌مال کاغذی به دست‌شان است و دارند اشک‌های ناگزیر چشم‌شان را پاک می‌کنند. دولت. با این وضع بروم یا نه؟ می‌روم. سرازیر می‌شوم به طرف خیابان مفتح. درست مرکز غلغله. هیچ‌کس به هیچ‌کس نیست. صداها، شعارها، فریادها، درم است. همان‌طور که ایستاده‌ام به تماشا، اتفاق جالبی کمی آن‌طرف‌تر رخ می‌دهد. سه چهار دختر چادری که

عکس رهبري به دست گرفته‌اند حين عبور به سه چهار دختر چادري ديگر که پارچه سبزي دست‌شان است و کناري ايستاده‌اند مي‌گويند: «خاک‌برسرتون! منافقاي خان!» و پاسخ مي‌شوند: «خاک بر سر خودتون! وطن‌فروشا مي‌مردور!» اگر شاهد اين دعوي لفظي نبودم، فقط به ديدن ظاهر و پوشش و حجاب‌شان نمي‌شد تشخيص داد آن حرف‌ها را کدام دسته به کدام زده است. [...]

از هفت‌تير به پايين کمتر پليس مي‌بينم. مفتوح و طالقاني و سميه و خلاصه همه اطراف لانه در دست نيروهاي بسيج است که مرکز فرماندهي و پشتيباني‌شان در ورزشگاه امجديه مستقر است. بي‌اغراق به ازاي هر يك نفر راهپيمايي‌کننده اگر نه بيش‌تر لاقل يك نفر «نيرو» در صحنه حضور دارد. راهپيمايي‌کننده‌ها هم در همانند و مختلط؛ از دانش‌آموزان دختر و پسر بسيج دانش‌آموزي که پرچم‌هاي ايران يا تشکل‌شان را دست گرفته‌اند و با صداهاي نازک تازه به سن بلوغ رسيده‌شان «آماده» بودن‌شان را به رهبري اعلام مي‌کنند و براي آمريکا و منافق طلب مرگ مي‌کنند؛ تا دختر پسرها و زن و مردها و حتي پيرزن‌هايي که بالاخره يك چيزشان (مانتوشان، روسري‌شان، دست‌بندشان، پيراهن‌شان، کلاه آفتاب‌گيرشان، شال‌شان، حتي شده يك رديف از خطوط يا يك نقش از نقوش طرح روسري‌شان) سبز است، و حالا دوتا دوتا و ساکت و بي‌مناک از مقابل صف پلنگي‌پوشان مي‌گذرند تا خود را به ميدان برسانند. [...]

و چنين است تحليل محسن حسام مظاهري از حوادث 13 آبان 1388:

من پيشگو نيستم. ولي هرکس کمي شامه‌اش قوي باشد پشت اين حضور هميشگي ملت هميشه در صحنه، و پشت اين درگيري‌هاي درون خانوادهاي (!) ، و پشت اين وقايع فتنه‌گون، مي‌تواند يك اتفاق جديد را ببيند. آنچه پس از انتخابات اخير ديديم و آنچه من صبح ديروز در ميدان هفت‌تير و حوالي آن حس کردم، حکايت از يك اتفاق نو دارد: زمزمه‌هاي تولد يك شکاف ديگر؛ شکاف بين فنانان به يك برداشت متصلب و غير قابل نقد از جمهوري اسلامي، که حاضرند «به هر قيمت» از آن حراست کنند و بي‌محابا هزينه بپردازند، با همه «ديگران». و اين ديگران گستره‌اي وسيع را شامل مي‌شود: از آن‌ها که به برداشت‌هايي متفاوت از جمهوري اسلامي و حکومت ديني معتقدند يا هر هزينه‌اي را روا نمي‌دارند گرفته تا آن‌ها که اساساً تماميت نظام را زير سنوال مي‌برند. [...] اين شکاف، اگر به تمامي ظهور کند، و اگر مانع و رادعي سر راهش سد نشود، بسي بيش از هر شکاف ديگر براي نظام جمهوري اسلامي مخاطره‌آفرين خواهد بود. چه، بالقوه پتانسيل آن را دارد که محل تراکم همه شکاف‌ها و پويش‌ها و فاصله‌هاي موجود باشد؛ از شکاف‌هاي قوميتي، تا مذهبي، تا نسلي، تا جنسيتي، تا سياسي، و... آن وقت سيلبي بنیان‌کن راه خواهد افتاد که شوينده همه رنگ‌هاست؛ از سبز تا سرخ و سپاه و پلنگي و... آن وقت ديگر نه از تانک نشان ماند و نه از تانک‌نشان. از جمله تبعات شوم چنين تولد نامبارکي ظهور جنگ داخلي است. که خدا نياورد آن روز را براي ايران. [...]

«شورش» يا «انقلاب»؟

من در عصر 13 آبان 1388 به خيابان‌ها، محتاطانه، سري زدم و تجمع بزرگ درون مجتمع ارم دانشگاه شيراز را، در محاصره شديد نيروهاي انتظامي

و لباس شخصي، و انبوه غير عادي مردمی را که در پيادروها به ظاهر مي‌رفتند ولي در واقع در انتظار جرقه‌اي بودند، ديدم. شبانگاه آن روز و تمامی ديروز اخبار را دنبال کردم؛ و به نتايجي رسيدم. نيازي به مجامله و پوشيده سخن گفتن نمي‌بينم. پيشينه و کارنامه و عقايد و دلبستگي‌هايم روشن است. پس، بي‌مقدمه، به سر اصل مطلب مي‌روم:

در تحولات اجتماعي و سياسي معاصر دو پديده وجود دارد که از منظر شيوه بروز مشابه است: شورش‌هاي شهري Urban Riots و انقلاب‌هاي اجتماعي Social Revolutions.

شورش شهري پديده‌اي جديد و مولود پيدايش شهرهاي جديد است. تحولي که در سده نوزدهم ابتدا از اروپاي غربي آغاز شد، و سپس با جهانشمول شدن تمدن جديد سراسر جهان را فرا گرفت، به پيدايش شهرهاي بزرگ و متراکم انجاميد و هم‌زمان پديده‌اي بنام «شورش شهري»، يا «شورش خياباني»، را به فرهنگ سياسي جديد افزود. در طول دو سده اخير، شورش‌هاي خياباني کم نبوده است. در ويکي پدياي انگليسي مي‌توان با شورش‌هاي شهري بزرگ آشنا شد. [8]

تمايز شورش شهري با انقلاب اجتماعي چيست؟ «انقلاب» پديده‌اي است به‌کلي متفاوت با «شورش». انقلاب داراي بنیان‌هاي ژرف اجتماعي است و توده‌هاي کثيري را در بر مي‌گيرد که در پيرامون آمال و انگيزه‌هاي مشترک براي «نفي وضع موجود» همراه شده‌اند. در انقلاب‌ها تصويري روشن از «وضع مطلوب» وجود ندارد؛ در فرايند «نفي وضع موجود» آينده در هاله‌اي از آرزو و ابهام مستور است.

درباره انقلاب تعاريف فراواني ذکر شده. قصد ورود به مباحث علمي را ندارم و تنها به ذکر برخي تمايزهاي «شورش» با «انقلاب» بسنده مي‌کنم. «شورش» مقطعي و زدوگذر است. هر چند داراي علل اجتماعي است، ولي ريشه‌دار نيست. جرقه‌اي است که گاه به شدت شعلهور و مخرب مي‌شود، مانند شورش سال 1992 لس‌آنجلس [9] و شورش 2005 فرانسه [10]، ولي اندکي بعد فرومي‌نشيند. شورش بيانگر تزلزل در نظم اجتماعي و نشانه فقدان ثبات در نظام سياسي نيست. در کشورهاي باثبات در دو سده اخير شورش‌هاي گاه بسيار جنجالي فراوان بوده است. «انقلاب» مي‌تواند مانند «شورش» پرهياهو و مخرب نباشد، بطني و آرام و مسالمت‌آمیز باشد، ولي سرانجام، به دليل بنیان‌هاي ژرف اجتماعي، نظم سياسي را فروپاشاند. با توجه به تمايزهاي بنيادين دو پديده «شورش» و «انقلاب»، راهکارهاي برخورد و تعامل با اين دو نيز به‌کلي متفاوت است.

«شورش شهري» در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. درباره اين‌گونه شورش‌ها مطالعات و تکنکاري‌هاي تحقيقي کم نيست. در نهادهاي آموزشي نيروهاي امنيتي و انتظامي راهکارهاي مقابله با آن را مي‌آموزند. روش‌هاي مقابله با شورش شهري بسيار پيشرفته است. به‌دليل رواج اين پديده در دنياي جديد تجهيزات فني فراوان نيز براي مقابله با آن ابداع شده. در شورش شهري شايد خشونت کارساز باشد زيرا معمولاً پليس با «ارادل و اوباش» درگير است؛ کسانی که تخريب‌گرند و متجاوز. معهذاً، حتي در اين برخورد نيز پليس مي‌کوشد خشونت را به حداقل ممکن کاهش دهد. هدف، آرام کردن شورش است نه تحريک و تهيج بيش‌تر. هدف تبديل خشونت به

آرامش است نه به عکس.

در «انقلاب»، روش‌هاي مقابله با «شورش» کارساز نيست. «پليس» با «ارادل و اوباش» درگير نيست؛ با گروه‌هاي اجتماعي وسيعي از مردم در تقابل است که در ميان آن‌ها فريختگان کم نيستند. بنا بر اين، حکومتي که به دنياي ثبات است از راهکارهاي مقابله با «شورش خياباني» براي تعامل با «انقلاب» بهره نمي‌برد. پيامد محتوم اين روش، خونين شدن انقلاب‌ها، فروپاشي مهيب نظام‌ها و فروپاشي پرهزينه جوامع است. البته «انقلاب» را، مي‌توان با روش‌هاي خشن، به‌طور موقت خاموش کرد. سرکوب خونين انقلاب سال‌هاي 1905-1907 مردم روسيه يا نهضت سال‌هاي 1341-1343 مردم ايران، به رهبري امام خميني (ره)، نمونه‌هايي از کاربرد اين روش است. ولي اين دو نمونه موفق نبود. سرانجام، یک دهه بعد در روسيه و بيش از یک دهه بعد در ايران نظم سياسي حاکم فروپاشيد.

آنچه من مي‌بينم؟

در تحليل حوادث پنج ماه و نيم اخير ايران بايد عالمانه و منصفانه انديشيد. ابتدا بايد «پديده» را شناخت و سپس براي «درمان» آن چاره جست. اگر تحليل‌گر سياسي، از سر جهل يا تعصب يا يکسويه‌بيني يا غرض، «پديده» را غلط تعريف کند، راهکارها نيز غلط خواهد بود. در ماه‌هاي اخير تلاشي عامدانه، هم از سر غرور و جهل و تعصب، هم از سر غرض، مي‌بينم که مي‌کوشد صورت مسئله به درستي شناخته و تعريف نشود تا آتش شعله‌ورتر و تحولات چاره‌ناپذير شود. آنچه مي‌بينم «شورش» نيست زيرا با سرکوب و برخورد‌هاي خشن اوليه کاهش نيافته؛ عميق‌تر و گسترده‌تر شده. مقطعي نبود، تداوم دارد. فرو نمي‌نشيند، اوج مي‌گيرد. محسن حسام مظاهري درست مي‌گويد که حوادث 13 آبان 1388 نقطه‌عطفي در تحولات پس از شروع جنبش اعتراضيه به انتخابات است. من نيز سير تحولات را اين‌گونه مي‌بينم.

در يکي دو روز اخير با دوستان متعدد صحبت کردم. با تلفن. به جد تاکيد کردم که مي‌خواهند حوادث جاري را «شورش‌هاي خياباني» بنمايند و با راهکارهاي مختص به اين پديده با آن برخورد کنند. صورت مسئله را بايد درست تعريف کرد. آنچه مي‌گذرد «شورش» نيست؛ «انقلاب» است و راهکارهاي خود را دارد. يقين دارم اين سخنان پژواکي نخواهد يافت، از اينرو در وبلاگم مي‌نويسم. برخي اين سخن را دلنشين نمي‌يابند ولي واقعيت را بايد گفت. تحليل‌گراني هستند که آنچه را من مي‌بينم ديده‌اند ولي جسارت بيان آن را ندارند. بايد جسور بود و گفت. من مسئولم. من نگران آنم که در ماه‌هاي آينده روزنه‌هايي که امروز باز است براي هميشه مسدود شود و بر ايران آن رود که محسن حسام مظاهري، و بسيار کسان همچون او، نگران وقوع آن‌اند: جنگ داخلي!

چه بايد کرد؟

اگر صورت مسئله درست تبیین شود، يعني تحولات جاري «انقلاب» شناخته شود، آنگاه مي‌توان راهکارهايي براي پيشگيري از فروپاشي و خونين شدن تعارض‌ها انديشيد. برخلاف انقلاب‌هاي گذشته جهان و ايران، کسانی چون ميرحسين موسوي و سيد محمد خاتمي و مهدي کروبي، که تاکنون متنفرترین چهره‌هاي

جنبش اعتراضی بوده‌اند، خود را «ساختارشکن» نمی‌دانند و، چنان‌که در 13 آبان 1388 دیدیم، کلام آنان نیز نافذ است: مثلاً در مطرح نکردن شعار «جمهوری ایرانی» که میرحسین موسوی خواست و مردم معترض به این خواست احترام گذاشتند. این نقطه مثبتی است برای کسانی که تداوم انقلاب اسلامی و بازگشت به اصول و آرمان‌های امام خمینی (ره) را می‌خواهند.

این تحولات، انقلاب کور توده انبوه و بی‌هویت مردم (Mob)، مانند انقلاب 1789-1799 فرانسه، معروف به «انقلاب کبیر فرانسه»، نیست که مردم بی‌سواد و افسارگسیخته و وحشی باشند و ماجراجویان و بلهوسان سیاسی بتوانند زمام را به دست گیرند. رهبران شناخته شده‌اند و قاطبه مردم معترض آگاه و فرهیخته.

اگر سخن من اعتباری داشت، به جد خواستار تعامل می‌شدم پیش از آن‌که سیر حوادث به آشوب‌های کور بینجامد.

اگر سخن من اعتباری داشت، می‌خواستم با میرحسین موسوی و خاتمی و کروبی جلسه‌ای برگزار شود و درباره آینده ایران اندیشیده شود. می‌گفتم: در انقلاب 1848 فرانسه، انگلیسی‌ها بسیار سرمایه‌گذاری کردند تا فردی هوادار خود را در فرانسه، با نام «ناپلئون سوم»، به قدرت رسانند. در انقلاب 1917 روسیه، آلمانی‌ها بسیار تلاش کردند تا نلین را برکشند زیرا خواستار خروج روسیه از جنگ جهانی بود؛ یعنی آنچه آلمان می‌خواست. چرا امروز این همه می‌کوشند تا میرحسین موسوی و خاتمی و کروبی، یعنی رهبرانی که به انقلاب اسلامی باور دارند و تمامی هویت خود را در انقلاب و میراث امام خمینی (ره) یافته‌اند، منزوی شوند و جنبش دارای هویت به موجی کور و بی‌هویت بدل شود و راه برای رازنان سیاسی هموار؟ چرا برخلاف آنچه تمامی «عاقلان» در تاریخ کردند رفتار می‌شود؟

اگر سخن من اعتباری داشت، می‌خواستم احمدی‌نژاد فوراً به دلیل عدم کفایت سیاسی توسط نمایندگان مجلس برکنار و محاکمه، محاکمه واقعی، شود به عنوان آغازگر و محرک این موج که پس از آن نیز با سوءمدیریت خود هر لحظه ایران اسلامی را با بحرانی جدید مواجه کرده و می‌کند؛ به عنوان کسی که اینک حتی «عقلای جناح راست» نیز او را «بلبلیه آسمانی» و «درد بی‌درمان» یافته‌اند. اگر سخن من اعتباری داشت، می‌خواستم که «اریاب معارک» را از رسانه‌ها و منابر جمع کنند و برخی‌شان را، به اتهام فتنه‌انگیزی، به محکمه کشانند.

در یک کلام، اگر سخن من اعتباری داشت، می‌خواستم که «عقلای قوم»، از هر جناح سیاسی بدون در نظر گرفتن سلیقه یا علائق یا کینه‌های شخصی، جمع شوند و برای مملکت چاره‌ای بیاندیشند.

ارزیابی ۱۳ آبان ۸۸ مرتضی کاظمیان

13 آبان 1388 نیز رسید و گذشت. در مورد آنچه در این روز به‌وقوع پیوست، چگونه می‌توان به قضاوت نشست؟ نگارنده در این مختصر می‌کوشد بر مبنای مشاهدات شخصی‌اش، به ارزیابی این روز و رویدادهای رخ داده ذیل آن در تهران، بپردازد.

پیش از هر سخنی، اشاره به یک نکته‌ی بس مهم، ضروری می‌نماید: بیش از 140 روز (قریب به پنج ماه) از هنگام برگزاری انتخابات 22 خرداد سپری می‌شود. مراسم 13 آبان و حضور اعتراض‌آمیز «سبزها» قرار بود در چنین مقطع زمانی، برگزار شود. ضمن اینکه این آیین در شرایطی مورد توجه معترضان قرار گرفته بود که قریب به اتفاق نهادهای امنیتی و قضایی و نظامی مرتبط با حوادث اخیر، نسبت به هرگونه حضور متفاوت با مراسم رسمی، هشدار داده و مخاطبان را تهدید کرده بودند. از دادستانی پایتخت تا نیروی انتظامی، و از سپاه پاسداران تا وزارت کشور و... همه‌ی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی نظام سیاسی، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم، نسبت به حضور معنادار جنبش سبز، هشدار و زنهار داده بودند.

مستقل از این نکته‌های غیر قابل اغماض، باید به حضور غریب نیروهای امنیتی و انتظامی و شبه‌نظامی و لباس شخصی‌ها، در گوشه‌گوشه‌ی نقاط مرکزی پایتخت (بخصوص خیابان‌های اطراف سفارت سابق ایالات متحده) اشاره کرد. به‌راحتی و بدون اغراق - می‌توان تعداد نیروهای مزبور را که «بسج» و سازماندهی شده بودند، چند ده هزار تن ذکر کرد. این نیروها، تلاش می‌کردند افزون بر ایجاد رعب و وحشت، به شکل مستقیم و غیرمستقیم، مانع از حضور متشکل و تجمع معترضان و بروز و ظهور معنادار «سبزها»، آن‌گونه که در «روز قدس» به‌وقوع پیوست، شوند. به‌نظر می‌رسد مستقل از حوادث بعدی (تعقیب و گریزها و شعارها و...)

همین وجه محسوس و مشهود دیروز، نقطه‌عزیمت مناسبی است که داور مستقل و ناظر بی‌طرف، به پتانسیل بالقوه‌ی «جنبش سبز» پی برد. حتی اگر معترضان دیروز پا به خیابان‌های اطراف سفارت آمریکا (میادین هفت تیر و ولیعصر و فردوسی و خیابان‌های انقلاب و کریمخان زند و...) نمی‌گذاشتند، باز همین وجه از مقابله و بروز و ظهور نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و شبه‌نظامی حکومت، خود بهترین نشانه و «شاهد» برای توان اجتماعی معترضان به نتایج انتخابات و صاحبان قدرت بود.

افزون بر این، همین که با وجود سپری شدن 140 روز از انتخابات، و به‌رغم حضور چندین هزار نیروی امنیتی و انتظامی و شبه‌نظامی، چند ایستگاه مرکزی مترو در تهران، به روی مراجعان بسته شدند، از عمق و گستره‌ی حضور بالقوه‌ی سبزها، و نیز کیفیت نگاه صاحبان ماکروقدرت به جنبش سبز، نشانه‌ها داشت.

به‌بیان دیگر، حجم و کیفیت حضور بازوهای سرکوب حکومت و دیگر شواهد عینی و رسمی، آشکارا نشان از آن داشت که مخالفان دموکراسی، چه برآوردی از پتانسیل بالقوه و بالفعل جنبش سبز، دارند. این امر، قطعاً برای تمامی هواداران و کنشگران جنبش اعتراضی ایران امروز، مایه و موجب خوشوقتی است.

اما صرف‌نظر از این وجه (وجه سلبی ماجرا)، در وجه ایجابی و اثباتی، حضور خیابانی معترضان، باید به اعتراض محسوس و مدنی چند ده هزار نفری جمعیتی اشاره کرد که با وجود تمامی تهدیدها و مخاطرات محتمل و عینی، برای مطالبه‌ی حقوق اساسی و پیگیری خواسته‌های مدنی خویش، به شکلی معنادار در برخی نقاط مرکزی پایتخت، حضور یافتند (و این، برکنار از اعتراض‌های به‌وقوع

پیوسته در دیگر شهرهای بزرگ کشور است). بی‌شک اگر امکان تجمع ایشان، با تهیدات امنیتی و انتظامی و... محدود و منتفی نشده بود، معترضان به‌سهولت در جمعیتی چند صد هزار نفره، مجتمع می‌شدند و خودنمایی می‌کردند. این انتفاء، هیچ تغییری در اصل موضوع و حقیقت امر ایجاد نمی‌کند.

نگارنده بارها تاکید کرده است که حتی اگر نهادهای رسمی قدرت، توفیق یابند که در ظاهر و در وجه بروز و ظهور خیابانی، معترضان را محدود یا پراکنده سازند، یا حتی از انجام هرگونه راهپیمایی اعتراض‌آمیز خیابانی جلوگیری نمایند، باز نمی‌توانند اصل مطالبات، اعتراض شهروندان و نوع نگاه آنان را به قدرت مسلط، منتفی و بلاموضوع سازند. خشم معترضان از نتایج رسمی انتخابات ریاست‌جمهوری دهم، و اعتراض آنان به دروغ و تزویر و تحریف حقیقت، و دیگر رویکردها و سیاست‌های غیردموکراتیک و سرکوبگرانه‌ی مستقر، خود را در مقاطع مختلف و هنگامه‌های گوناگون و مجال‌های متفاوت، متبلور و محقق خواهد ساخت.

وقتی «دل‌های مردمان با حاکمان خویش، قهر باشد، نه تنها دست ایشان به کاری نخواهد رفت، و مدیریت و تولید و صنعت و توسعه‌ی سامان نمی‌یابد، بلکه این نارضایتی و اعتراض خفته، اگر مجال بروز و ظهوری پیدا کند، بیش از پیش، خودنمایی نموده و مطالبات خویش را پیگیری خواهد کرد.

13 آبان 1388 همان معنا و مضمونی را داشت که روز قدس و 25 خرداد و 30 خرداد 88 و دیگر اعتراضات خیابانی داشت؛ 13 آبان 1388 واجد همان پیغامی بود که اینجا و آنجا، روی در و دیوار شهر، یا تابلوهای راهنمایی و رانندگی، انفجاری کوچک از رنگ «سبز» یا علامت «V»، حک و ثبت کرده است؛ 13 آبان 1388 پیام دیگری به صاحبان قدرت بود که با تهدید و ارعاب و سرکوب و اسلحه نمی‌توان بر جامعه حکومت کرد و «انسان‌ها را وادار به تمکین و تعظیم ساخت.

از منظری دیگر، 13 آبان 1388 برای سبزها واجد این توجهات بود: ضمن توجه به جوهر خواسته‌ها و مطالبات به‌حق‌شان، واقع‌بینانه شعار دهند و عمل کنند؛ مبتکرانه و با خلاقیت بیشتر اعتراض خود را پی‌گیرند؛ صبوری بیشتری پیشه کنند؛ بی‌پاس، امیدوارانه در «راه سبز امید» گام زنند؛ و بیش از پیش، با شور و انگیزه و فعال، در «شبکه‌های اجتماعی»، «زندگی» کنند و به‌گونه‌ای «اثباتی» (چنان‌که میرحسین موسوی در پیام اخیرش تصریح کرده است) به ایران فردا بیاندیشند.

دشت سبز و نبض سبز

ابراهیم نبوی

تشکر، قدردانی، سپاس. با صد زبان و بیست لهجه، برای همه آنها که آمدند و برای همه آنها که چون در زندان بودند نیامدند، برای همه آنها که چشم‌شان در بیرون بود و دل‌شان در ایران و نتوانستند باشند، برای همه بچه‌های شهرهای اصفهان و شیراز و تبریز و همه جای ایران را سبز کردند. صداها شنیده شد، عکس‌ها جهانی شد، تصاویر جلوی چشم آمد، مردم هرکاری می‌توانستند کردند و یک چیز مهم و مهم و مهم اتفاق افتاد. ترس بکلی تمام شده است،

البته در مردم و مردم یاد گرفتند که چطور باید باشند، ولی زندانی نشوند و کشته نشوند. امروز جنبش سبز از یک مرحله بزرگ عبور کرد.

گاز اشک آور توی صورت کروی

این برادران نیروی انتظامی و نیروی ضدشورش احمدی رو بشورش، به نظر می رسد که بدون دیدن آموزش کافی از ابزار تولید استفاده می کنند، البته زمان جنتی هم همین طور بود. یعنی در عصر یخبندان دوم زمین شناسی که تازه برادران خوشونت طلب از درخت پائین آمده بودند، بلد نبودند از ابزار تولید استفاده کنند، ولی معمولاً ده سال برای اینکه آدم یاد بگیرد از بیل چطور باید استفاده کند، کافی است. باتوم که ویندوز ویستا یا فوتوشاپ نیست که استفاده از آن به ده ساعت آموزش نیاز داشته باشد. یک سر دارد که می گیری توی دست، یک ته دارد که می زنی به پای مردم. البته ما اینقدر ساده نیستیم که انتظار داشته باشیم کسی که "حلقه گمشده" اش را تازه پیدا کرده، مردم را کتک نزنند، ولی حداقل درست کتک بزیند، باتوم را توی صورت نمی زنند، به پا یا دست می زنند، از میلگرد برای درست کردن ساختمان استفاده می کنند نه زدن به پای مردم، نوشابه را به زندانی می دهند که بخورد، نه اینکه استفاده دیگری بکنند. همین می شود که وقتی هم زندانی می شوند، به جای اینکه اجبی را بمانند، آن را می خورند.

مهدی کروی در اثر اصابت گاز اشک آور به صورتش زخمی شد. یکی از برادرانی که این استفاده غلط را کرده بود، اعلام داشت: چون آرپی جی هفت نداشتم، مجبور شدم برای شلیک به کروی از گاز اشک آور استفاده کنم. دو محافظ کروی هم در جریان حفاظت از وی زخمی شده و به بیمارستان رفتند. مهدی کروی در میدان هفت تیر حاضر شد و با مردم در راهپیمایی روز سیزده آبان شرکت کرد. بعد از این حضور وی دچار امداد غیبی شد و همراه با محافظانش غیب شد و در بیمارستان ظهور کرد. میرحسین موسوی هم که قرار بود در راهپیمایی شرکت کند، از همان دم در خانه دچار امداد غیبی شد و نتوانست از خانه بیرون بیاید.

زایش سبز فرنیک

آقا! وسط این همه بزن بزن و دعوا و درگیری و وقایع داغ و سیاسی، یک اتفاق خوشگل و بامزه برای یکی از سبزه‌های سبز اندرسبز، رخ داد. حنیف مزروعی فرزند علی مزروعی، تنها اصلاح طلبی که هرگز موهایش را شانه نکرد، که فعلاً پدرش معلوم نیست کجاست و احتمالاً هر جایی که هست بهتر از زندان است، و پسرش هم که آخرین تصویر دیده شده از او در مصاحبه با بی بی سی بوده است، و هر کجا هست خدایا بسلامت دارش، یک دختر کوچولوی بامزه درست همزمان با سبزترین ساعت سبزترین روز سال به نام فرنیک مزروعی به دنیا آمد. بابای این بچه که بچه همان بابای فوق الذکر است، خبر به دنیا آمدن فرنیک را در فیس بوک اعلام کرد.

جنبش سبز علوی، حمایت از مرتضوی

جنبش سبز علوی هم که قرار بود در مراسم سیزده آبان با حضور میلیونی خود خط بطلانی بر شایعات

حضور گسترده جنبش سبز بکشد، اصولاً به همان سرعتی که ایجاد شده بود، به همان سرعت هم نابود شد. از این جنبش باختر اینکه همان لباس شخصی قبلی اش را پوشیده بود، تشکر نمی کنیم. چون کتک خوردن که تشکر ندارد. سیزده آبان یک اتفاقی افتاد که به نظر می رسد که باید خیلی مواظبش بود. اول، به قصد کشت می زدند. به همین دلیل می ترسم برای شانزده آذر مردم صبرشان تمام شود، آن وقت خیلی سخت است که آدمها را کنترل کرد. دوم، کلا بسته بودند. تا حالا دیده بودیم که پشت درهای بسته مراسم برگزار شود ولی ندیده بودیم که خیابان را بکلی برای یک عده ببندند. در هنگام پخش سخنرانی حداد عادل در خیابان طالقانی، صدای مرگ بر دیکتاتور مستقیماً از تلویزیون پخش می شد، همین موضوع نشان می دهد که انگار پسرخاله شدیم و فعلاً که جنبش سبز را قبول کردند، دیکتاتور بودن را هم قبول کردند، می ماند موسوی که آن هم برای شانزده آذر قبول می کنند. البته احتمالاً دفعه بعد برای شرکت در نماز جمعه یا مراسم شانزده آذر باید ویزا گرفت و مجوز عبور داشت. سوم، آی عصبانی بودند. ملت همه به هر شکل می شد آمده بودند، ولی خیلی عصبانی بودند. به نظرم اگر این همه ارتش را احمدی نژاد برای درست کردن کشور بسیج کرده بود، و این همه فکر برای کنترل مردم که واقعا کار علمی شده بود، برای کار روی اقتصاد و فرهنگ و سیاست کشور می شد، اصلاً خس و خاشاکی وجود نداشت.

همدان، شیراز، اصفهان، متشکریم

تهران که دسته گل بود، به کنار. شهرستانها هم این دفعه آمدند. برادران ضدشورش که به جای شستن محمود مذکور، شهر را کثیف کرده بودند، در تهران متمرکز بودند و همدان و شیراز و خیلی از شهرهای دیگر سبزه‌های خیلی درخشان تر از روز قدس آمده بودند. در اصفهان درگیری وحشتناک بود و سبزه‌ها کاملاً قرمز شدند، ولی روسیاهی به همان سیاه‌ها ماند.

سرهنگ هنگ کرد

شریعتمداری رفته بود دکتر، دکتر گفت چی شده؟ شریعتمداری: همه جام درد می کنه، سرم، پام، شکمم، چشمم....
دکتر گفت: مثلاً سرت چطوری درد می کنه؟ شریعتمداری گفت: ببین، انگشت دست راستم وقتی می زنم به سرم درد می گیره، اوی اوی چه دردی می کنه، یا مثلاً همین انگشت دست راستم وقتی می زنم به پام درد می کنه، اونوی اوی چه دردی می کنه پام، اصلاً انگشتمو به هر جا می زنم درد می گیره....

دکتر انگشت دست شریعتمداری را در دست گرفت و نگاهی کرد، جیب شریعتمداری درآمد. دکتر گفت: چیزی نیست، فقط انگشتت درد می کنه، به هر جا می زنی درد می گیره، باتوم دستت گرفتی؟

شریعتمداری گفت: بله، سیزده آبان امروز، رفته بودیم برای دفاع از کیان اسلام، دستم درد گرفت. در همین راستا، شریعتمداری در کیهان نوشت که سایت های وابسته به ضدانقلاب امروز برای چند ساعتی هنگ کرده بودند و هیچ خبری منتشر نمی کردند. آگاهان برای شخص مذکور توضیح دادند که

مشکل از انگشت اوست نه از سایت های خبری، چون اکثر کسانی که در سایت های خبری مطلب می گذارند، خودشان در تظاهرات بودند، و فرق سایت های خبری ضدانقلابی با کیهان این است که سایت های ضدانقلابی هنوز به این معرفت و آگاهی نرسیدند که مثل کیهان می توانند خبری را پیش از آنکه اتفاق بیافتد توصیف کنند و حتی عکس آن را منتشر کنند، به همین دلیل باید صبر کنند که اول یک واقعه رخ بدهد، بعد آن را منتشر کنند. به همین دلیل پیشنهاد می شود تا انگشت تان خوب نشده، چماق به دست تان نگیرید.

فیس بوک، بالاترین، حمایت می کنیم

خیلی خوب بود. تا ساعت دوازده ظهر هیچ کسی لینک تازه نمی گذاشت و تصویری آپ لود نمی کرد و خبری نمی داد. معلوم بود همه کامپیوترها را خاموش کردند و به خیابان رفته اند. البته برای دفعه بعد پیشنهاد می کنم که گروه های خواهر برای خبررسانی تشکیل شود، مثلاً بچه های پاریس با بچه های اصفهان ارتباط بگیرند و خبرهای آنها مستقیماً از دوستان واقعی شان در محل مذکور با تلفن بگیرند و منتشر کنند، این طوری هم می شود. البته این نظریه "گروه های خواهر" برای جنبش سبز خیلی کارکرد دارد که باید در موردش توضیح غیرواضحات بدهم. ولی از دیروز تا همین حالا سایت های فیس بوک و توییتر و بالاترین بهترین بودند، بهترین و دقیق و بموقع.

دشت سبز آرش سبحانی

این آرش سبحانی هم موجود دوست داشتی و خفن سنگینی است. گاهی اوقات احساس می کنم انگار از دهان من حرف می زند و انگار همان را که فکر کردم به زیبایی می خواند. البته از تهران می شناختمش و از آنهایی است که برای هر سانتی متر موفقیتش، که حالا چندین متر است، کلی زحمت کشیده. ترانه دشت سبز را برای جنبش سبز خواند و نزدیک سیزده آبان منتشر کرد. این ترانه دقیقاً همان مشکلی را که خیلی از ترانه های فارسی دارند، ندارد. ترانه های فارسی، بخصوص در موسیقی پاپ و راک، همه چیز دارند جز معنی، و به همه شکلی خوانده می شود، جز حسی که در کلمات است. "دشت سبز" آرش را ببینید و از همه چیز آن لذت ببرید، کلیپ اش هم خیلی خوب است. البته یک کلیپ خوب و بی نظیر هم مصطفی هروی برای "یارم بیا" ساخته است که هزار بار دیدنش هم کم است. به نظر شما من چرا با وجود اینکه ده هزار بار فکر کردم که بنشینم و ترانه بسازم و عاشق این کار هستم و خیلی هم دوست دارم با آرش و دوستان کار کنم، تنبلی می کنم و این کار را نمی کنم؟ خوب! چشم! به اندازه کافی تحقیر شدم، بزودی این کار را خواهم کرد.

عوارض بهداشتی سیزده آبان

سیزده آبان برگزار شد، آخ پام! در این روز میلیونها سبزه پوش در همه شهرها به خیابان رفتند، آخ کمرم! سبزه ها با پذیرایی گرم و گازدار و اشک آور نیروی ضد شورش و لباس شخصی ها و موتور شخصی ها مواجه شدند، آخ چشمم، می سوزد! و ساعتها در خیابان ماندند، آخ سرم! و بعد از یک روز باشکوه به

خانه بازگشتند، آخ دلم! سازمان بهداشت جهانی و سازمان پزشکان بدون مرز عوارض هرگونه حضور در مراسم سیزده آبان را بشرح زیر اعلام کرد:

سرفه و درد گلو (ناشی از رساندن صدای ملت به گوش دولت)

شکستگی پا و دست (ناشی از پرداخت بارانه غیرمستقیم دولت از طریق حامیان آن)

سردرد و چشم درد (ناشی از بو، صدا و گاز ناشی از وجود دولت دهم)

دردهای عضلانی در تمام بدن (ناشی از سیاست تندروی موتورسواران روی پیاده های سبز)

پزشکان بدون مرز اعلام کردند که برخلاف سبزه که دچار کوفتگی و خونریزی و شکستگی استخوان

و چشم درد و سردرد شده اند، در نیروهای حامی دولت در این روز سوزش شدید در دل و چند جای

دیگر دیده و گفته شده است که بیماران مذکور به نظر نمی رسد حالا حالا ها محل مقتضی سوزش شان

خوب شود.

کیهان، رسانه سبز

این همه زور می زدیم که رسانه سبز درست کنیم، بیا، این هم رسانه سبز. از در و دیوار رسانه های

استکباری (همان ایکبیری خودمان) سبزه می تراود. من نمی فهمم، اگر صدها هزار طرفدار حکومت و

پنج هزار سبزه به خیابان رفتند، پس چرا کیهان همه مطالبش درباره ماست. بقول هنری کیسینجر "شما

وقتی پیروز می شوید که دشمن تان هر روز درباره شما بنویسد." نوام چامسکی هم در کتاب زبانشناسی

مدرن و رازهای آن گفته است "شما وقتی در رسانه مخالف تان جا گرفتید، بازی را برده اید." تقریباً تمام

کیهان امروز خبرهای جنبش سبز را منتشر کرده است. سرمقاله "نارگیل" (موضوع مورد علاقه

رئیس جمهور) تحلیلی از جنبش سبز و موقعیت آن است، کلید (گفت و شنود) درباره موسوی و خاتمی

است، اکثر نامه های خوانندگان درباره جنبش سبز است، مطلب "دست های چندی" مروری بر تاریخ

جنبش سبز و ارتباط آن با سیزده آبان است، خبر فرآکسیون اصولگرایان درباره موسوی است،

خبرویژه درباره بی اعتنایی مطلق مردم به حضور سبزه ها، نشان از اعتنای مطلق کیهان به حضور

سبزه ها دارد، خبر اوباما هم مربوط به اپوزیسیون و جنبش سبز است، در خبر ویژه بعدی کیهان خبرهای

رسانه های جنبش سبز در 13 آبان را معرفی کرده است. مطلب شتر و سوزن هم در مورد ترکیه است

اما تمام آن به جنبش سبز اشاره دارد، حتی در خبرویژه آخر درباره افغانستان هم به انتخابات و

جنبش سبز اشاره شده است. کلا و براساس میزان مطالب صفحه دوم کیهان، هفتاد و هفت درصد

مطالب درباره جنبش سبز است. این پیروزی بزرگ را تیریک می گوئیم و امیدواریم حالا که کیهان و

رجانیوز منتشر کننده اصلی خبرهای جنبش سبز شده اند، بقیه رسانه های دولتی هم این وظیفه را انجام

دهند. از برادر حسن و برادر حسین بخاطر این وظیفه شناسی تشکر می کنیم.

لباس مبدل ی ه ر

مطمئنم که مانند روسری نبوشیده، چون اصلاً بهش نمی آید. عبا و عمامه هم نگذاشته که بگوئیم حجت

الاسلام مخفی شده. موهایش را هم سبزه نکرده و لباس جینگول مستان نبوشیده، چون تابلوی تابلو می شود.

من که معنی این خبر را نفهمیدم، شما حدس بزنید. رسانه های دولتی نوشتند "پاسر هاشمی با لباس مبدل

در حال تحریک مردم در راهپیمایی سیزده آبان دیده شد." به نظر شما یک آدمی که در حال عادی یا کت

و شلوار و پیراهن می پوشد، یا پیراهن و شلوار می پوشد، چطوری ممکن است لباس مبدل بپوشد، و

مردم را تحریک کند؟ اصلاً این مردم احتیاج به تحریک دارند؟ آن هم با کسی که لباس اش مبدل

است. باز اگر می گفتند استرپب تیز کرده و لباس سکسی پوشیده و مردم را تحریک کرده، جلوی

می شد. ولی با لباس مبدل، وسط روز روشن، جلوی یک ارتش ضد شورش، آن هم آدمی که دهانش را

باز کند، با حتی باز نکند، معلوم است که پسر هاشمی رفسنجانی است چطوری می تواند مردم را تحریک

کند؟ پدرش که چهل سال سابقه دارد، ده سال است نمی تواند کسی را تحریک کند، پسرش که اصولاً این

کاره نیست.

شمس الواعظین: فرو ریزی هیبت

حکومت

شاهدان عینی و فیلم های پخش شده در اینترنت نشان از حضور گسترده مخالفان دولت در تظاهرات ۱۳

آبان و از آن سو سرکوب شدید آنها توسط نیروهای امنیتی دارد. ماشاالله شمس الواعظین می گوید

حکومت باید نگران از بین رفتن اقتدارش باشد. ماشاالله شمس الواعظین روزنامه نگار و تحلیلگر

سیاسی می گوید هرچه سرکوب از طرف حکومت بیشتر شود، حرکات مردم نیز رادیکال تر خواهد شد

و او این را به نفع جنبش اصلاح طلبی نمی داند. سخنگوی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات می گوید تا

دیر نشده حکومت باید برای این مسئله یک راه حل سیاسی پیدا کند وگرنه به عقیده او شکاف بین

حکومت و مردم تبدیل به شعله های خطرناکی می شود که زبانه های آن معلوم نیست به کجا خواهد انجامید.

آقای شمس تظاهرات دیروز مردم در سیزده آبان در مقایسه با تظاهرات معترضان دولت در روز قدس

قدری متفاوت بود. حداقل از این نظر که سرکوب از طرف نیروهای دولتی بیشتر بود. فکر می کنید آیا

قرار است روش دولت عوض بشود و در مقابل معترضان خشن تر از قبل عمل کند؟

ماشاالله شمس الواعظین: اشاره ای که شما کردید، اشاره ی درستی است. دیروز (۱۳ آبان) تفاوتش با

روز قدس این بود که در روز قدس اینها نمی خواستند کوچکترین خشونت بی کار ببرند و

خونی ریخته بشود، روز قدس مبارزه با اسرائیل است و اینها نمی خواستند عملی را انجام بدهند که

شبهه اعمالی بیاند که در فلسطین اشغالی دارد صورت می گیرد. لذا خیلی باز و با سعه صدر

برخورد کردند و همراه با انعطاف سیاسی. ولی هشدارهایی که پیش از سیزده آبان به مردم داده شد و

مردم در یک چالش بزرگ با حکومت وارد میدان شدند، موجب شد که نیروها و قوای امنیتی وارد عمل

بشوند و خشونت را به میزان بسیار زیادی بالا ببرند. در واقع دیروز بین دو گروه از مردم تجزیه شد؛

مردمی که مرگ بر آمریکا می گفتند مورد حمایت

نیروهای امنیتی بودند و مردم دیگر به هر دلیل هر شعار دیگری که می دادند مورد تعقیب و سرکوب و تعدی و ضرب و جرح مأموران امنیتی قرار

می گرفتند. این تفاوت بین روز قدس و روز سیزده آبان است که به نظر می رسد نیروهای امنیتی قصد

ادامه ی این وضعیت را دارند.

علیرغم هشدارهایی که قبل از سیزده آبان داده از سوی مقامات دولتی شده بود و همین طور اخبار

تکان دهنده ای که از بازداشتگاه های مختلف، از بدرفتاری با زندانیان می شد، باز هم دیروز حضور

مردم بسیار چشمگیر بود. کسانی که شاهد عینی بودند می گویند یکجور تمام شدن طاقت مردم و

یکجور لجبازی و این که انگار برایشان دیگر مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، در مردم دیده می شد. آیا شما

هم چنین چیزی را مشاهده کردید؟

تظاهرات دیروز مردم استفاده و بهره بری و فرصت سازی برای ابراز وجود بود. این یک. دو این

که دولت به هر دلیلی اجازه ی تجمع به جنبش سبز نمی دهد. بنابراین جنبش سبز در انتظار می ماند تا هر

مناسبتی که جنبه ی ملی دارد و نیاز به مجوز آنها ندارد وارد صحنه شود. فاصله ای که بین دو مناسبت

می افتد، مردم معترض را بیشتر جری می کند و بهشان جرأت بیشتری می دهد برای این که بتوانند

جام مخالفت خودشان را بریزند و به یک معنا بغض شان را بترکانند، گرچه این صفت، عمدتاً ادبی

است، ولی واقعاً به واقعیت های دیروز و تظاهرات دیروز می خورد. بدین ترتیب می شود این جواری

گفت، اگر این تظاهرات جنبه ی رسمی به خودش می گرفت، شاید نه این میزان خشونت به کار می رفت

و نه حتی شعارهای رادیکالی که دیروز مورد مخالفت بسیاری از رهبران اصلاح طلب هم قرار

گرفت، داده می شد. بنابراین تقصیر عمده ی این ماجرا به نظر من به گردن دولت است که اجازه ی چنین

تجمعی نمی دهد. حکومت باید از یک چیز دیگر هم نگران باشد و آن فروریختن تدریجی هیبت حکومت

است. چون اعلام می کند، هشدار می دهد که توی خیابان نیابید، ولی می آیند. خب پس فردا این به زیان

حکومت تمام می شود. نه در این بخش، در تمام بخش هایی که می خواهد اعمال اقتدار بکند، بویژه در

موضوعات حساس مثل پرونده ی اتمی، مثل مسایل اقتصادی، مثل مسایل قومیت ها آنوقت نمی تواند

اعمال اقتدار بکند و حتی قادر به حفظ تمامیت ارضی نخواهد بود. وقتی مسئله ای به این سادگی مثل

تظاهرات مخالفان را نمی تواند مدیریت بکند، آرام آرام ریزش اقتدار و هیبت پیدا می کند و این در

کوتاه مدت به زیان دولت است و در درازمدت به نظر من به زیان حکومت ایران است. حتی اگر

اصلاح طلبان موفق بشوند به قدرت دست پیدا بکنند، به نظر می رسد این به زیان آنها هم خواهد بود.

فروریختن هیبت حکومت مرکزی در ایران به سود هیچ دولت مرکزی در ایران صرف نظر از نام و

صفت اش نخواهد بود.

اشاره کردید به شعارهایی که داده شده است. این طور به نظر می رسد که گویا مردم از آن

خواسته های اولیه شان فراتر رفته اند، این که ایشان را پس بگیرند و انتخابات تجدید بشود. دیروز و

البته تک و توک در روز قدس شعارهایی علیه شخص اول مملکت داده می شد. شما هم الان به

حلقه سبز جهانی

ایرانیان در ۱۲۰ کشور جهان گرد آمدند، سیزم آبان را سبز کردند و همراه با مردم ایران خواستار پایان سلطه استبداد خونین شدند. این گزارش ها تا کنون به روز رسیده و بقیه هم به تاریخ منتشر خواهد شد.



تجمع پر شور ایرانیان در ایتالیا



تجمع ایرانیان هامبورگ



تجمع ایرانیان برلین

گاز اشک‌آور! در نتیجه باید یک موازنه‌ی قوایی صورت بگیرد. حالا ممکن است این سوال پیش بیاید که چه کسی باید در این زمینه گام اول را بردارد؟ من معتقدم طرفی که قدرت فهریه و قدرت سرکوب را در دست دارد، باید از قدرت بخشش بالایی برخوردار باشد. در نتیجه او باید آغازگر حرکت به سمت عقب باشد، برای برقراری آشتی با جناح مخالف و در نتیجه پرکردن شکافی که در اثر انتخابات اخیر بوجود آمده است و این شکاف می‌رود تا تبدیل به شعله‌های خطرناکی بشود که زبانه‌های آن معلوم نیست به کجا خواهد انجامید.

منبع: دویچه وله میترا شجاعی - تحریریه: فرید وحیدی

توطئه جدید کودتاچیان علیه تظاهر کنندگان 13 آبان:

۸۰ زن و دختر دستگیر شده در زندان

مخوف خورین

دختران و زنان دستگیر شده در روز 13 آبان به زندان مخوف خورین برده شده‌اند. نیروی انتظامی و وزارت کشور از زخود سلب مسئولیت کرده‌اند. دستگیرشدگان در اختیار سر دار نقدی هستند و معلوم نیست چه سرنوشتی برای دستگیر شدگان رقم زده‌اند.

بر اساس آخرین اخبار تعداد دختران و زنان گمشده نزدیک به 80 نفر است.

خانواده گمشدگان از صبح پنج شنبه به جست و جوی عزیزان خود رفته‌اند. مسئولان نیروی انتظامی و وزارت کشور بکلی اظهار بی‌خبری کرده‌اند.

خانواده‌ها با پیگیری تنها توانسته‌اند بفهمند که زنان و دختران دستگیر شده را به زندان خورین در نزدیکی ورامین برده‌اند. این زندان حالت اردوگاه نظامی دارد، در اختیار نیروی انتظامی است و تا کنون از آن برای نگهداری معتادین استفاده می‌شده است.

بعد از مراجعه خانواده‌ها به زندان خورین به آنها گفته شده است که زندانیان را به اوین برده‌اند.

اطلاعات موثق حاکی است که کودتاچیان تعدادی از زندانیان عادی بازداشتگاه خورین را به زندان اوین منتقل کرده‌اند.

ناظران معتقدند دستگیری زنان و دختران جنبش سبز در راهپیمایی 13 آبان، یک برنامه از قبل حساب شده از سوی کودتاچیان بوده است. بعدها تن در جریان تظاهرات 13 آبان بازداشت شده‌اند که اکثریت آنان را زنان و دختران تشکیل می‌دهند. شیوه دستگیری و انتقال زنان و دختران به زندان مخوف، نگرانی برای ایجاد زندانی مخوفتر از کهریزک را دامن زده است.

کنسرت گوکوش با میچ بند سبز در مالزی



آن اشاره کردید. این را شما چه طور ارزیابی می‌کنید؟

حکومت از این مسئله استفاده خواهد کرد برای این که اولاً انگیزه‌های واقعی تظاهرکنندگان را در روز اول، امروز به رخ آن‌ها و به رخ مخالفان و رهبران مخالفان بکشد و دوماً رهبران اصلاحات را مورد تعرض و محدودیت و حتی شاید مورد بازداشت قرار بدهد. ولی واقعیت این است که اگر حکومت به خواست اولیه‌ی معترضان تن می‌داد، به اینجا نمی‌رسید. وضعیت کاملاً طبیعی است. وقتی شما معادله‌ای را مطرح می‌کنید که نتیجه آن برای حکومت هم‌ماش بُرد بُرد باشد، جامعه بدنه‌ی اجتماعی به سمت رادیکالیز شدن حرکت می‌کند، حتی در طرح شعارها! بهتر آن است که حکومت روی توانایی خودش برای سرکوب و ایجاد محدودیت و ایجاد خفقان شرط‌بندی نکند. روی توانایی خودش برای این که می‌تواند این مسئله را جمع و جور بکند، زیاد حساب باز نکند. روی توانایی و قدرت اجتماعی هم فکر بکند که اگر به انفجار بغض و ترکیدگی مطالبات و انبوهی مشکلات برسد، آنوقت هیچ قدرتی و هیچ حکومتی قادر به رویارویی با آن نخواهد بود. لذا باید تا دیر نشده حکومت بار رهبران اصلاحات بنشیند و یک راه حل سیاسی پیدا بکنند. به دلیل این که بحران، سیاسی است، راه حل آن هم سیاسی است. راه حل‌های امنیتی، بگیروبیند، بازداشت‌ها، محدودیت‌ها، تجاوز در زندان‌ها، بستن روزنامه‌ها، تعطیلی مراکز تجمع که الان حتی به دعای کمیل رسیده است، اینها راه حل نیست. ما پس فردا مراسم محرم را داریم، شانزده آذر در پیش روست. حکومت نباید مدام توانایی خودش را به میدان آزمون بگذارد.

و نکته‌ی دیگر که راهپیمایی دیروز را از راهپیمایی‌ها قبلی متمایز می‌کرد، شرکت‌گسترده‌تر مردم در شهرستان‌ها بود. گزارش شده که در اصفهان، رشت، اهواز و تبریز تظاهرات گسترده‌ای صورت گرفته است. آیا این می‌تواند نشانه این باشد که این جنبش دارد تمام ایران را می‌گیرد؟

حرکت دیروز به معنای دقیق کلمه، استمرار یک حرکت بود. من اصلاً کاری به ادعاهای طرفین در مورد نتایج و ماهیت برگزاری انتخابات ندارم. من اشاره می‌کنم به آماري که خود دولت اعلام کرده است. آقای مهندس میرحسین موسوی ۱۴ میلیون رأی آورده است. مطابق گفته‌ی خود حکومت این ۱۴ میلیون مال شهرهای بزرگ و طبقه‌ی متوسط به بالا بوده است. نخبگان، تحصیلکردگان و همه‌ی طبقات دارای تحصیلات عالی پشت سر میرحسین موسوی هستند. طبقه‌ی متوسط هم می‌دانید که در هر جامعه‌ای طبقه‌ی بسیار تعیین‌کننده‌ای است. می‌تواند اقتصاد را فلج کند، می‌تواند سیستم بوروکراتیک دولت را فلج کند. این طبقه است که هم‌اکنون وارد صحنه شده است. هم‌اکنون این طبقه دیده می‌شود، ریشه دارد، پایگاه دارد. بنابراین ۱۴ میلیون انسان که مخالف‌اند، از هر فرصتی برای ورود به خیابان و عرض‌انداز در قبال حکومت، استفاده می‌کنند. این راه حل راه حل امنیتی و سرکوب و بگیروبیند و گاز اشک‌آور و باتوم و این‌ها نیست. راه حل سیاسی است، چون بحران سیاسی است. کسی برای مبارزه با حکومت سلاح به دست خودش نگرفته، آمده شعار طرح می‌کند. شعار را با شعار باید پاسخ داد. نه با



بخشی از مجموعه تاریخ من شهبلا بهار دوست

تاریخ من از کجا بود؟
که بود؟
که خواهد بود؟
تا کجا؟
امروز به تاریخ روزی پوچ
به سلامتی شما می نوشم
سر مست می شوم
رد پرسه هایی دور میدان
رد انگشتانی روی شیشه ها
امشب همه نمناک، نمناک
سر که روی گردن می چرخد
چشم انداز دیگری می جوید
اما در برهوت این تاریخ تا ورق می زرم
لبخند، پوزخندی تلخ می شود
در راه شب، قاطع و برنده، شاخساری می بینم، سبز
به تماشا که می نشینم
آوازم دهان باز می کند، سبز تر
ناگهان جعدی روی شاخه می پرد
هو هو می کند.
نگاهش می کنم، دور می شوم
به تاریخ امروز، دیروز روزیست
که به فردای کودکی می اندیشم
به سایه های بیشمار من
مدام بر پیشانی تاریخ خط نوشته
خطها، آهنگ رنگین کمان
دست در دست در رقص
دخترانی، پسرانی، چشم در چشم
دنبال هم، تا ستاره ها دوو دوو
تاریخ با ما مدام بند بازی می کند
از جغد و رشکسته، تا خط جابجا
از صادرات فتوا، تا صادرات خان
مصادره پشت مصادره
گاه روز روشن کودتا می کند
امشب آغوش گشوده، می لرزم
هفت بار هفت، روی هفت سینه، سبز می نشام
به پنجاه می رسم
نشان به نشانه های ندا می زرم
برای سهراب که به مرگ لبخند می زند
به سایه ام که سوخته فریاد می زند!
چه بی تاب می شوم!
هنوز چموشم، از دیوارها می پریم
از گلهای وحشی چیده
بر پیشانی عکسها می نویسم:
ننگت باد! ننگت باد
تاریخ من از کجا بود؟
که بود؟
که خواهد بود؟
تا کجا؟
امشب برای خوابهای پریده ام
چشمی به لکننت تاریخ چشمک می زند
با من فارسی حرف نمی زند
روی بادبادکها برای باد سوت می زند
تاریخ من از کجا بود؟
که بود؟
که خواهد بود؟
تا کجا؟

جلیل آهنگر نژاد : از کتاب :طعم روزهای نیماده

با همین شلوار گردی و
کمی زاگرس
امسال
چند باران به نام تو باریده است؟!
از چند کوچهای بن بست
بوی کفش هایت می آید؟!
با همین شلوار کردی و
کمی زاگرس
در حافظه ای چند پرنده
پر پر می زنی؟!
در برف کدام مرز سیم خاردار
در زیر جیب چپ پیراهنت
هنوز بوی «هناره» می آید؟!
با همین شلوار کردی و
کمی زاگرس
کدام اکسیژن و حلیجه و انفال
ترا در آنتن های دنیا قسمت کرده است؟!
ز کتاب :طعم روزهای نیماده
محمود کویر
بالا گرفت
غوغای غریب مرغان دریا
چمدانت را بردار!
باید برویم.
شالی برای شانهای شب شمال
پیراهنی ستاره دوز
برای خواب خوشبوی دختران خیابان
و این سه تار بی قرار
برای پسران میدان، پل
کوچه پس کوچهای بیا بیا.
باید برویم.
از نقاره خانه ای خواهیم گذشت
که قاریان کور به قار قار آیه های قتال
مشغولند
از گذر سلاخانی خواهیم گذشت
که قناری و قمری بر قناره کشیده اند
از تورهای بافته با مفتول و میخ خواهیم
گریخت
از بازار تازبانه فروشان
از کج خنجرکشان و خم خاموشان
زیر بارش باران بریده بریده براده های
استخوان
تا آن سوی خاکریزهای تاریک آهک و
گوگرد
از میان لنگه به لنگه کفش های سپید
کنانی
و پیراهن های پاره پاره بر نيزه های باد
از پل های بسته بر شانه و دوش خویش
خواهیم گذشت
تا بنادر ممنوع
آن جا که ملاحانش
ماه را بوسیده اند
بر عرشه های سپیده دمان
و آوازه های خیسشان لیس می کشد
بر شورابه و شب:

این شب اگر بیاید
در ره اگر بمانی
این گرگ پیر اگر باز
از پوستین در آید
از بیشه بر نیاید
جز دود زرد هوهو
جز عطر اشک آهو.
باد شمال برخاست
ملاح و ناخدا کو!
بانگ درآ درآ کو!
گم گم گم باد بود و رگ رگ رگبار که
ناخدا از میخونه ی کنار بارانداز اومد بیرون.
از میون صف سربازای سیاه پوش
گذشت. عصاش رو انداخت زمین. با
همون پای چوبی... تق. تق. تق رفت
روی بارانداز. تموم دریچه ها نیم باز بودن و
باد توی شعله ی شمع ها ، روی لته ی
شکسته ی دریچه ها بر طبل می کوفت و
پرده ها و علمای پاره پاره رو می رقصوند.
مث این که هفتاد واهفت هزار پری
دریابی داشتن می رقصیدن. روشو کرد
طرف آنجلا. کشتی مث به اسب سفید
بالدار. خیلی سفید. به سفیدی کوه های
برف گرفته. وایساده بود.
- بادبونا رو بکشید! بادبونا رو بکشید!
اسب سفید بالدار سری پایین آورد و
پیشونیش رو روی آب گذاشت. بعد به
دفعه قد کشید و سر بالا برد و سینه ی
سفیدش رو کوبید به سینه ک موج و ...
سربازای سیاه پوش به قطار شدن. زانو
زدن. نشونه رفتن...
میون غوغای مرغای دریابی و پرپر
بادبونا ی نور، ناخدا از بالای پیشونی
بارانداز خم شد. پیپ مروارید نشون
نقره کوبش که از جزیره آورده بود هنوز
کنار لبش بود. کمر راست کرد. دستاش
رو از هم باز کرد و به طرف آنجلا بال زد.
بال بال زد و گله های وحشی کف، مث به
سپاه دلاور، آغوش وا کردن و سردارشون
رو با خود بردن.

یابانگ ملاح های دیوونه بود و آنجلا که
بادبونیش داشت با کاکل خورشید
عشق بازی می کرد.





طالع بینی چینی شهلا زرلکی

برای محمدعلی سپانلو
که واژه کلیدی این شعر را از او قرض گرفته‌ام!

نهنگ یا پلنگ
فرقی به حال ماه ندارد

در ابتدای فصل گاو
هیچ ببری از کتاب گمشده‌ام خبر نمی‌آورد
و من با آهنگ‌های عربی

آیروبیگ می‌رقصم
خیلی گذشته است
خبری از گاوهای قدیمی نیست
باید از اداره تأمینات شکایت کنم
ما دور شده‌ایم
از موش‌های معصوم خانگی
خبری از گربه‌های قدیمی نیست

چرا فکر می‌کنی روزنامه چرت می‌گوید
و واگن زنانه مترو
فروشگاه سیاری است که تند می‌رود
قلب‌های صورتی را فراموش کن
همه لباس‌های زیر را
با قلب‌های صورتی کوچک که توی دهلیز چپشان
به زبان بیگانه نوشته‌اند
شب به خیر لیدی!
و خوابم نمی‌برد
بله بله

لباس زیر را خط بز
دکمه delete سمت راست است آقای سردبیر!
همه لباس‌ها را بکن
من هم با لباس زیر مخالفم
من با شما موافقم
با همین سه نقطه‌های بی گناه
من و شما می‌دانیم زیر این سه نقطه‌ها چه سه
نقطه‌هایی ...
مسلم است که خیال قدرت دارد
اوج می‌گیرد
پرواز می‌کند
اوج می‌گیرد تا آنجای آسمان...
باید دارشان زد
باید روی ذغال گذاخته کلاغ پر بروند
پرروهای پورنو پسند

حق با شما بود
خیلی زود عادت کردم
به آنجا می‌گویم ماتحت
به اینجا می‌گویم آنجا
عربی را دوست دارم
شیرین‌تر از قند پارسی
آنچه زیر است
آنچه زیر است را دوست دارم
فارسی هم بلدم به اندازه آن‌ها
از جاده خراسان و خوارزم چند باری رد شده‌ایم

پر ادوی عالیجنابان
گاوها توی مراتع خراسان قدم می‌زنند
شیشه‌های دودی

جهان ابری

خوارزم مه آلود

من گرمم است

گر گرفتگی یانستگی

این جا همه چیز زودرس است

نه! نه به جان عزیزتان

نقل بر-انداختن و لباس زیرمخملی و این حرف‌ها
نیست

مداد سوسمارنشانه را می‌اندازم برای شما آقای
سردبیر!

خم شوید روی زمین

من خم نمی‌شوم

ماتحت این گاوها توی این مراتع سبز

فکری کرده‌اید برای سوزاک شتری این گاوها

من گرمم است

اینجا خراسان نیست

عربستان نیست

من فارسی را با ته لهجه آمریکایی فراموش کرده‌ام

من آنجا در لباس زیر گود نابت لیدی می‌سوزد

من رقص عربی بلد نیستم

و از هر آنچه زیر است

دلم می‌گیرد

نهنگ یا پلنگ

فرقی به حال ماه ندارد

طالع بینی‌های ترسو!

به سلطان جنگل خبر دهید

من همین فردا می‌میرم

آذر کتابی

پیدایش می‌کنم.

به کتاب مقدس همی عالم - شما - خودم.

"فقط نشانی‌اش را بدهید"

در کارم ورزیده‌ام

بیست و پنج سال می‌شود

که هپاز ی‌ام یا آن‌ها

نیض‌شان را که بگیرم

می‌پرند

از جیک‌جیک به گنجشک

از صدف به دریا

از این سیاره‌ای که چشمک

نمی‌زند

تا آن ستاره‌ای که ...

- این‌ها، همه موهایی دارند سیاه!

با خنده‌هایی که

چرخ می‌خورد از دست به دهان

از دهان به چشم

از چشم به ...!

البته حق با شماست.

اما من،

- فقط -

لای نیض مرجان‌ها

آفتاب گندم‌ها

و شوخی ستاره‌ها را

جستجو می‌کنم.

گفته بودم

با در کشورهای صفر درجه‌ی سانتی‌گراد،

زیر سنگ

دنبالش می‌گردم، ها؟

علی مومنی

تقدیم به علی مسعود هزارجریبی

می‌آبی ای سراغ!

می‌گیری و دوباره دور می‌شوی

بر سنگ ردیابی و

در آسمان خورشید

می‌درخشی و

دوباره سنگ می‌شوی

صدها هزار دایره بر آب و

دورتر تا خاک ...

بر خاک ساحلی و باز

در آسمان

زمین

پله ای تنهاست .

بهاره بشارتی

باد می‌آید

و جنون باد، پنجره را گرفته

در این خانه همیشه کسی جیغ می‌کشد

و من همیشه قایم می‌شوم

در اتاقک رختخواب-های خانه-ی بچگی-ام

جایی که کیف پول قرمزم گم شد.

قایم می‌شوم و مدام دنبالش می‌گردم

آنقدر که دیگر نه صدای جیغ-های پنجره بیاید

نه جیغ-های زنی که کودکی-اش را گم کرده است.

کتاب (!)

نسیم عرب امیری

یار غاری هست اوایل کتاب

نام دارد بی جهت لیل کتاب!

آدمی با خواندنش آدم (!) شده

آدمی را می‌کند معنا کتاب!

یک کتاب است و غبار خاطره

سینه چاک و خسته و تنها کتاب!

آنقدر چاپ کتاب آسان شده

می‌شود در هر کجا پیدا کتاب!

هر چه تیراژش به بالا می‌رود

شهرتش هم می‌رود بالا کتاب!

نام‌های بعد نشرش جالب است

ناشرش را می‌کند رسوا کتاب!

نام‌های مختلف دارد ولی

می‌گذارم نام آن یکجا کتاب!

می‌توان یک شب کرایه کرد و خواند

یک شبش هم می‌کند دانا کتاب!

گاه آنگاه آنقدر جذبش می‌شوی

می‌شود و تا خود فردا کتاب!

صبح تا شب فکر خواندن می‌کنی

یک کتابت می‌شود ده تا کتاب!

تا توانی هی بگیر و هی بخوان

خواندنش لطفی ست در دنیا کتاب!

